

ایران و جهانی پر تلاطم

(فریدون زندفرد و مذاکرات استقلال بحرین و اعاده جزایر سه گانه)

مقدمه

خیانت یا مصلحت؟ هست ها یا بایدها؟ هر آینه که جامعه ایرانی در اوراق به ظاهر کهنه و خاک گرفته تاریخ سیاست خارجی، سراغ از موضوعاتی می گیرد که در زمانه کنونی نیز حساسیت را بر می انگیزند، بی شک، کهنگی رنگی نو می گیرد. ایرانیان با چه انگاره ذهنی به داوری می پردازند؟ گاه احساسات پر شور وطن پرستانه، گاه و بیگاه بغض قدرت های بزرگ و یک چند هم سیاست ورزی خردمدارانه اهل سیاست.

جدایی بحرین و اعاده جزایر سه گانه، به راستی در میان انبوه باید های تاریخی و حقوقی از چه هست های سیاسی برخوردار بود و در وزارت امورخاجه، چه کسانی هیأت مذاکره کننده ایران را راهبری می کردند؟ مذاکره کنندگان چه کسانی بودند، مذاکرات در چه سطحی انجام می شد، چه کسانی به حریم مذاکرات راه داشتند و مبنای مذاکراتی آنان بر اساس دستور العمل سیاست خارجی و همچنین پیش زمینه باورهای فردی چه بوده است؟ آیا گفتگوهای ژنو و پیش از آن مونترو، به معنای شناسایی بحرین به عنوان یک واحد سیاسی مستقل از سوی ایران بود؟ در مذاکرات تهران و لندن چه گذشت و چگونه توافق ۱۹۷۱ میان ایران و شارجه بر سر ابوموسی به دست آمد؟ آیا این توافق، مبهم هست و زهرهای انگلیسی ها، باب مناقشه را در آینده باز نگاه داشته است؟ یا پایان ماجرا و اعمال حاکمیت بلامعارض ایران است؟

در موضوع جزایر و خاصه بحرین، اگرچه او تانت چهارمین دبیرکل سازمان ملل متحد نقش داشت اما باید گفت که موضوع نه به مانند اشغال سفارت ایالات متحده و جنگ ایران و عراق، شکل بحران بین المللی و تهدید صلح و امنیت بین المللی را به خود گرفت و نه دبیرکل سازمان ملل متحد برای میانجیگری و حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات ورود کرد. در واقع در این موضوع، شاهد یک رویداد بین المللی هستیم که دبیرکل برای مساعی جمیله ورود می کند. همچنین بر خلاف والدهایم و دکوئیاری، او تانت به ایران نیامد و از طریق نمایندگان وی موضوع پیگیری شد.

در بخش سوم از سلسله نوشتاری های پیش رو، برای شرح آنچه که در مذاکرات استقلال بحرین و اعاده جزایر سه گانه در چارچوب وزارت امور خارجه روی داده و همچنین روایت^۱ ایرانی حل موضوع و نگاه دیپلمات های وقت، به سراغ فریدون زندفرد باید رفت. او در رأس اداره نهم سیاسی و اداره کل خاورمیانه، عضو هیأت مذاکراتی ایران (متشکل از شاه، اردشیر زاهدی، امیرخسروافشار قاسملو و فریدون زندفرد) بر سر استقلال بحرین و اعاده جزایر سه گانه بوده است. آنگونه که زندفرد می گوید؛ "پرونده بحرین و جزایر، پرونده ای آشنا بود که به مرور زمان ورقی جدید بر اوراق کهنه پیشین اضافه می گردید. ولی با تعیین ضرب الاجل از سوی انگلیس که قصد ترک منطقه را در سال ۱۹۷۱ داشت، حل و فصل این اختلافات قدیمی یکباره در دستور کار وزارت امور خارجه از اولویت خاصی برخوردار گردید."

به گمانم این نوشتار را بایستی به "دیدار با شاهدی نام آشنای ناآشنا در تاریخ مذاکرات بین المللی ایران" نام نهاد و فریدون زندفرد را در این راه، راهروی متوکل نامید چرا که به گفته حافظ؛ راهرو اگر صد هنر دارد، توکل بایدش. زندفرد هم مطالعات و پژوهش های دانشگاهی را به مسایل بین المللی و مرزی ایران اختصاص داده بود، هم در اداره نهم سیاسی و خاورمیانه در میانگاه قضیه بحرین و جزایر سه گانه حضور داشت، عضو هیأت مذاکره کننده ایران بود، سفیر در کویت و عراق بود و هم بعد از فراغت از امور اداری، کتاب هایش را به تاریخ دیپلماسی و سیاست خارجی ایران اختصاص داد. برای برگزیدن عنوان این نوشتار نیز نامی شایسته تر از کتاب خود زندفرد (ایران و جهانی پرتلاطم: خاطراتی از دوران خدمت در وزارت امور خارجه ۱۳۵۹ - ۱۳۲۶) به دست نیامد.

^۱ - به گمانم برخی از خاطرات سیاسی، دیگر نه خاطره انگاری و روزمره نگاری، بلکه تجارب دیپلماتیک و سیر تحولات از زبان شاهدان تاریخ هستند و به گفته کاوه بیات پژوهشگر تاریخ معاصر؛ شناخت بهتری از پاره ای از جنبه های سیاست خارجی و مجریان دیپلماسی کشور به دست می دهند. از زبان ساعد مراغه ای دیپلمات، وزیر امور خارجه و نخست وزیر می شنویم: چندماه قبل از شهریور ۱۳۲۰، خطراتی را برای ایران کاملاً حس می کردم، به همین جهت تلگراف های رمزی از مسکو به تهران مخابره و از وزارت امور خارجه خواستم تا برای اظهار مطالب ضروری به صورت موقت به تهران آمده و مسایل را در حضور شاه مطرح کنم... وزارت امور خارجه پاسخ داد نظر به لزوم اقامت شما در مسکو، مطالب ضروری را می توانید گزارش بدهید... ساعد به همراه نادر آراسته سفیر در ورشو، موسی نوری اسفندیاری سفیر در آنکارا، انوشیروان سپهبدی (شوهر خاله امیرعباس و فریدون هویدا) سفیر در پاریس، تلگراف های فوری به تهران ارسال می کنند مبنی بر اینکه ورود متفقین به خاک ایران قریب الوقوع است و باید از آلمان ها دوری جست... ساعد می گوید، بعدها که وزیر امور خارجه شدم و دسترسیم به اسناد بیشتر گردید، بررسی کردم چرا به تلگراف های هشدار ما توجهی نشد؟ دیدم بسیاری از تلگراف ها به دربار نرفته و آن هایی هم که رفته جرح و تعدیل گریده تا خاطر ملوکانه در دربار مکدر نگردهد. **خاطرات سیاسی محمد ساعد مراغه ای**، به کوشش دکتر باقر عاقلی (تهران: نشر نامک، چاپ دوم، ۱۳۹۳)، ص ۱۱۰-۱۰۹. تجربه ساعد و مثال های بسیاری دیگر، نشان می دهد که ملاحظه کاری آن هم در مسایل حیاتی کشور، چه آثار و تبعاتی به همراه دارد.

فریدون زندفرد در صحبت اهل نظر

فریدون زندفرد (زاده ۱۳۰۴ و درگذشته ۱۳۹۸) دیپلمات وطن دوست، فرهیخته و خوش نام وزارت امور خارجه بود که به گفته مجید تفرشی پژوهشگر تاریخ معاصر؛ ایران با درگذشت زندفرد، یکی از شاخص ترین دیپلمات های کلاسیک در سطح جهانی خود را از دست داد. زندفرد نمونه شاخصی از یکی از کارآمدترین دیپلمات های ارشد و پژوهشگر تاریخ دیپلماسی در شش دهه اخیر ایران بود.^۱

در اوان ورود به بریتانیا، روزی در حاشیه همایشی در کالج سنت آنتونی دانشگاه آکسفورد با سر دنیس رایت، دیپلمات کارکنته بریتانیایی گفت‌وگو می‌کردم. رایت ضمن ادای احترام به اردشیر زاهدی، فریدون زندفرد، عباسعلی خلعتبری و امیر خسرو افشارقاسملو با عنوان رقبای سرسخت محترم و کاربرد به سوالات من درباره دو دوره پرحاشیه ماموریت خود در ایران پاسخ می‌داد. زندفرد از جمله دیپلمات‌های ارشد کلاسیک ایرانی بود که به خوبی به قابلیت‌ها و ظرفیت‌های خود آگاه بود. نه سودا و بلندپروازی سیاسی داشت و نه خود را صرفاً امربر مقامات بالادستی می‌دانست. او ضمن استقلال رأی و صاحب نظری در امور کلان و خرد دیپلماتیک تلاش می‌کرد که با توجه به موقعیت‌ها و امکانات واقعی بدون ستیزه‌جویی و جنجال، دیدگاه و روش خود را مطرح کرده و احتمالاً اجرایی کند.^۲

زندگی عمومی زندفرد را باید به چند بخش مهم و مرتبط تقسیم کرد. نخست مشاغل بالای اداری - دیپلماتیک در داخل سازمان وزارت خارجه از قبیل مدیرکلی خلیج فارس، سفارت در پاکستان، کویت و عراق و (پیشنهاد) معاونت وزارت خارجه. احتمالاً حساس‌ترین کار او در این بخش، تلاش‌های او برای دفاع از حقوق ایران در بحرین و بالاتر از آن بیش از سه سال مدیریت داخلی و منطقه‌ای مذاکره با بریتانیا و شیوخ جنوب خلیج فارس و نمایندگان‌شان در موضوع خروج بریتانیا از خلیج فارس، تلاش برای اعاده حاکمیت ایران بر جزایر سه گانه ایرانی اشغال شده و تأسیس حکومت امارات عربی متحده در فاصله ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۱ بود.^۳

مسئولیت او زمانی مهم‌تر شد که اولاً به تصمیم محمدرضا شاه به نمایندگان حکومت در آستانه تأسیس امارات و شیخ شارجه مجال دیدار و گفت‌وگو با شاه، نخست‌وزیر و وزیر خارجه داده نشد و زندفرد به عنوان نماینده زاهدی، مذاکره کننده ارشد ایرانی در موضوع جزایر سه گانه شد. با کنار رفتن زاهدی از وزارت امور خارجه ایران و

^۱ - مجید تفرشی، فریدون زندفرد و وظیفه دشوار اعتدال و استقلال رأی: دیپلمات آری، سیاستمدار نه (روزنامه اعتماد، شماره ۴۴۳۶، ۱۹ مرداد ۱۳۹۸).

^۲ - تفرشی، پیشین.

^۳ - پیشین.

رایت از سفارت بریتانیا در تهران به عنوان دو عامل سرسخت دو طرف در مذاکرات، مسئولیت زندقه در مسأله جزایر و دفاع از منافع ایران سخت تر و مهم تر شد. من در دو دهه اخیر، بخت آن را داشته‌ام که به طور مداوم و مستقیم، اسناد سابقاً محرمانه و سری رسمی در آرشیوهای بریتانیایی در موضوع خلیج فارس و جزایر سه‌گانه ایرانی مورد ادعای اعراب را بررسی و مطالعه کنم. در خلال این مطالعات، ارزش ملی، دیپلماتیک و تکنیکی تلاش‌های زندقه بیش از پیش برایم معلوم شد.^۱

تفرشی می گوید: در این سال‌ها اما تصویری که از مذاکره‌کنندگان در نگاه حتی برکشیدگان حکومت پهلوی ثبت شده بود، توأم با بوی خیانت بود و حتی وقتی خود من، اصل ماجرا را که برای داریوش همایون شرح دادم حیرت کرد که شدت تبلیغات آنان را کور کرده بود. زندقه در ماجرای جدایی بحرین، درس گرفت و توانست دقیق تر عمل کند. یعنی اگر معتقد باشیم در ماجرای بحرین کوتاهی شد، در اتفاق جزایر سه‌گانه چنین نشد. او در عهدنامه ۱۹۷۵ الجزایر هم، تمام منویات تاریخی ایران را به کار برد و بی‌تردید پذیرفتن بی‌چون و چرای حقوق ایران و لایروبی اروند توسط دولت عراق را باید دستاورد مذاکرات زندقه پس از ۴۴ سال دانست. زندقه همیشه نگاه سه‌لایه ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی داشت و آثارش که تاریخ تاریخ دیپلماسی ایران است کلاس درسی است برای دیپلمات‌ها و پژوهشگران.^۲

محمدعلی بهمنی قاجار، پژوهشگر تاریخ معاصر می گوید: زندقه در سه برهه حل‌وفصل نهایی بحرین، اعمال حاکمیت ایران بر جزایر سه‌گانه و عهدنامه ۱۹۷۵ الجزایر و ماجرای اروندرود نقش اصلی و اساسی ایفا کرد که منجر به تحقق منافع ملی ما شد. او در حل‌وفصل نهایی بحث بحرین نقش خود را اگرچه به‌درستی به انجام رساند اما چندان فعال نبود زیرا باید پذیرفت که جدایی بحرین از ایران سیر تدریجی داشت. او در ماجرای بازگشت جزایر سه‌گانه به ایران، در خط مقدم دیپلماسی ایران قرار داشت و به همراه امیرخسرو افشار و پرویز مینا^۳ با کورت نورث ایلی، فرستاده آمریکایی حاکم شارجه به تهران، دیدار کرد، دیداری که در آن برای نخستین

^۱ - پیشین.

^۲ - دیپلمات مورخ، به آدرس: <https://www.irna.ir/amp/۸۳۴۶۳۶۳۷/>

^۳ - پرویز مینا متولد ۱۳۰۶، فارغ التحصیل مهندسی شیمی از دانشگاه بیرمنگام، رئیس بخش تولید در دبیرخانه اوپک (۱۹۶۰)، مدیر امور بین الملل شرکت ملی نفت ایران و رئیس هیأت مدیره شرکت نفت ایران در انگلیس بوده و هم اکنون ساکن فرانسه می باشد. "شام مینا" از اصطلاحاتی بود که در بین رجال اقتصادی و سیاسی پهلوی دوم رایج بود. چرا که هر هفته ضیافت شامی به میزبانی پرویز مینا برگزار می شد و نمایندگان کارتل های اقتصادی و به خصوص شرکت های نفتی بین المللی در آن شرکت می کردند. پرویز مینا از ۱۹۸۰ تاکنون مشاور بین المللی در امور نفت می باشد. او در تحدید حدود فلات قاره خلیج فارس نقش داشت. برای شنیدن گفتگو با وی پیرامون شخصیت ها و سیاست های نفتی ایران مراجعه شود به: پرویز مینا، درگذشت اولین دبیرکل و یکی از بنیانگذاران سازمان کشورهای صادر کننده

نفت (اوپک) به آدرس: <https://www.radiofarda.com/a/۳۳۴۴۷۵.html>

بار طرح یادداشت تفاهم میان ایران و شارجه البته از سوی شارجه‌ای‌ها مطرح شد اما سپس در تنظیم یادداشت تفاهم ایران و شارجه که گامی برای صیانت از حاکمیت و سیادت ایران بر ابوموسی بود، نقشی تعیین‌کننده داشت. او همچنین در عهدنامه ۱۹۷۵ الجزایر برای حفظ تمامیت ارضی ایران در مرزهای خود با عراق نیز بسیار کوشید و نامی نیک از خود برجای گذاشت.^۱

آثار زندفرد با همه نکات و نقدهایی که مانند هر اثر دیگری می‌توان به آن‌ها وارد کرد، نمونه‌های درخشانی از همنشینی مبارک امر پژوهش و نگارش و کار اداری- اجرایی است. زندگی حرفه‌ای زندفرد و آثار و تحقیقات او بیش از پیش به ما یادآوری می‌کند که تا چه حد متولیان دستگاه عظیم دیوان‌سالاری امروز ایران به جای کسب مدارک ریز و درشت و کم‌ارزش یا ارزشمند دانشگاهی به شدت نیازمند دانش عمیق و گسترده و فضل واقعی درباره شغل خود، موضوعات پیرامونی و مطالعات مشابه و موازی در عرصه جهانی هستند. زندگی و کارنامه مرحوم دکتر فریدون زندفرد و مدل زندگی او به ما یادآوری می‌کند که تأثیرگذاری بر سرنوشت کشور و منافع و مصالح راهبردی ملی ایران صرفاً در دست وزرا و سران کشور نیست و چگونه یک مدیر میانه و پایین‌تر از رده وزیر می‌تواند با مشی اعتدال و متانت ضمن استقلال رأی و بدون مرعوب شدن از قدرتمندان، نامی نیک و آثاری جاودان و ماندگار از خود به یادگار باقی بگذارد.^۲

فریدون مجلسی دیپلمات پیشین نیز که خود از دوستان زندفرد بوده می‌گوید: زندفرد دیپلمات مورخ بود. او دست کمی از فروغی نداشت. جز آنکه شخصیت خجول و محبوب داشت، میان همکاران خود محبوب بود و او را چون خویش دوست می‌داشتند. در دیپلماسی قاطعیتی حیرت‌انگیز داشت و برای ایران سر از پا نمی‌شناخت. او زبان فارسی را به دقت و صحت می‌دانست و در نوشتن سخت‌گیر بود.^۳ او دیپلماتی نمونه بود و در دو حوزه تخصص داشت: یکی در امور سازمان‌های بین‌المللی و دیپلماسی بین‌المللی که دورانی طولانی را در نمایندگی ایران در نیویورک سپری کرده بود. دیگری در حوزه خلیج فارس و عراق که بخشی از مشغولیات زندگی اداری او را در ریاست و مدیرکلی ادارات مربوط به عراق و خلیج فارس تشکیل می‌داد. به همین دلیل در دوران گذشته در عراق و پاکستان به سفارت رسیده بود.^۴

^۱ - دیپلمات مورخ، پیشین.

^۲ - پیشین.

^۳ - پیشین.

^۴ - فریدون مجلسی، دریغ از دکتر فریدون زندفرد، به آدرس:

زندفرد دیپلمات برجسته‌ای بود که نقشی اساسی در احقاق حقوق ایران در مذاکرات منتهی به قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر داشت و با پژوهش‌های خود در حوزه دیپلماسی و کتاب‌های خاطراتش، در سال‌های اخیر توانسته بود در مجامع پژوهشی تاریخ و دیپلماسی به نامی شناخته شده و معتبر تبدیل شود. مرحوم زندفرد هم برای کادر قدیمی و هم برای کادر جدید وزارت امور خارجه محترم بود و این احترام به شخصیت او و کارهایی که انجام داد باز می‌گشت و نه به مشاغلش. ایشان یکی از فعال‌ترین دیپلمات‌های ایران در جریان تاریخ‌آفرین عهدنامه ۱۹۷۵ الجزایر بود. زندفرد در مسائل مرتبط با خلیج فارس فقط فعال حوزه دیپلماسی محسوب نمی‌شد. او ابتدا پژوهشگر بود و سپس دیپلمات و برای فراهم آوردن مبانی حقوقی تعیین مرزها در فلات قاره بین ایران و همسایگان تلاش‌های پژوهشی فراوانی کرد.^۱

زندفرد دانشمند و محقق بود که در زمان بالا گرفتن اختلافات میان ایران و انگلستان بر سر بحرین، کتابی مفصل و مبتنی بر دلایل حقوقی ایران نسبت به بحرین گردآوری کرد و این نشان‌دهنده شوق وطن‌پرستانه ایشان بود. در مورد بحرین ایشان به عنوان دیپلمات نماینده دولت ایران بود و باید از دعاوی آن روز ایران دفاع می‌کرد. بر این مبنا بود که از جمع‌آوری اسنادی که می‌توانست حقوقی را برای ایران در مذاکرات دیپلماتیک اثبات کند، فروگذار نکرد و بر پایه آن اسناد کتابی نیز نوشت. البته باید گفت که کادر وزارت امور خارجه می‌دانستند که ادعای حقوقی درباره یک موضوع یک امر است و توانایی برای باز پس گرفتن یک جزیره بعد از چند صد سال، آن هم جزیره‌ای که اکثر ساکنان آن عرب هستند، امری دیگر است، ولو این که اقلیتی ایرانی یا ایرانی‌تبار هم در آن جزیره وجود داشته باشد و اکثریت جمعیت آنجا هم شیعه باشد. تلاش‌های افرادی مانند زندفرد موجب شد که ایران بتواند پس از صرف نظر کردن از دعاوی خود نسبت به بحرین، حداقل حقوق خود را در مورد دیگر جزایر ایرانی خلیج فارس و استرداد آن‌ها از انگلستان محقق کند. به عبارت دیگر دفاع از یک حق در یک موضع، به احقاق حق در موضعی دیگر انجامید.^۲

زندفرد انسانی سازگار ولی مستقل بود. تفاوت استقلال را با گردنکشی و خشم‌آوری می‌دانست و می‌توانست با بالاترین مقامات بر سر اصول چالش کند بدون اینکه ایجاد رنجش کند. این خلق و خویی در نهاد زندفرد بود که تا آخر حفظش کرد. یعنی بر خلاف بسیاری از ما ایرانیان و از جمله خود من، با دیدن یک مخالفت از کوره در نمی‌رفت و مخالف را دشمن نمی‌پنداشت و در ضمن سعی می‌کرد با به منطق کشاندن بحث، نشان دهد واقعیت

^۱ - فریدون مجلسی، زندفرد در عقد قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر نقش اساسی داشت. به آدرس:

<http://farhangemrooz.com/news/۵۹۹۴۶/>

^۲ - پیشین.

چیست و چه چیزی به نفع مملکت است. این شیوه را در زمانی که مسئولیت داشت حتی در برابر قدرتمندترین فرد در آن بازه زمانی نیز مورد استفاده قرار می‌داد.^۱

پس از بازنشستگی نیز هرگز بی‌کار نبود. کتاب‌های «ایران و جامعه ملل»، «ایران و جهانی پرتلاطم؛ خاطراتی از دوران خدمت در وزارت امور خارجه»، «تحولات سیاسی در بریتانیا» و آخرین کتابش، «محمدعلی فروغی در صحنه دیپلماسی» حاصل دوران پس از بازنشستگی او است، «تاریخچه سازمان ملل متحد» را نیز از والترز و فرانسیس پل به فارسی ترجمه کرد. در دوران خدمت مورد مشورت سیاست‌گذاران بود و به منافع ملی بیش از هر چیز می‌اندیشید و آن‌ها نیز به نظراتش احترام می‌گذاشتند. نقش او در پژوهش و مذاکراتی که منجر به استرداد جزایر ایرانی شد، سال‌ها بعد که به تأیید پژوهشگران بعدی رسید، گرچه دیر هنگام، موجب بزرگداشتی از او شد.^۲

محمدرضا دبیری دیپلمات پیشین معتقد است: زندفرد، دیپلمات برجسته و عاشق ایران، صاحب منصب عالی‌رتبه‌ای بود که در بسیاری از پیچ و خم‌های حساس سیاست خارجی ایران در نیمه دوم قرن بیستم تأثیرگذار بود. من به حسب زمان و سوابق خدمتی شاید متجاوز از بیست سال با دکتر زندفرد اختلاف سن و نسل داشتم. ولی از همان بدو خدمت در وزارت امور خارجه قبل از انقلاب، او از معدود افراد تحصیلکرده و متخصص در مدیریت میانی وزارت امور خارجه بود که الگوی جوانان تازه واردی چون من قرار گرفت. ما جوانان آن دوران نوعاً آرزومند برداشتن گام در مسیر طی شده آنان بودیم. هنگامی که انگلستان نیروهای خود را از محور شرق کانال سوئز-عدن خارج کرد^۳ و بنا شد که این خلأ قدرت و امنیت توسط ایران و تا حدودی عربستان

^۱ - پیشین.

^۲ - مجلسی، دریغ از دکتر فریدون زندفرد.

^۳ - در کنار سایر عوامل، دلایل اقتصادی در خروج بریتانیا از منطقه نقش عمده ای داشته است. پل کندی می‌گوید: بریتانیای کبیر در سال ۱۹۴۵ دست کم بین کشورهای بزرگ اروپا وضع بسیار بهتری داشت که شاید تا حدی، علت افول نسبی در چهار دهه بعد شد. می‌توان گفت که چون این کشور (درست به مانند آمریکا) از جنگ چندان آسیبی ندیده بود، احتمال آن نمی‌رفت که نرخ رشدش را به اندازه کشورهای دیگر از سال‌ها اشغال نظامی و زیان‌های جنگ رهایی می‌یافتند، بالا باشد. همچنین از دید روانشناختی، چون بریتانیا شکست نخورده بود و همه سرزمین‌های امپراتوری خود را دوباره به دست آورده بود، مردم آن به آسانی نمی‌توانستند لزوم اصلاح قاطع را در ساختار اقتصادی کشور احساس کنند. جنگ به جای ایجاد ساختارهای تازه، نهادهای سنتی از قبیل اتحادیه‌های کارگری، دستگاه نظامی غیردولتی و... را حفظ کرده بود. دولت نیز به بازسازی روش‌های مرسوم اقتصاد و نگرش‌های سنتی دست نزد. بریتانیا هنوز به جایگاه ویژه خود در جهان اطمینان داشت، به تکیه کردن به بازارهای مستعمرات ادامه داد، برای حفظ نرخ قدیم لیره استرلینگ بیهوده کوشید پادگان‌های وسیعی را در ماورای بحار نگه دارد (که فشاری بزرگ بر بنیه مالی کشور بود)، از پیوستن به وحدت اروپا خودداری کرد و بیش از دیگر اعضای ناتو به استثنای آمریکا، متقبل هزینه دفاعی شد. آسیب پذیری وضع بین‌المللی و اقتصادی بریتانیا در دوره آغازین پس از سال ۱۹۴۵ به سبب ضعف بیشتر کشورهای دیگر، بیرون رفتن عاقلانه‌اش از هندوستان و فلسطین، افزایش سریع اما کوتاه مدت صادرات و حفظ سرزمین‌های امپراتوری در خاورمیانه و آفریقا تا حدی پرده پوشی می‌شد ولی بریتانیا دچار عارضه‌ای بود که آلمانی‌ها از سر بی‌مهری آن را "بیماری انگلستان" می‌نامیدند؛ ترکیبی از

پر شود، اساسنامه جدید و رویکرد نوینی متناسب با مقتضیات روز برای وزارت امور خارجه تدوین شد و از جمله در سال ۱۹۶۸ میلادی اداره نهم سیاسی با دستور کاری بدیع تشکیل شد که سرپرستی آن را به فرد تحصیلکرده و خوشفکری که هنوز مقام سفیری هم نداشت یعنی دکتر فریدون زندفرد دادند.^۱

مورد مهم دیگر دستور کار اداره نهم سیاسی مسائل نفت و اوپک بود. آن زمان شرکت نفت از باز شدن پای وزارت خارجه به امور نفت خشنود نبود و به آن روی خوش نشان نمی‌داد و غیر از مسأله تعیین مرزهای دریایی و مذاکرات تحدید حدود فلات قاره با کشورهای جنوبی این آبراه، در باقی امور نفتی همکاری لازم را نمی‌کردند، ولی به هر حال دوره وزارت و زیری چون اردشیر زاهدی بود و ناگزیر به گونه‌ای با آن مماشات می‌کردند. با تدبیر و تخصص دکتر زندفرد این رابطه تسهیل می‌شد.^۲

مسأله استقلال بحرین ابتدا با زمزمه شیخ احمد آل صباح کویت - و البته چراغ سبز شاه - شروع شد و اینک آشکار شده که اردشیر زاهدی وزیر وقت به صورت کاملاً غیررسمی و محرمانه طی دو نوبت دیدار مقدماتی در ویلای شخصی خود در مونتروی سوئیس و باغ حصارک در تهران با هیأت بحرینی داشت. در این جلسات غیر از امیر خسرو افشار قائم مقام وزارت امور خارجه کسی حضور نداشت. وقتی بنا شد که هیأت بحرینی به ریاست شیخ خلیفه بن سلمان ولیعهد و نخست‌وزیر بحرین و هیأت ایرانی به ریاست امیر خسرو افشار سفیر ایران در لندن در ژنو رسماً دیدار داشته باشند، دکتر فریدون زندفرد از اعضای اصلی هیات مذاکره‌کننده بود و تا آخر هم ماند.^۳

به دلایل قابلیت‌های شخصی و شناخت و عملکرد خوب او و البته شرایط و فضای سیاسی آن هنگام و در اوایل وزارت دکتر عباسعلی خلعتبری او به سمت سفیر ایران در کویت منصوب شد. از مجموع ۳۳ سال خدمت او در وزارت خارجه، اگر اشتباه نکنم حدود نیمی از آن یعنی حدود ۱۶-۱۵ سال در پست سفیری در کشورهای

هواداری مبارزه جویانه از اتحادیه های کارگری، مدیریت ضعیف، سیاست های بی ثبات دولت، نگرش های منفی فرهنگی نسبت به سخت کوشی و مدیریت جسورانه و فعال اقتصادی. رونق جدید، موج عظیمی از کالاهای ممتاز اروپایی و ارزان آسیایی را به همراه آورد و به دنبال آن، دشواری های اقتصادی مانند موازنه پرداخت ها، کاهش ارزش لیره استرلینگ، تشدید تورم و... موجب "شتاب افول صنعتی بریتانیای کبیر" گردید. پل کندی، ظهور و سقوط قدرت های بزرگ؛ تحولات اقتصادی و کشمکش های نظامی در سال های ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰، ترجمه محمد قائم، ناصر موقیان و اکبر تبریزی (تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۸۲)، ص ۷۰۸-۷۰۶.

^۱ - محمدرضا دبیری، در رسای دکتر فریدون زندفرد؛ تدبیر و تخصص در دیپلماسی، به آدرس:

<https://www.etemadnewspaper.ir/fa/Main/Detail/130624>

^۲ - دبیری، پیشین.

^۳ - پیشین.

همسایه طی شد. بی‌گمان او به لحاظ خدماتش همچون سروی ایستاده و راست قامت و سرشار از عشق به ایران و ایرانی دیده از جهان بریست.^۱

فریدون زندفرد و حیات دیپلماتیک در وزارت امور خارجه

زندفرد خود درباره چگونگی شروع خدمات اداری و حیات دیپلماتیک در وزارت امور خارجه می‌گوید: در سال ۱۳۲۶ وزارت امور خارجه ترک عادت نمود و برخلاف رسم دیرین که استخدام بر حسب نیازهای مقطعی و ارتباطات شخصی صورت می‌گرفت، در این سال از طریق درج آگهی در جراید، قصد خود را دایر بر استخدام جمعی لیسانسیه حائز شرایط اعلام نمود. آن سال تصادفاً مقارن بود با پایان دوره سه ساله دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اخذ لیسانس در رشته سیاسی. برای من و عده‌ای از دوستان دانشکده که مشتاقانه منتظر یافتن شغلی بودیم، اعلامیه وزارت امور خارجه بشارتی دلپذیر می‌نمود. گروهی که جمعاً حدود دوازده نفر می‌شدیم در امتحان ورودی شرکت کردیم و پس از توفیق در آزمون ورودی و گذراندن دوره کارآموزی در ۸ مهرماه ۱۳۲۶ به عنوان کارآموز سیاسی و سپس وابسته به عضویت وزارت امور خارجه درآمدیم. بدین سان سفری آغاز شد که یکی از ویژگی‌های اصلی آن همان کندی ملال آور طی طریق در این وادی بود. ولی باید اذعان داشت در مجموع سیر و سلوکی جالب بود؛ آموزنده و به یاد ماندنی.^۲

زندفرد بعد از گذراندن مقدمات، کار خود را با اداره بایگانی در سال ۱۳۲۷ شروع می‌کند. او سپس به اداره عهود و امور حقوقی می‌رود. در این دوره و با بالاگرفتن اختلاف با افغانستان بر سر رودخانه مرزی هیرمند، وی در تهیه گزارش اداره حقوقی به عنوان لایحه ایران به کمیسیون بین‌المللی هیرمند مشارکت می‌کند.^۳ بعد از آن وی در اولین مأموریت دیپلماتیک (۱۳۳۴-۱۳۲۹) خود و در زمان پایان مسئولیت نصرالله انتظام^۴ به نیویورک

^۱ - پیشین.

^۲ - فریدون زندفرد، ایران و جهانی پرتلاطم: خاطراتی از دوران خدمت در وزارت امور خارجه ۱۳۵۹ - ۱۳۲۶ (تهران: نشر شیرازه، ۱۳۹۸). ص ۳.

^۳ - برای مطالعه بیشتر پیرامون مسئله هیرمند از زبان زندفرد مراجعه شود به زندفرد، پیشین، صص ۱۸-۱۱.

^۴ - نصرالله انتظام (۱۳۵۹-۱۳۷۹) سفیر در واشنگتن، رئیس هیأت نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد و وزیر امور خارجه بود. وی در اجلاس پنجم مجمع عمومی سازمان ملل (سال ۱۹۵۰)، به عنوان رئیس مجمع انتخاب شد. او در آغاز ریاست اداره جامعه ملل وزارت امور خارجه را بر عهده داشته است. انتظام بعد از انقلاب ۱۳۵۷، بازداشت و زندانی گردید. شایان ذکر است که برادر نصرالله، عبدالله انتظام بود که او نیز وزیر امور خارجه و رئیس شرکت نفت بوده و بعد از انقلاب به دلیل زندگی درویشی، در امان ماند. فرزند عبدالله انتظام از همسر آمریکایی وی نیز سفیر آمریکا در عربستان بود.

دو نخست‌وزیر باجناق ایران، حسنعلی منصور و امیرعباس هویدا که عضو وزارت امور خارجه بوده‌اند، زیر نظر عبدالله انتظام در کنسولگری ایران در اشتوتگارت کار می‌کردند. به گفته عباس میلانی؛ "با پیروزی متفقین در جنگ دوم جهانی، دولت ایران بر آن شد که دفتر کنسولگری جدیدی در آلمان اشغالی باز کند. تا آن زمان مسایل مربوط به آلمان همه زیر نظر سفارت ایران در پاریس بود. عبدالله انتظام که دیپلماتی

می رود. در این دوران او بخش اول تحصیلات تکمیلی را در دانشگاه نیویورک ادامه می دهد و از رساله خود با عنوان "ابعاد سیاسی و حقوقی ماهیگیری در دریای خزر" زیر نظر پروفیسور کلاید ایگلتن دفاع می کند. بعد از مأموریت نیویورک وی به تهران بر می گردد و بعد از توقف دوساله در اداره امور اقتصادی در سمت دبیر دوم در اواسط سال ۱۳۳۶ بار دیگر عازم نیویورک می شود. در این دوره او مسئول شرکت در کمیته های اول، دوم، چهارم و ششم مجمع عمومی بوده و در همین دوران رساله دکترای خود را در دانشگاه نیویورک با عنوان "رودخانه های بین المللی ایران" می نویسد که تحقیقی درباره اختلافات مرزی با افغانستان و عراق بر سر هیرمند و شط العرب بوده است که به دلیل درگذشت استاد راهنما (ایگلتن)، ناچاراً موضوع دیگری را با عنوان "ایران و سازمان ملل متحد؛ اولین ده سال" انتخاب می کند. در مأموریت دوم نیویورک، وی با فریدون آدمیت مورخ سرشناس که خود از دیپلمات های وزارت امور خارجه بوده است، آشنا و دوستی عمیقی بین آنان برقرار می شود.

زندفرد در بازگشت به تهران، دوره اقامت هفت ساله ای (۱۳۴۳-۱۳۵۰) را طی می کند و در این مرحله از دوران کاریش، ابتدا به کفالت اداره همکاری های بین المللی (اداره سازمان سنتو) و سپس ریاست اداره نهم سیاسی، سرپرستی ادارات اول و هشتم سیاسی منصوب می گردد. زندفرد در همین دوران به مقام سفیری نائل شده و در سال ۱۳۵۰ مدیرکل خاورمیانه می شود. در دورن اقامت هفت ساله او در تهران به دلیل سوابق مطالعاتی، علایق شخصی و موقعیت سازمانی در مذاکرات استقلال بحرین و اعاده جزایر حاضر می شود.

دوران سفارت زندفرد از سال ۱۳۵۰ شروع می شود و وی ابتدا به مدت ۴ سال به کویت می رود، در مدتی کوتاه (۱۳۵۶-۱۳۵۵) به تهران بازگشته و به عنوان بازرس عالی و بعد ریاست شورای طرح های سیاسی و برنامه (بعد

کارکشته بود به ریاست این دفتر انتخاب شد و به تقاضای او هویدا از سفارت پاریس به اشتوتگارت منتقل شد. هویدا خود می گوید: حکم انتقال که از پاریس به آلمان ویران شده از جنگ را به دستم دادند، به اندازه ای ناراحت شدم که شب خوابم نبرد. اما در عین حال خوشحال بودم که در پست جدید زیر نظر انتظام کار خواهم کرد. عباس میلانی، **معمای هویدا** (تهران: نشر اختران، چاپ نوزدهم، ۱۳۸۷)، ص ۱۳۶. همچنین میلانی می گوید که عبدالله انتظام برای هویدا نقش پدر را داشت و هویدا هم تحت تأثیر معرفت و تجربه انتظام بود. پیشین، ص ۳۲ و ۱۴۰. پرویز راجی آخرین سفیر پهلوی دوم در لندن که خود در نخست وزیری و شرکت نفت زیر نظر هویدا کار می کرده می گوید که هویدا خود را دست پرورده انتظام می دانست. پرویز راجی، **در خدمت تخت طاووس**، ترجمه حسن کامشاد (تهران: انتشارات طرح نو، چاپ اول، ۱۳۸۱)، ص ۱۹.

برای مطالعه شرح سوابق دیپلماتیک انتظام ها، منصور و هویدا مراجعه شود به سید علی موجانی و سید باقر سخایی، **فرهنگ رجال و کارگزاران دیپلماسی ایران** (تهران: انتشارات مجلس شورای اسلامی، چاپ اول، ۱۳۹۱)، مدخل حروف الف، م و ه. همچنین به منظور مطالعه خاطرات انتظام مراجعه شود به محمدرضا عباسی و بهروز طیرانی، **خاطرات نصرالله انتظام: شهریور ۱۳۲۰ از دیدگاه دربار** (تهران: نشر سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۸).

Clyde Egleton - ۱

از تجدید ساختار اداری وزرات خارجه با نام دفتر طرح ها و برنامه) منصوب شده و در سفارت دوم خود از تیرماه سال ۱۳۵۶ تا تیرماه سال ۱۳۵۷ به پاکستان می رود و بعد از انتصاب ارتشبد نصیری به عنوان سفیر کشور در پاکستان، زندفرد در تیرماه ۱۳۵۷ به سفارت در بغداد می رود. در مأموریت بغداد او با مذاکرات ایران و عراق برای تبعید آیت الله خمینی به ترکیه، شدت یافتن تنش های مرزی ایران و نهایتاً وقوع انقلاب مواجه می شود و در اردیبهشت ۱۳۵۸ طبق دستور مرکز (به جای ترک وطن) به تهران باز می گردد.

بعد از بازگشت از سفارت بغداد به دلیل خوش نامی و وطن دوستی ابتدا به عنوان سرپرست موسسه روابط بین الملل (دانشکده روابط بین الملل)، مشاور وزیر امورخارجه و مدیرکل امور بین الملل تعیین شده و در نهایت در مردادماه ۱۳۵۹ در سمت مدیرکل سیاسی (آسیا-آفریقا) بازنشست می گردد. به گفته زندفرد؛ به حق یا ناحق او تنها سفیری از دوران گذشته بود که در وزارت امورخارجه نظام جدید عهدار مسئولیت های مختلفی گردید و از معدود افرادی بود که شخصاً تقاضای بازنشستگی نمود.^۱

زندفرد می گوید بعد از تصویب قطعنامه ۵۹۸ و تصمیم به مذاکرات نمایندگان ایران و عراق برای اجرای آن، وزارت امورخارجه جمهوری اسلامی با توجه به اهمیت موضوع، دست به عمل بی سابقه ای زد و از تعدادی اعضای بازنشسته دستگاه دیپلماسی پیشین از جمله ویدعوت نمود تا در اجرای مفاد قطعنامه با وزارت امورخارجه همکاری نمایند.^۲ به گفته او شرکت در جلسات نخست وزیری در ارتباط با اجرای قطعنامه ۵۹۸، آخرین ارتباط و تماس او با دنیای بروکراسی دولتی بود.^۱

^۱ - زندفرد، پیشین، ص ۱۸۵

^۲ - علاوه بر دکتر زندفرد، از جمله دیپلمات های برجسته پیشین که بدین منظور دعوت گردید، دکتر عزالدین کاظمی مدیرکل حقوقی و مذاکره کننده ارشد ایران در قرار داد ۱۹۷۵ الجزایر (بغداد) بود. ابراهیم یزدی وزیرامورخارجه وقت می گوید: ... بعد از دو هفته دکتر خرازی را به عنوان معاون اول یا سیاسی به همکاری دعوت کردم... بعد از مشورت ها و بررسی سوابق برخی از کارمندان وزارت امورخارجه (در نظام گذشته)، آقای عزالدین کاظمی را که انسانی وارسته و درست کردار و مورد احترام کارمندان بود و اشراف کامل به قراردادهای بین المللی داشت به عنوان رئیس اداره حقوقی منصوب کردم. بعدها به توصیه شورای کارمندان آقای کاظمی به عنوان سفیر در وین منصوب شد.

خاطرات منتشر نشده ابراهیم یزدی از دوران وزارت امورخارجه، به آدرس: <http://tarikhirani.ir/fa/news/۶۴۳۸/>

علی خرم، سفیر پیشین از ژنو و رئیس ستاد پذیرش قطعنامه ۵۹۸ می گوید: وقتی جنگ تمام و قطعنامه ۵۹۸ پذیرفته شد با توجه به اینکه قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر مبنای کار ما بود، به سراغ کارشناسانی رفتیم که در این باب متخصص بودند. یکی از این افراد دکتر عزالدین کاظمی بود که منزلش در حوالی چهارراه استامبول بود. دکتر کاظمی به دلیل اینکه از کارگزارن نظام پیشین بود، مدتی بعد از انقلاب او را اخراج کرده بودند و حقوق و مزایایی به او پرداخت نشده بود. لذا ابتدا با پیگیری که به عمل آوردیم، وضعیت اداری او را بازنشسته کرده و حقوق و مزایای او را برقرار کردیم تا بتوانیم از تخصص و آگاهی او از پیشینه و سوابق قرارداد ۱۹۷۵ استفاده نماییم.

نظیر همین وضعیت نیز در مورد دکتر فریدون آدمیت، دیپلمات و مورخ نامدار رخ می دهد. آدمیت در سال ۱۳۴۹ بازنشست و در سال ۱۳۵۸ به رابطه استخدامی وی پایان داده شد. در سال ۱۳۷۸ با عیادت رئیس دفتر ریاست جمهوری وقت از وی، دلجویی و بازنشستگی و برقراری

فریدون زندفرد و ایران و جهانی پرتلاطم: سیمای دیپلماسی نوین ایران

به گمانم باید این نوشتار را به "دیداری ناآشنا با شاهی نام آشنای ناآشنا در تاریخ مذاکرات بین المللی ایران" نام نهیم. در کنار مغفول ماندن - حداقل برای نسل های کنونی - دکتر فواد روحانی نخستین دبیرکل اوپک که نقش ارزنده ای در احقاق حقوق نفتی ایران در مذاکرات با شرکت های نفتی (هفت خواهران)^۲ در دهه ۱۳۴۰ (۱۹۶۰) داشته است،^۳ باید از دکتر فریدون زندفرد نیز به نیکی یاد کنیم که در راستای تأمین منافع ایران در مذاکرات بین المللی، نقشی ماندگار ایفا کرده است.

فریدون زندفرد تجارب (خاطرات) دیپلماتیک خود را در کتابی با عنوان "ایران و جهانی پرتلاطم: خاطراتی از دوران خدمت در وزارت امور خارجه ۱۳۵۹ - ۱۳۲۶" گردآوری نموده که در سال ۱۳۹۸ توسط انتشارات شیرازه چاپ شده است.^۴ کتاب برگی از تاریخ سیاست خارجی ایران در دوران معاصر است و مسایلی را پوشش می دهد که حتی در دوران فعلی نیز مورد توجه، حساسیت و اهمیت در سیاست خارجی کشور می باشد. کتاب از بیان

حقوق و مزایای وی انجام می شود. سید علی موجانی و سید باقر سخایی، فرهنگ رجال و کارگزاران دیپلماسی ایران (تهران: انتشارات مجلس شورای اسلامی، چاپ اول، ۱۳۹۱)، مدخل حرف الف.

^۱ - زندفرد، پیشین، صص ۲۳۰ و ۲۳۲

^۲ - هفت خواهران نفتی (Seven Sisters) اصطلاحی است که بازرگان ایتالیایی، انریکو ماتانی، که بعدها در رأس شرکت نفتی انی قرار گرفت در دهه ۱۹۵۰ میلادی ابداع کرد. وی از این اصطلاح، برای توصیف ۷ شرکت نفتی، که «کنسرسیوم نفت ایران» را تشکیل می دادند، استفاده نمود. این کارتل، از اواسط دهه ۱۹۴۰ تا اواخر دهه ۱۹۷۰ میلادی، صنعت نفت جهان را تحت سلطه خود داشت.

^۳ - با تشکیل اوپک در اواخر ۱۹۶۰ و انتخاب فواد روحانی به عنوان نخستین دبیرکل آن (فوریه ۱۹۶۱)، این سازمان در نشست چهارم وزرای کشورهای عضو در ژوئن ۱۹۶۲، سه قطعنامه به شماره های ۳۱، ۳۲ و ۳۳ صادر می کند و روحانی از طرف اوپک مأمور می شود تا این سه قطعنامه را در مذاکره با هفت خواهران نفتی پیش ببرد. محتوای قطعنامه ها از این قرار بوده است: در قطعنامه ۳۱، اوپک به طرز عمل شرکت های نفتی در قراردادهای نفتی خاورمیانه که بهره مالکانه را جزئی از مالیات بر درآمد محسوب می دارد، اعتراض نمود و توصیه می کند که باید این پرداخت از مالیات جدا شده و جزو هزینه های تولید محسوب گردد. در قطعنامه ۳۲، ضمن اعتراض به پایین آوردن بهای نفت در اوت ۱۹۶۰ یادآوری شده بود که چون تولید نفت در کشورهای عضو مهم ترین منبع درآمدی است که اجرای طرح های توسعه اجتماعی و اقتصادی را تأمین می کند و کاهش بهای نفت لطمه شدیدی به توان خرید کشورهای عضو اوپک می زند - مخصوصاً که بهای کالاهای صنعتی کشورهای غربی که مورد نیاز آنان می باشد دائماً در حال افزایش است - لازم است قیمت ها به سطح قبل از کاهش در اوت ۱۹۶۰ برگردد. در قطعنامه ۳۳، اعضای اوپک هزینه های فروش را که شرکت های نفتی در قراردادهای خاورمیانه به حساب کشورهای صادرکننده ملحوظ می نمودند جایز ندانسته و حذف آن را خواستار بودند. غلامرضا تاجبخش و فرخ نجم آبادی، ناگفته‌هایی درباره‌ی سیاست نفتی ایران در دهه‌ی پس از ملی‌شدن و یادداشت های فواد روحانی نخستین دبیرکل سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) (تهران: نشر نی، چاپ اول، ۱۳۹۳)، صص ۵۳-۵۲. این کتاب شرحی است خواندنی از مذاکرات اقتصادی و سیاسی بین المللی ایران توسط سه جناح سیاسی مختلف و گاهاً متعارض: شاه، نخست وزیر وقت و وزیر دربار بعدی (اسد الله علم) و کارگزاران مستقلی همچون روحانی. از طرف دیگر نقش آفرینی های سفرای بریتانیا و ایالات متحده، سیاست های وزارتخانه های امور خارجه کشورهای صاحب شرکت های نفتی و ساز مخالف شرکت های نفتی در این مذاکرات قابل تأمل و آموزنده است.

^۴ - کتاب ابتدا با عنوان "خاطرات خدمت در وزارت امور خارجه؛ سیمای دیپلماسی نوین ایران" در سال ۱۳۸۳ و توسط نشر آبی چاپ گردیده است.

توالی رویدادها و روزشمار فعالیت های نویسنده به دور بوده و در مقابل به شرح فرهنگ سازمانی وزارت امور خارجه، روابط ایران با همسایگان، وضعیت رودخانه های مرزی ایران (هیرمند و اروند)، تلاش های ایران در سازمان ملل متحد، رویدادها و بحران های سیاست خارجی ایران، مذاکرات استقلال بحرین و اعاده جزایر سه گانه، دوران سفارت وی در کویت، تلاش های ایران برای جلوگیری از هسته ای شدن پاکستان و آزادی ذوالفقار علی بوتو در دوران سفارت اسلام آباد، مذاکرات با مقامات عراقی برای انتقال رهبری انقلاب از نجف در دوره سفارت بغداد، وضعیت وزارت امور خارجه بعد از انقلاب و... می پردازد. کتاب با توجه به مسئولیت های دیپلماتیک زنده فرد، در برگیرنده رویدادهای دیپلماسی دوجانبه و چندجانبه سیاست خارجی ایران می باشد.

کتاب ایران و جهانی پرتلاطم دارای یک پیشگفتار و یازده فصل بدین قرار می باشد. فصل اول: سال های نخست (۱۳۲۶-۱۳۲۸)، فصل دوم: مأموریت در سازمان ملل متحد (۱۳۳۴-۱۳۲۹)، فصل سوم: اداره امور اقتصادی (۱۳۳۴-۱۳۳۶)، فصل چهارم: مأموریت دوم در سازمان ملل متحد (۱۳۴۲-۱۳۳۶)، فصل پنجم: هفت سال اقامت در تهران (۱۳۵۰-۱۳۴۳)، فصل ششم: سفارت کویت (۱۳۵۴-۱۳۵۰)، فصل هفتم: ریاست دفتر طرح و برنامه ها (۱۳۵۶-۱۳۵۵)، فصل هشتم: سفارت اسلام آباد (۱۳۵۷-۱۳۵۶)، فصل نهم: سفارت بغداد (۱۳۵۸-۱۳۵۷)، فصل دهم: وزارت خارجه جمهوری اسلامی (۱۳۵۹-۱۳۵۸)، فصل یازدهم: پرده های آخر (۱۳۶۷-۱۳۵۹).

زندفرد با گذراندن سی و دو سال از عمر خویش در وزارت امور خارجه و طی مدارج کاری از اداره بایگانی تا سفارت، در توصیف فرهنگ سازمانی وزارت امور خارجه می گوید:

وزارت امور خارجه قدیمی ترین و در عین حال محافظه کارترین نهاد دولتی به شمار می رفت. پایبندی به رسوم، اصل و اساس، و سرلوحه امور بود. سنت شکنی مذموم و ناپسند بود. طی طبیعی مدارج و مراتب اداری قاعده ای کلی بود و هر کس از خارج به این کادر بسته راه می یافت، چون حرمت این رسم را به جای نیاورده بود، غیرخودی محسوب می شد و مشروعیت خود را در جمع از دست می داد. همدوره بودن نیز عنصری مهم می نمود و آنان که به اتفاق عزم خدمت کرده بودند نسبت به یکدیگر احساس عاطفی بیشتری می کردند و در هم و غم یکدیگر بیشتر شریک بودند. این وابستگی در مفهوم عام به صورت جناح و یا دسته ظاهر می گردید و

در آن حد هم چه بسا ایفای نقش می کرد.^۱ صفا و صمیمیت همیشه چهره ای عیان نداشت. شهرت دارد که اعضای وزارت امور خارجه بیشتر در زمان پریشانی و محنت یار و یاورند تا زمان آسایش و نعمت. ص ۴.

غالب افرادی که در دوره وزارت علی اصغر حکمت به کادر وزارت امور خارجه منتقل گردیدند یا سابقه فرهنگی داشتند و یا زادگاهی مشترک با وی. آن سال (۱۳۵۹)، تعداد زیادی از متقاضیان ورود به وزارت امور خارجه را همان یاران و همکاران سابق قطب زاده در صدا و سیما تشکیل می دادند و در لحنی شوخی و جدی (قطب زاده) چندین بار توصیه آن ها را نمود. صص ۹ و ۲۲۱.

سی و دو سال حضور در وزارت امور خارجه و ایفای نقش در سطوح گوناگون، به همراه دقت نظر زند فرد موجب گشته تا هم در روایت شرایط کاری در وزارت امور خارجه، شرح رویداد های سیاست خارجی کشور و توصیف ویژگی های شخصیتی کارگزاران دیپلماسی ایران کوشا باشد:

محمدعلی فروغی و علی اصغر حکمت دو وزیر امور خارجه ای بودند که از لحاظ دانش علمی و پیشین ادبی بر وزاری خارجه سابق و لاحق برتری محسوسی داشتند. حکمت به کادر حرفه ای وزارت امور خارجه تعلق نداشت و از قیودات سنتی این دستگاه آزاد بود. در زمان مدیریت وی، وزارت امور خارجه شاهد یک رشته نوآوری ها گردید. مجالس سخنرانی باب شد و سطح کارآیی اعضا مورد توجه قرار گرفت. عامل تشویق در سیاست اداری حکمت سهم زیادی داشت. حکمت در عرصه سیاست خارجی نیز صاحب اندیشه و مسلک خاص بود، ویژگی که در آن ایام نادر می نمود. او به شرق و آسیا توجه داشت و آینده ایران را در ایجاد و بسط مناسبات با این گروه از

^۱ - تهمورث آدمیت، برادر فریدون آدمیت که او نیز دیپلمات و سفیر در شوروی بوده است، دسته بندی های جالبی را از کادر وزارت امور خارجه ارائه می دهد: وزارت امور خارجه آغاز خدمتم، با نظام دوره رضاشاه قوام گرفته بود. ضوابط و سنت هایی حاکم بر تصمیمات و رویه آن بود. به سلسله مراتب و رعایت سوابق و ارشدیت توجه خاص می شد. از دخالت ها و اعمال نفوذ خارج از وزارت امور خارجه بیزاری احساس می گردید. این بود که اگر کسی به متشبه بودن معروف می شد، کارش پیشرفتی نمی یافت و این شهرت بس نکوهیده ای بود که بگویند فلانی آدم متشبهی است... از شهریور بیست به بعد نظم وزارت امور خارجه به هم ریخت و مراکز قدرت که حالا متعدد و متنوع شده بودند، اعمال نفوذ می کردند ولی باز هم نوعی ایستادگی در مقابل به هم خوردگی اصول و ضوابط در داخل وزارت امور خارجه نمودار بود. کانون رعایت سنن و اصول، شاگردان مدرسه سیاسی بودند که هسته مقاومت را تشکیل می دادند و عده دیگری از روسای تحصیل کرده آن را تقویت می نمودند... یک دسته در اداره وزارت امور خارجه اثر می گذاشتند، دسته ای دیگر پایبند حفظ سنت ها و ضوابط بودند، دسته ای دیگر شیخ زادگان بودند، دسته ای هم پیاله ها بودند، دسته ای تک رو و منفرد بودند و دسته ای با مراکز قدرت خارج از وزارت امور خارجه مانند مجلس همکاری داشتند... تهمورث آدمیت این دسته بندی ها را با ذکر اسامی افراد و اعضای آنان مشخص کرده است. برای مطالعه بیشتر مراجعه شود به تهمورث آدمیت، گشتی بر گذشته؛ خاطراتی از سفیر کبیر ایران در شوروی-آدمیت (تهران: انتشارات کتاب سرا، چاپ اول، ۱۳۶۸)، ص ۳۶-۴۲. بر خود فرض می دانم که انتشارات کتاب سرا را حمد و ثنا گویم که از سر لطف، نسخه ای از کتاب را که بیش از سی سال از چاپ آن می گذرد، در اختیار نگارنده قرار دادند. برای آشنایی با سوابق دیپلماتیک تهمورث آدمیت مراجعه شود به موجانی و سخایی، پیشین، مدخل حرف الف.

کشورها جستجو می کرد. اندیشه ای که در نهایت به تشکیل کشورهای غیرمتعهد انجامید. شایع بود همین گسترش به شرق موجب زوال وزارت دوم وی را فراهم آورد چه در آن زمان سیاست دولت، طرد اصل بی طرفی و ایجاد وابستگی به غرب بود. ص ۸-۱۰.

آشنایی نصرالله انتظام با مجامع بین المللی با شرکت در مجمع عمومی سال ۱۹۲۸ جامعه ملل آغاز می شود. او عضو هیأت سه نفری به ریاست علی اکبر داور در ارتباط با اختلاف بر سر لغو امتیازنامه نفت داری بود و در دسامبر ۱۹۳۲ در شورای جامعه ملل به دنبال طرح این موضوع، شرکت می کند. او عضو هیأت نمایندگی ایران در کنفرانس ۱۹۴۵ سانفرانسیسکو و عضو کمیته اجرایی آن کنفرانس بود. انتظام در سال های نخست تأسیس سازمان ملل متحد به عنوان خبره مسایل آئین کار کسب شهرت نمود. وی اولین رئیس هیأت نمایندگی ایران در نیویورک بود. او در سال ۱۹۴۷ به عنوان عضو کمیسیون مخصوص سازمان ملل متحد در موضوع فلسطین انتخاب گردید. به گفته زندفرد، انتصاب به عنوان رئیس مجمع عمومی، ارزنده ترین دستاورد تلاش طولانی انتظام در صحنه بین الملل به شمار می رفت. عضویت انتظام در کمیسیون مسأله فلسطین فی نفسه در خور اهمیت بود کما آنکه ردیابی مسیر فعالیت این کمیسیون مجال می دهد که به موضع ایران در باب قضیه فلسطین در سال های نخست اختلاف اعراب و یهودیان بیشتر واقف شویم. ص ۲۰-۲۲.

در نوامبر ۱۹۵۰، مجمع عمومی از انتظام به عنوان رئیس مجمع درخواست کرد گروه سه نفره ای را به منظور برقراری آتش بس در کره تشکیل دهد...در ادامه مجمع از گروه آتش بس خواست به تلاش خود ادامه دهد و انتظام طرح پنج ماده ای تدوین کرد و آن را به مجمع احاله داشت. این آخرین نقشی بود که وی در صحنه دیپلماسی بین الملل ایفا نمود. شرکت انتظام در کمیته آتش بس مخاصمات کره در ۱۹۵۰ و سپس مشارکت در کمیته میانجی گری، نزدیکترین حدی بود که ایران در نقش متوازن کننده در کشمکش شرق و غرب ظاهر گردید.^۱ انتظام همچنین یکی از نمایندگان ایران در دادگاه بین المللی دادگستری لاهه در اختلاف بر سر ملی شدن نفت بود. انتظام به تحقیق تنها و یا حداقل از معدود کارگزاران سیاسی بود که دست و پا بسته تسلیم

^۱ - شاید بتوان در کنار انتظام، از تلاش فریدون هویدا (نماینده دایم وقت ایران در نیویورک) در میانجی گری جنگ ویتنام نیز نام برد. مراجعه شود به: میانجی گر صلح ویتنام، به آدرس:

دستورات تهران نمی شد. یاد دارم یکی دو مورد دستورات واسله را نادیده گرفت و سپس تهران را مجاب کرد که موضع دیگری پیش گیرد.^۱ ص ۳۱-۲۵.

در موضوع فلسطین و موضع ایران در آن سال ها، مصطفی عدل (که از طرف ایران منشور سازمان ملل متحد را امضاء می کند) در جلسه مجمع عمومی با طرح تقسیم فلسطین صریحاً مخالفت می کند و می گوید: اکثریت ساکنین فلسطین را اعراب تشکیل می دهند و سازمان ملل باید بر اساس بند ۲ ماده ۱ منشور (اصل خودمختاری)، فلسطینی ها را در تعیین سرنوشت خود آزاد گذارد. ص ۲۳.

در جریان مأموریت اول نیویورک، و به دنبال حضور دکتر مصدق در جلسه شورای امنیت برای دفاع از ایران در ملی شدن نفت، من هم یکی از مستمعین در شورا بودم. شاید سخنرانی مصدق، مطول و غیر متوازن بود و یا به نحو موثر ایراد نگردید، ولی مباحث شورا موفقیت بی چون و چرایی برای ایران به ارمغان آورد. در جمع اعضای دائم شورای امنیت، شوروی، چین و تا حدودی فرانسه در صف موافقین ایران بودند. ترکیب اعضای غیر دائم نیز به نحوی بود که اکثراً پشتیبان موضع ایران بودند. سخنان شیوا و ارزنده نمایندگان اکوادور و یوگوسلاوی جوی مساعد به نفع تلاش ایران در صحنه شورا پدید آورد. طبق پیشنهاد فرانسه، شورا تنها رأی به این داد که مباحث شورا تا صدور رأی نهایی دادگاه بین المللی دادگستری در باب صلاحیت به حالت تعلیق درآید. ص ۲۹-۳۰.

طولی نکشید که آثار تنگدستی مالی دولت که بر سر مسأله نفت و قطع درآمد نفتی^۲ حاصل شده بود، به هیأت نمایندگی در نیویورک هم سرایت کرد. حقوق ماهانه از ۲۵۰ دلار به حدود ۱۵۰ دلار تقلیل پیدا کرد و قرا شد

^۱ - نقل است که روزی مسئول رمز نیویورک تلگرافی را با شتاب تمام به دفتر نصرالله انتظام می برد و می گوید قربان خیلی فوری و مهم است، انتظام تلگراف را در کشوی میز خود می گذارد، مأمور رمز تعجب می کند و اصرار می ورزد که خیلی مهم است. انتظام در پاسخ می گوید خیلی داغ است اگر دست بزنم، می سوزم، عجله نکنید، بگذارید از اهمیت و فوریت خارج شود.

^۲ - همایون کاتوزیان استاد دانشگاه آکسفورد معتقد است مصدق می توانست دعوی نفت را به بهترین طریقی که در آن زمان ممکن بود، حل می کرد؛ در اسفند ۱۳۳۰، بانک جهانی برای میانجیگری دو نماینده به تهران فرستاد بود. پیشنهاد بانک این بود که انگلیس و ایران بپذیرند که تولید و صادرات نفت دوباره برقرار شود، مشروط بر آنکه نفت به وسیله بانک فروخته شود و درآمد حاصله به سه بخش تقسیم شود: بخشی از آن به ایران پرداخت گردد، بخشی به شرکت سابق داده شود و بخشی تا دستیابی به توافق نزد بانک بماند. مصدق با رد این پیشنهاد، بزرگترین خطای دوران زمامداریش را مرتکب شد، اشتباهی که نهضت ملی ایران را با شکست روبرو ساخت و ضربه سنگینی بر استقلال و جنبش مردم وارد آورد. مصدق دریافته بود که از پیشنهاد بانک می توان به عنوان سرآغازی برای دست یافتن به یک توافق شرافتمندانه از موضع قدرت استفاده کرد و تقریباً آن را پذیرفت اما مشاوران وی به غلط نتیجه گیری کردند که این مسأله موجب از دست رفتن حمایت توده مردم از دولت و از دست رفتن محبوبیتش خواهد شد. بی شک مشاور مصدق (کاظم حسینی) قادر به سنجیدن آثار فاجعه بار اقتصادی-سیاسی این جمله غرور آمیزش "در چاه های نفت را گل می گیرم" برای نهضت ملی نبود. اگر بی طرفانه قضاوت کنیم، باید بگوییم که مصدق هرچه از دستش برآمد انجام داد تا دعوی نفت را شرافتمندانه حل کند، مگر زمانی که با مداخله بانک جهانی که صرفاً اقدامی میانجی گرانه بود مخالفت کرد، هر چند می دانیم که خودش مایل به قبول آن بود. محمدعلی همایون کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران: از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی (تهران: نشر مرکز، چاپ بیستم، ۱۳۹۳)، صص ۲۲۰ و ۲۳۱. بانک جهانی تصریح کرده بود که

مابه تفاوت به ریال در تهران پرداخت گردد. تأمین مخارج روزمره، پرداخت مال الاجاره و تأمین هزینه های تحصیلی، تضیقات مالی فراوان به بار آورد و به هر صورت لازم بود کمربندها را به اصطلاح محکم کنیم. از نظر مالی قسمت اعظم مأموریت چهار سال اول نیویورک به همین منوال عسرت سپری شد. ص ۳۴.

جلال عبده^۱ بی شک یکی از موثرترین مهره های هیأت نمایندگی ایران در کنفرانس سانفرانسیسکو به شمار می آید. نقش عبده در آن کنفرانس، تقویت جنبه های حقوقی و امنیتی منشورسازمان ملل متحد بود. قید مفاهیم "عدالت" و "حقوق بین الملل" در بند ۱ ماده ۱ منشور بر اثر همکاری وی با نمایندگان چند کشور متفق النظر دیگر حاصل گردید. ولی نقش اساسی ایران در تدوین منشور در بند ۴ از ماده ۲ ظاهر می شود که به موجب آن دولت ها تعهد دارند از توسل به زور بر علیه "تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی" یکدیگر اجتناب

راه حلی برای حل قطعی مسئله نفت ارائه نمی کند. بانک پیشنهاد کرد که الف) تولید و فروش نفت را در آبادان برای مدت دو سال آغاز کند و در صورت توافق طرفین مدت آن تمدید گردد، ب) نفت را بشکه ای ۱ دلار و ۷۵ سنت به فروش رساند و ۸۰ سنت آن را به عنوان هزینه تولید یعنی به جبران خسارت انگلستان تا نیل به توافق نگه دارد و ۸۵ سنت به انگلستان و ۳۷ سنت به ایران دهد، پ) در صورت لزوم از مدیران و تکنسین های غیر ایرانی استفاده کند. در مقابل، اعتراضات دولت مصدق این ها بود: الف) استخدام مدیران و تکنسین های انگلیسی توسط بانک، ب) پیشنهاد بانک مبنی بر اینکه صرفاً به عنوان امین بی طرف نسبت به طرفین دعوا عمل خواهد کرد و نماینده دولت ایران نخواهد بود. تنها بر سر همین مسئله کار به بن بست کشید. این اعتراض صرفاً دعوایی بر سر الفاظ به نظر می آید اما دولت استدلال می کرد که بی طرفی قانونی بانک ناقض خلع ید از صنعت نفت ایران است. بانک در موقعیتی نبود که خلع ید را که هنوز در دیوان لاهه مورد بحث قرار داشت به رسمیت بشناسد و انگلستان هم نمی توانست میانجیگری بانک را که به عنوان نماینده دولت ایران عمل می کرد، بپذیرد. کاتوزیان، **مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران**، ص ۱۷۵-۱۷۴.

البته کاتوزیان جدای از ابعاد حقوقی پیشنهاد بانک می گوید: انگلیس چاره ای جز پذیرفتن این پیشنهاد نداشت چرا که امریکا پشت آن بود. اما دیدگاه کاتوزیان به فرهنگ سیاسی ایران نیز اشاره دارد: ویژگی های ریشه دار سیاست در ایران به گونه ای است که اگر مصدق پیشنهاد بانک را می پذیرفت در چشم بسیاری از ایرانیان به عامل انگلیس، امریکا و یا هر جای دیگری بدل می شد، و خواهند گفت دولت تسلیم استعمارگران شده و دیگر وجیه المله نمی ماند چرا که در فرهنگ سیاسی ایران، مصالحه و سازش به مفهوم وادادن و عامل دیگران بودن، می باشد. وی مصداق کنونی این فرهنگ سیاسی ریشه دار را در مذاکرات و تعاملات ایران و امریکا می بیند. محمدعلی همایون کاتوزیان، **فرهنگ، تاریخ و سیاست (مقالات و گفتگوهای دکتر کاتوزیان)**، به کوشش محمد صادقی (تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ دوم، ۱۳۹۶)، صص ۱۲۱ و ۱۳۵. شایان ذکر است که در زمان تحریم نفتی ایران در ملی شدن نفت، عربستان، کویت و عراق اجازه دادند تولید کشورشان به سرعت افزایش یابد و خلاء تولید نفت ایران پر شود. همچنین عراق تا سال ها به ویژه در زمان جنگ هشت ساله، با حضور ایران در پست دبیرکلی اوپک مخالفت می کرد. تابخش و نجم آبادی، **پیشین**، صص ۴۱ و ۵۰۷.

۱ - جلال عبده که از وزارت دادگستری به وزارت امور خارجه منتقل گردیده بود به عنوان وزیر امور خارجه نیز انتخاب می شود ولی به دلیل اختلاف با شاه، بعد از چند روز از این سمت کناره گیری می کند. مراجعه شود به محمد رضا دبیری، **وزیر خارجه ای که پایش را در وزارت خارجه نگذاشت!**، به آدرس: <http://www.irdiplomacy.ir/fa/news/۹۶۷۸>. شایان ذکر است که جلال عبده نماینده دبیرکل سازمان ملل در کامرون و گینه نو بود و از طرف آن سازمان مدتی حکمران گینه نو غربی نیز بوده است. به منظور مطالعه تجارب دیپلماتیک وی از حضور در کنفرانس سانفرانسیسکو، کنفرانس باندونگ، سازمان ملل متحد، سفارت در رم و دهلی تا تحولات داخلی ایران مراجعه شود به مجید تفرشی، **چهل سال در صحنه قضایی، سیاسی و دیپلماسی ایران و جهان؛ خاطرات دکتر جلال عبده** (تهران: انتشارات موسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ اول، ۱۳۶۸).

ورزند. این بند شاید مهم ترین ارثیه ای باشد که ایران در کنفرانس سانفرانسیسکو بر جای گذارده باشد؛ ارثیه ای که مدیون تلاش نماینده ایران جلال عبده و چند نماینده دیگر می باشیم. ص ۴۶.

فریدون آدمیت دو دوره به عنوان عضو هیأت نمایندگی در سازمان ملل متحد به نیویورک آمد و بار دوم به سمت معاونت نمایندگی خدمت نمود. در سال ۱۹۵۱ و مقارن با ورود مصدق به نیویورک با وی آشنا شدم. در ارتباط با گروه مصدق، کمک اصلی اش ترجمه پاره ای از اسناد فارسی به انگلیسی برای استفاده در سخنرانی در شورای امنیت بود و انجام یک مصاحبه مطبوعاتی به منظور تبیین فلسفه ملی کردن نفت. آدمیت مبلغ فصیح روشن اندیشی بود. می گفت هرگز اثری ارزنده به دست نمی آید مگر آنکه نویسنده بداند چه می خواهد منتقل کند و بداند در پی اثبات چه مدعایی است. در گزارشاتی که به تهران می فرستاد و یا در مطالبی که در کمیته های سازمان ملل متحد ایراد می کرد سعی وی بر این بود که انسجام و همبستگی مطالب حفظ گردد. پس از آنکه نوشته ای را به صورت مسوده تهیه می کرد، در قرائت دوم متن را با قیچی از هم جدا می کرد و قسمت های مختلف نوشته را بعضاً با اضافه نمودن جمله و یا جملاتی به گونه ای به هم سنجاق می نمود که متنی متجانس و همگون شکل گیرد. جملات عمدتاً کوتاه و مقطع بود. در شیوه نگارش وی نقطه، نقطه ویرگول و... سهم زیادی داشت و با این تمهیدات می خواست جمله بیش از حد طولانی نشود و رشته فکر اصلی بی رنگ نشود. در باب مسایل مربوط به سازمان ملل متحد، فعالیتش بیشتر حول مسایل حقوقی و حقوق بشر متمرکز بود. در کمیسیون تعریف تجاوز مشارکتی مثبت داشت و به عنوان داور در دادگاه دائمی داوری لاهه برگزیده شد و در نهمین اجلاس مجمع در سال ۱۹۵۴، به عنوان مخبر کمیته حقوقی مجمع انتخاب گردید. آدمیت فردی اجتماعی نبود و دایره دوستان نزدیکش مشخص و انگشت شمار بودند. دنیای دیپلماسی حوصله می طلبد و او نمی توانست با هر خلق و خوی و هر نوع بینش و شعوری دمساز باشد. موفقیت وی بیشتر در زمینه مسایل بین الملل بود تا دیپلماسی دوجانبه. یاد ندارم از نویسنده و یا اثری تعریف کرده باشد و غالب تحقیقات تاریخی را وصله و پینه می پنداشت. ص ۴۷-۵۱.

قطب زاده از بحران و بحران آفرینی لذت می برد. امور وزارت امور خارجه در زمان او عمدتاً از طریق اصل "تفویض اختیارات" انجام می شد و خودش تنها با مسایلی روبه رو بود می گردید که مهم می نمود و یا در کانون بحث و توجه قرار داشت. قطب زاده فردی صریح الهجه، مصمم، ایده آلیست و جسور بود. جسارتش در حد زیادی معلول بی تجربگی و ناپختگی اش بود ولی به هرحال ستایشگر جسارت بود. ص ۲۲۱-۲۲۲.

حضور زندفرد در سمت رئیس اداره نهم سیاسی (خلیج فارس)، مدیرکل خاورمیانه و مذاکرات اعاده جزایر سه گانه، در کنار فضای شکل گرفته، موجب ناخرسندی دولت های عربی می گردد:

۲۶ آذر ۱۳۵۰ یعنی چند روز قبل از استقرار نیروی ایران در جزایر سه گانه، وارد کویت شدم. سردی در نحوه رفتار و گفتار مقامات کویت در همان برخورد اول در محیط فرودگاه عیان بود و محسوس. به دلیل فضایی که به این دلیل در کویت شکل گرفته بود، ۱۲ دی ماه تهران سرانجام توصیه کرد چنانچه آمادگی برای تعیین وقت برای تسلیم استوارنامه و دیدار امیر کویت هنوز فراهم نیست، بهتر است بی سر و صدا به تهران مراجعت نمایم. تحقیق کردم و معلوم شد کویتی ها هنوز سر آشتی ندارند. ۱۵ دی ماه یعنی پس از گذشت بیش از یک ماه توقف در کویت، به اصطلاح دست خالی به تهران مراجعت نمودم. با پذیرش من به عنوان سفیر در کویت موافقت شده بود ولی امکان اجرای این مسئولیت را در کویت فراهم ننمودند و دست کم در روابط دو کشور بدعتی تازه گذاره شد. بالاخره در ۲۹ آذر سال ۱۳۵۱ پس از آنکه گره اخم از رخسار کویتی ها گشوده شد و تشریفات معمول تسلیم استوارنامه و دیدار با صباح اسالم الصباح امیر کویت انجام گرفت، کارم را آغاز کردم. صص ۱۰۵ و ۱۱۰.

دیدار با آیت الله (امام) موسی صدر و روابط نه چندان همیشه دوستانه کادر وزارت امور خارجه با مأموران امنیتی در سفارتخانه ها (که نمایندگان ساواک بودند) نیز در تجارب زندفرد از سفارت در کویت به چشم می خورد:

روزی کردار سفارت در کویت که میانه چندان با مأموران امنیتی نداشت، بعد از عبور از مقابل دفتر مأمور امنیتی، کلماتی مقطع ولی کم و بیش روشن و بدون آنکه شخص معینی را مخاطب قرار دهد از کودتایی صحبت می کند که قرار است فردا انجام شود. کردار به نحوی که جلب توجه کند وارد اتاق رمز می شود و وانمود می کند که قصد دارد تلگرافی در ارتباط با شایعه کودتا در کویت به تهران مخابره کند. مقام امنیتی سفارت هم به محض شنیدن خبر مربوط به کودتا، برای آنکه از قافله عقب نماند خبر را به مرکز مخابره می کند. چند روزی می گذرد و کودتایی رخ نمی دهد. مأمور امنیتی از کردار درباره خبر وقوع کودتا پرسش می کند؛ کردار با کمی تعجب و تجاهل سوال می کند کدام کودتا؟ و سپس می گوید اوه آن کودتا... به خیر گذشت. شایع است کردار جهت تکمیل صحنه حتی متن تلگرافی را برای مخابره به تهران آماده کرده بود که البته چون اصل خبر ساختگی بود، صورت تلگراف را بعداً از بین می برد. چنین واقعه ای فی نفسه جالب می نمود زیرا با خصلت و طبع محافظه کارانه اعضای وزارت امور خارجه در تضاد بود، به علاوه کمتر عضوی از وزارت امور خارجه صلاح می دید چنان صریح و آشکار با مأمورین امنیتی درگیر شود.^۱ صص ۱۱۹-۱۱۸.

^۱ - امیراصلان افشار (پسر عموی امیرخسرو افشار)، آخرین رئیس کل تشریفات دربار پهلوی دوم، سفیر در آلمان، امریکا و اتریش که ریاست شورای حکام IAEA را در زمان سفارت وین بر عهده داشته نیز روایت شیرینی از جنگ و جدال هایش در واشنگتن و وین با مأمورین امنیتی سفارت بیان می کند... من با کمک دانشجویان می خواستم فشار سازمان امنیت را خنثی کنم. بنده خاری بودم در چشم سازمان امنیت. روزی

آیت الله موسی صدر رئیس مجلس اعلای شیعیان لبنان با جامعه شیعیان کویت در ارتباط بود و گهگاه به کویت سفر می کرد. آیت الله یکبار هم هنگام بازدید از کویت دیداری با من به عمل آورد. یاد دارم آن روز در مصاحبه رادیو و تلویزیونی شرکت کرده بود و خطاب به من اظهار داشت: دیدی که کلمه خلیج عربی را به کار نبردم. روابط آیت الله با تهران فراز و نشیب زیادی داشت و صرف انجام این ملاقات کوتاه و نکته ای که بر زبان آورد نشان از این داشت که در آن زمان روابط آیت الله با تهران بالنسبه مساعد بود. پس از ناپدید شدن آیت الله صدر در سال ۱۹۷۸، به دستور شاه یکی از سفرای سابق ایران در اردن مأمور تحقیق در این رابطه شد و در ارتباط با این مأموریت به چند کشور عربی از جمله لیبی سفر کرد. گرچه گزارش مقدماتی مأمور اعزامی در مضمونی امیدوار کننده تدوین گردیده بود ولی مسأله ناپدید شدن آیت الله صدر همچنان به صورت معمایی ادامه دارد. ص ۱۳۰^۱

آقای پرویز خوانساری (معاون مالی و اداری وزارت امور خارجه) زنگ زد و گفت: آقای سرهنگ... مأمور سازمان امنیت هستند که به وین می آیند، یک جا به ایشان در سفارت بدهید. گفتم آقای خوانساری اگر ایشان بیایند من از سفارت می روم. اگر می خواهند به سفارت بیایند، بیایند ولی به هیچ عنوان نمی توانند در سفارت حضور داشته باشند و در کار ما دخالت کنند. به تهران شکایت بردم. اعلیحضرت به نصیری گفته بود این امیراصلان که دارد کارش را انجام می دهد، چکارش دارید... تیمور بختیار کشته شد و مسخره بازی های سازمان امنیت آقای نصیری باز شروع شد، چون نامه ای به سفارت در واشنگتن نوشته بود که "خواهشمندم اطلاع دهید روزی که خبر مرگ تیمور بختیار منتشر شد، آیا کامبیز یزدان پناه کروات سیاه زده بود یا نه؟" یزدان پناه داماد بختیار بود و در سفارت کار می کرد... دیدم سوالی از این مهمل تر و بی معنی تر نمی شود... همه مشکلات مملکت را رها کرده اند و به رنگ کروات آقای یزدان پناه چسبیده اند... در جواب نوشتم از موقعی به واشنگتن آمده ام آن قدر مشغله دارم که دقت نکرده ام که کروات آقای یزدان پناه چه رنگ بود. **خاطرات امیر اصلان افشار؛ آخرین رئیس کل تشریفات محمدرضا شاه پهلوی**، در گفتگو با علی میرفطروس (مونترال: نشر فرهنگ، چاپ اول، ۲۰۱۲)، ص ۳۰۱-۲۲۸.

^۱ - برای مطالعه در باب امام موسی صدر، کتاب محمود سریع القلم قابل تأمل می باشد. او معتقد است: امام موسی صدر سیاستمداری اخلاق محور، سخنرانی بسیج کننده، عارفی با نگاه راهبردی و عملیاتی و در نهایت انسانی موقن است که هم دقت دارد و هم ابهام، هم جذب می کند، هم دفع. انسان های معمولی همواره شیفته او می شوند، آنان که تاریخ خوانده اند شیفته تر. امام موسی صدر آداب فکر کردن می داند و در تفکیک ابعاد حقوقی، اجتماعی، اخلاقی، عقیدتی و سیاسی پدیده ها و وقایع، تبحری منحصر به فرد دارد و افزون بر این، توانایی سنتزآفرینی و منظومه سازی پدیده ها را نیز در ذهن خود پرورش داده است. در اوضاعی که قیام های مختلف مردمی بسیاری از کشورهای عربی را در سال ۱۳۹۰ در بر گرفت، افکار، شخصیت سیاسی و راهبردهای امام موسی صدر می تواند الگو داشته باشد. دین، تغییر فکر و رهیافت درباره انسان، جامعه، قدرت سیاسی، توزیع اقتصادی و تعامل بین المللی، اولین چالش جوامع و مصلحان عربی است همچنان که امام موسی صدر نیز ابتدا با تغییر افکار و رویکردها، نهضت اجتماعی خود را آغاز کرد. به عنوان چالش دوم، ضروری است در عصر جهانی شدن، قابلیت های دینی به صورت قطره به قطره در عرصه های گوناگون معرفی شود، روش و سیستمی که امام موسی صدر در تعامل با جامعه لبنانی و خاورمیانه به کار گرفت. ورود دین به عرصه اجتماعی کشورهای عربی با اثبات تدریجی کارآمدی آن ممکن خواهد بود. چالش سوم، اثرگذاری و اثرپذیری مقبول است. نگاه مثبت و یادگیری از جوامع مختلف، اصلی بود که امام موسی صدر حتی در دوره ای که جهانی شدن رونق امروری را نداشت، بدان اعتقاد داشت و عمل می کرد. اولویت دادن به پایه های اقتصادی زندگی مردم، حقوق مدنی، آموزش و تربیت عقلی می تواند در راستای بارور کردن جوامع خاورمیانه ای عمل کند. در سایه چنین رشدی است که مردم منطقه، ظرفیت ایجاد جایگاهی معقول در جامعه جهانی را به دست می آوردند. مبانی فوق، پیش نیازهایی است که از منظر امام موسی صدر، چارچوب دین مداری را ایجاد می کند. صص ۱۳ و ۲۱۸. سریع القلم می گوید که منش امام موسی صدر، ستیز با پوپولیسم بوده است. محمود سریع القلم، **پیشوایی فراتر از زمان؛ درآمدی بر نظام فکری و**

تکرار و دوباره تکرار ایجاد ساختارهایی که گویی هنوز هم بر همان مدار استوار است و رویکردهایی که وزارت امور خارجه را نیز کماکان مجری و نه برنامه ریز می دانند:

در اردیبهشت سال ۱۳۵۶ به ریاست دفتر طرح و برنامه ها (شورای طرح ها و برنامه های سیاسی پیشین) منصوب شدم. این دفتر هرگز واحدی فعال و پویا در ساختار وزارت امور خارجه نشد. هدف اصلی از تشکیل این دفتر ارائه الگو و گزینه های مختلف در اجرای اهداف سیاست خارجی بود. پس از چندی مشخص شد که تاسیس این دفتر به اصطلاح برای خالی نبودن از عریضه است و توقع نبود که به یک عنصر راهنما و مددکار در عرصه سیاست خارجی تبدیل شود. شاید بی التفاتی به این واحد جدید التاسیس تا حدودی معلول این تفکر سنتی باشد که وزارت امور خارجه مجری سیاست خارجی است و در عرصه برنامه ریزی سهمی بر عهده ندارد. ص ۱۳۱-۱۳۲.

تلاش ایران برای جلوگیری از هسته ای شدن پاکستان، ریزنی برای آزادی ذوالفقار علی بوتو و چرخش پاکستان به سمت عربستان برای تأمین مالی برنامه های هسته ای، در سفارت زندفرد در اسلام آباد تشریح می گردد:

در آستانه عزیمت به پاکستان با خلعتبری وزیر امور خارجه دیدار کردم. تأکید نمود هرچه زودتر روانه اسلام آباد شوم و پیامی را از سوی شاه به ژنرال ضیاء الحق در لحنی دوستانه و ملایم ابلاغ نمایم. (اصطلاح Sugar-Coating یعنی روکشی از شکر را به کار برد). محتوای پیام این بود؛ از ضیاءالحق خواسته می شد امکان متوقف کردن طرح دستیابی به سلاح هسته ای را در شرایط فعلی مورد توجه قرار دهد. کوشش ایران در منع پاکستان برای دستیابی به سلاح هسته ای و تلاش برای نجات جان بوتو، آثاری نه چندان مطلوب بر ضیاءالحق و یارانش بر جای گذاشت و از آن پس جسته و گریخته به دخالت در امور داخلی پاکستان متهم می شدیم. در سال ۱۹۷۶ سنای امریکا ارائه هرگونه کمک اقتصادی و نظامی را به آن دسته از کشورهایی که بدون اجازه IAEA در صدور تولید سلاح هسته ای بودند ممنوع کرد. پاکستان برای جبران کمبود منابع مالی به سمت عربستان روی آورد. ریاض و تهران دو محور اصلی تفکر ضیاءالحق را در منطقه شکل می دادند. از تهران در آن ایام بیشتر توقع کمک معنوی داشت و از ریاض انتظار دریافت کمک مالی. حالا که تلاش پاکستان برای تولید سلاح هسته ای به عنوان اولین "بمب اسلامی" شهرت یافته بود، عنصر همبستگی اسلامی در محاسبات سعودی ها بی شک جای خود را داشت. صص ۱۴۷ و ۱۳۸.

سیره عملی امام موسی صدر (تهران: موسسه فرهنگی تحقیقاتی امام موسی صدر، چاپ سوم، ۱۳۹۵). برای دیدن جلسه نقد این کتاب با حضور خانواده صدر و نویسنده مراجعه شود به آدرس: <https://www.youtube.com/watch?v=FMya-UJjfZY>

حضور در بغداد نیز همزمان می گردد با تحولات انقلاب در ایران و بالتبع آشفتگی در سیاست خارجی. در این ایام است که زندفرد نیز تا حدودی درگیر مذاکرات با مقامات عراقی برای انتقال امام خمینی از عراق می گردد:

در تیرماه ۱۳۵۷ مأمور خدمت در سفارت ایران در بغداد شدم. سفارت بغداد از سفارتخانه های مهم به حساب می آمد... دوران به اصطلاح ماه غسل بود؛ روابط با عراق پس از سال ها تنش و ناآرامی اکنون روی آرامش می دید ولی در داخل کشور پس از سال ها آرامش و ثبات اکنون بی ثباتی مشهود بود... اعزام من به بغداد نتیجه یک تصمیم از قبل اتخاذ شده نبود. سفارت اسلام آباد به نعمت الله نصیری ریس سابق سازمان اطلاعات و امنیت کشور واگذار شده بود و پست سفارت بغداد هم مقارن آن ایام بلا تصدی گردید و قرعه این فال به نام من درآمد و چنین شد که راهی بغداد شدم. ص ۱۷۳-۱۷۲.

قبل از عزیمت به بغداد فکر حاکم در تهران این بود که هر آینه آیت الله خمینی از عراق به کشور دیگری نقل مکان نماید. مذاکرات مقدماتی در مورد عزیمت آیت الله خمینی از عراق از سوی مقامات امنیتی کشور دنبال می شد. در شهریورماه ۱۳۵۷ در خلال نشست سالانه مجمع عمومی سازمان ملل متحد در نیویورک، وزرای امور خارجه دو کشور در این مورد به توافق رسیدند. به این ترتیب در مدت اقامت در بغداد در مورد عزیمت آیت الله خمینی با مقامات عراقی گفتگویی صورت نگرفت. این تصمیمی بود که از قبل اتخاذ شده بود. من با عزیمت ایشان از عراق چنانچه بدون رضایت قبلی انجام می گرفت، مخالف بودم و در سفری که برای چند روز به تهران برای پاره ای امور شخصی انجام دادم، به این نکته اشاره نمودم. وزیر امور خارجه در خارج به سر می برد و وی به هر صورت هدف دیگری را دنبال می کرد که همان دور نمودن آیت الله خمینی از محیط عراق بود. تنها معاون سیاسی بود که سخنانم را با حوصله شنید و گفت که گزارشی تهیه خواهد کرد. آیا تغییر عقیده ای که بعداً در تهران حاصل شد، نتیجه گزارشی بود که وی قول داد تهیه نماید؟ تصور می کنم چنین باشد ولی در آن هنگام دیگر فرصت اقدامی باقی نمانده بود. صص ۱۷۴ و ۱۷۶.

کسب موافقت بغداد در مورد خروج آیت الله خمینی از عراق در آن ایام وظیفه چندان شاقی نمی نمود، ایران و عراق پس سال ها مذاکرات پر فراز و نشیب، سرانجام اختلافات دیرینه خود را فیصله داده بودند و حال روابط دو کشور دوستانه و مسیر عادی طی می کرد. دلایل چندی هم وجود داشت که مقامات عراقی در آن شرایط از غیبت ایشان در عراق استقبال نمایند و از این تحول راضی باشند... چند ماهی گذشت تا آنکه تهران به من ابلاغ کرد در مورد ادامه حضور آیت الله خمینی در عراق به نحوی که فعالیت ایشان در حد یک شخصیت روحانی محدود گردد با مقامات عراق گفتگو نمایم. با معاون رئیس جمهور عراق، طه محی الدین معروف، به این منظور ملاقات کردم. جواب دادند تصمیم در مورد عزیمت آیت الله خمینی قبلاً در شورای فرماندهی انقلاب به تصویب

رسیده است و دیگر عدول از آن میسر نیست. این تنها گفتگویی بود که من درباره مسأله اقامت آیت الله خمینی در بغداد انجام دادم. ص ۱۷۷.

با وقوع انقلاب، زندفرد تا اواخر اردیبهشت ۱۳۵۸ در بغداد است و سپس طبق دستور مرکز راهی تهران می شود. تا مرداد ۱۳۵۹ که او در وزارت امور خارجه باقی می ماند شاهد شرایط جدید در دوره کریم سنجابی، ابراهیم یزدی، ابوالحسن بنی صدر، صادق قطب زاده و کفالت محمد کریم خداپناهی می باشد:

یکی از ویژگی های دوران کوتاه مدیریت یزدی، همان برگزاری جلسات بحث آزاد یا شرکت کادر تصمیم گیرنده جهت بررسی مسایل مبتلابه داخلی وزارت امور خارجه و رویداد ها و وقایع سیاسی بود. در آن جلسات هر فردی آزادانه اختیار سخن گفتن و اظهار نظر داشت. ص ۱۸۸.

حجه الاسلام دعایی که به عنوان سفیر به بغداد رفت و جانشین من شده بود، حداقل نسبت به آن عده از اعضای سابق وزارت امور خارجه که در تماس بود، احساس سوء ظن و عناد از پیش نگرفته بود. نه تنها عنادی نداشت بلکه در رفع پاره ای از مشکلات آنان در حد مقدور و توان کمک و یاری می کرد. ص ۱۹۶.

در اوایل فروردین ۱۳۵۹ روزی طبق تقاضای قطب زاده در دفترش با وی ملاقات نمودم. پس از ذکر مقدمه ای اظهار داشت قصد دارد پست معاونت اقتصادی (و بین الملل) وزارت امور خارجه را به من دهد... برای آنکه نکته ای پنهان نمانده باشد به سابقه خدمتم اشاره کردم و گفتم چنین انتصابی ممکن است موجب بروز مشکلاتی گردد. اطمینان داد که هر برگ از پرونده ام چندین بار در دفتر آقا بررسی شده و از آن جهت مشکلی نیست... چند روز بعد در ۹ فروردین به موجب حکمی به مدیرکل امور بین الملل منصوب شدم... ظاهراً قطب زاده نتوانسته بود معاون اقتصادی را که از تازه واردین به دستگاه دیپلماسی نظام جدید بود جا به جا نماید. ص ۱۹۷.

در ملاقاتی که با قطب زاده داشتم از تلاش های گذشته شمه ای بیان کردم و با اشاره به نقش خلیج فارس در سیاست کلی کشور او را تشویق نمودم به منطقه سفر نماید و از نزدیک با حکام منطقه آشنا شود. پیشنهاد را پذیرفت و موافقت اعضای شورای انقلاب را به دست آورد... در دمشق بعد از ملاقات با حافظ و رفعت اسد، عبدالحلیم خدام و فاروق الشرع، زینبیه را هم زیارت کردیم. تصادفاً آن روز گروهی از زوار ایرانی در آنجا بودند و به محض اطلاع از حضور هیأت، ابراز احساسات کرده و ندای الله اکبر سر دادند. قطب زاده هم تحت تأثیر آن شور و هیجان قرار گرفت و در کنار ورودی زینبیه در لحنی تند و بی پروا سخنانی علیه رژیم بغداد بر زبان آورد.

کلماتی که ادا می کرد در آن حد شدید و غیر متعارف بود که یکی از همکاران قدیمی همسفر در حالی که با حیرت به سخنانش گوش می داد، آهسته مشغول گفتن الله اکبر بود. ص ۲۰۰.

بازدید از منطقه در آن ایام اقدامی ضروری می نمود. گرچه بی شک انتظار نداشتیم نتیجه ای فوری از آن عاید گردد. آنچه در ایران ملتهب پس از انقلاب می گذشت اساس محاسبات سیاسی عراق قرار گرفت... مقامات ایران و هیأت بازدید کننده از منطقه به وخامت اوضاع پی نبردند ولی اگر درک دیگری هم حاکم می شد برای هر نوع اقدام مسالمت جویانه دیگر دیر بود... به هر حال سخنان قطب زاده در زینبیه قرص مسکنی نبود... حقیقت این بود که بعد از ورود هیأت ما به کویت، دهان آتشین عراق را پشت سر هیأت احساس می کردیم. ص ۲۰۸.

روایت زندفرد از دیدگاه کارگزاران جدید دیپلماسی پیرامون معاهدات بین المللی ایران و تلاش برای فسخ یکجانبه و یا بی اعتبار نشان دادن آن ها، آن هم در نشست های بین المللی، آموزنده و قابل تأمل است:

در زمان وزارت ابراهیم یزدی بود که تجدید نظر در قرارداد ۱۹۲۱ به نحوی جدی مطرح گردید... احتمال قوی، ذهنیت تاریخی و سیاسی یزدی و روحیه انقلابی زمانه بود که چنین فکری را مطرح کرد... در آن ایام هدف همان حذف مواد ۵ و ۱۶ بود و نه لغو کلی قرارداد... قطب زاده ظاهراً دیگر در محدوده تجدید نظر در قرارداد فکر نمی کرد و هدف جاه طلبانه تری را دنبال می کرد که همان ابطال کل قرارداد بود. اکنون مسأله لغو قراردادی در میان بود که یکی از مبانی روابط دوجانبه با همسایه قدرتمند به شمار می رفت. قطب زاده بدون شک در این مورد موافقت شورای انقلاب را به دست آورده بود... او از من خواست در کمیسیونی به همین منظور شرکت کنم... شاهد تهیه متنی به عنوان آندره گرومیکو^۲ وزیر امور خارجه شوروی بودم که از لحاظ لحن و کلام در تاریخ مناسبات رسمی با همسایه شمالی، به تحقیق بی سابقه بود. این خواست قطب زاده بود که متن به چنین نحوی تنظیم شود... محتوای متن را به یاد ندارم، تنها تندی کلام و سخن در ذهنم باقی مانده است... چند روز بعد یادداشتی به عنوان دبیرکل سازمان ملل متحد ارسال و لغو قرارداد ۱۹۲۱ را اعلام کردند. پاسخ گرومیکو هم در حد خود تند و خشن بود و در مورد اصل مطلب هم اظهار نظر کرده بود که قرارداد بین المللی را نمی توان یکجانبه و خودسرانه لغو کرد و قرارداد ۱۹۲۱ کماکان دارای اعتبار بین المللی است. در گذشته هر وقت تجدید

^۱ - ماده ۶ قرارداد مقرر می داشت اگر عنصر ثالثی در ایران برای شوروی خطرآفرین گردد و ایران توانایی جلوگیری از چنین اقداماتی را نداشته باشد، روسیه محق خواهد بود قوای خود را به داخل قلمرو ایران گسیل دارد. ماده ۵ نیز محتوایی مشابه داشت. گروهی این مواد را در همان زمان با مفاد و روح میثاق جامعه ملل در تعارض می دیدند همچنانکه پس از تأسیس سازمان ملل متحد و تدوین منشور نیز این تضاد همچنان محسوس بود. زندفرد، ایران و جهانی پرتلاطم، ص ۲۱۷-۲۱۶.

^۲ - برای مطالعه در باب گرومیکو و ایران مراجعه شود به **خاطرات آندره گرومیکو**، ترجمه مهوش غلامی (تهران: انتشارات موسسه اطلاعات، چاپ چهارم، ۱۳۹۳)، فصل ششم با عنوان تهران و یالتا.

نظر در قرارداد ۱۹۲۱ مطرح می گردید، با توجه به حساسیت موضوع، به اصطلاح با نوعی دستکش ابریشمی با آن رو به رو می شدیم. در آن سال ها گفتگو در حد تعدیل پاره ای موارد و آن هم نچواگونه فراتر نمی رفت و لغو قرارداد هرگز به صورت علنی عنوان نگردید. ولی در زمان قطب زاده، آنچه در ارتباط با این قرارداد رعایت نگردید، همان ضوابط و عرف بین المللی در نگارش و در سلوک بین المللی بود. ص ۲۲۰-۲۱۸

در سال ۱۳۵۹ که از طرف قطب زاده به عنوان مدیرکل امور بین الملل وزارت امور خارجه منصوب شده بودم به همراه وی جهت شرکت در نشست وزرای امور خارجه سازمان کنفرانس اسلامی به اسلام آباد پاکستان رفتیم. در گزارشی که قرار بود به اجلاس ارائه شود، طبق نظر قطب زاده بندی اضافه گردیده بود که در آن قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر را در لحنی شدید محکوم و سندی مطرود توصیف شده بود. نظر قطب زاده این بود که این قرارداد بر اثر تبانی صهیونیسم با حکومت الجزایر در دوره بومدین تنظیم گردیده و منافع صهیونیسم در آن ملحوظ گردیده است. قبل از ارائه گزارش نظر مرا جويا گردید که از این برداشت تعجب کردم. پاسخ دادم که این قرارداد پس از سالها مذاکرات پر فراز و نشیب و خون دل خوردن های فراوان به دست آمده و حاکمیت ایران را بر قسمت شرقی اروند که آرزوی دیرینه بود محقق می سازد و بهترین قراردادی است که ایران در یک و نیم قرن اخیر توفیق امضای آن را داشته است.^۱ یکی از همکاران وزارت امور خارجه نیز این گفته مرا تأیید کرد، آنگاه قطب زاده نوشته مرا با خشم و عصبانیت به سوی نیمکتی پرتاب کرد که مرا بی اختیار به یاد حرکات (اردشیر) زاهدی انداخت و سپس زیر لب گفت... خودتان می دانید. هر آینه قطب زاده به عنوان وزیر امور خارجه، متن اصلی را در نشست بین المللی و در حضور نمایندگان کشورهای اسلامی از جمله عراق و الجزایر به عنون طرف دیگر قرارداد و دولت میانجی ارائه می نمود و این اظهارات در صورتجلسه نشست ثبت می شد و قابل استناد می گردید شاید از اعتبار قرارداد ۱۹۷۵ دیگر اثری باقی نمی ماند. نه تنها قطب زاده بلکه مقامات دیگری از جمهوری اسلامی بدون غور و بررسی در پیشینه آن سند علناً و حتی بدون هیچ دلیل و انگیزه ای به طور ناصواب اظهار نظر می کردند، گو در بی حرمت نمودن آن سند مسابقه گذارده بودند. قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر اساس و مبنای روابط ایران و عراق را شکل می داد. شاید یکی از علل شتاب در قضاوت همان سوء ظن و عنادی باشد که نسل جدید دولتمردان از کارگزاران نظام پیشین احساس می کنند و هرچه اثری از گذشته دارد قابل نکوهش و در خور تنقید می پندارند. وقتی به دوره یک سال و اندی خدمت در وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی می اندیشم، بر

^۱ - نظام حقوقی شط العرب مقرر در عهدنامه ۱۹۷۵ ثمره تحولی طولانی و مشکل است که از یک قرن پیش آغاز شده بود و هماهنگ و منطبق با حقوق بین المللی رودخانه ها که از "کنوانسیون عمومی راجع به رژیم آبراههای مورد استفاده کشتیرانی بین المللی" است نشأت گرفته است و یکی از ستون های اصلی بنای صلح در آینده است. جمشید ممتاز، **ایران و حقوق بین الملل**، با همکاری امیرحسین رنجبریان (تهران: نشر دادگستر: چاپ اول، ۱۳۷۶)، ص ۱۷۷-۱۷۶.

حذر داشتن قطب زاده از ایراد چنان مطلبی در اجلاس وزرای امور خارجه سازمان کنفرانس اسلامی در باب قرارداد ۱۹۷۵، شاید مهمترین واقعه آن ایام به حساب آید. ص ۲۱۲-۲۱۱

الف) مذاکرات استقلال بحرین^۱

اداره همکاری های بین المللی

پس از پایان مأموریت دوم نیویورک و ورود به تهران در اواسط سال ۱۳۴۳ به کفالت اداره همکاری های بین المللی منصوب شدم. حالا در زمان تصدی ایران اداره، حدود شانزده سال از آغاز خدمت در وزارت امور خارجه می گذشت که خود دلیلی بود بر کندی گذراندن مراحل و مدارج اداری در این دستگاه دیپلماسی کشور. اداره همکاری های بین المللی اسم بی مسمایی بود برای اداره سازمان پیمان مرکزی (سنتو). با کاهش جنگ سرد^۲ که در نیمه دوم سال ۱۹۶۰ آغاز گردید و علاقه مشهود کشورهای منطقه از جمله ایران در برقراری روابط متقابل مسالمت آمیز با شوروی، موجی دیگر برای تنزل اعتبار و فلسفه وجودی سنتو فراهم آمد، ولی نمایش بایستی ادامه می یافت. از آن پس عمدتاً مسائل اقتصادی و فنی سنتو بود که بیشتر مورد توجه قرار گرفت. در اجلاس شورای وزیران سنتو، وزرای امور خارجه با مروری بر اوضاع و احوال منطقه، دیدگاه ها و مسائل مورد علاقه خود را عنوان می کردند و مانند نشست سالانه مجمع عمومی سازمان ملل متحد، اجلاس با ایراد سخنرانی تحت عنوان بحث عمومی آغاز می گردید. در آن زمان روابط با عراق بر سر شط العرب^۳ بحرانی بود و

^۱ - فریدون زندفرد کتابی در مورد بحرین دارد که جا داشت آن کتاب بررسی می شد ولی از آنجایی که آن کتاب صرفاً به بحرین اختصاص دارد و شامل مذاکرات جزایر سه گانه نبود و از سوی دیگر پرداختن به سایر تجارب دیپلماتیک وی نیز مد نظر بود لذا آن کتاب ملاک قرار نگرفت. فریدون زندفرد، بحرین؛ یادی از آن استان آشنای گم شده (تهران: انتشارات پل فیروزه، چاپ اول، ۱۳۹۹). شایان ذکر است که بیشترین مباحث کتاب ایران و جهانی پرتلاطم متعلق به مذاکرات بحرین و جزایر سه گانه و بعد از آن، تجربه حضور در وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی می باشد.

^۲ - روابط شرق و غرب از ۱۹۴۵ به تناوب بین جنگ سرد و تنش زدایی در نوسان بود. دوره جنگ سرد اول بین ۱۹۴۵ تا ۱۹۶۳ و دوره تنش زدایی بین سال های ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۹، دوره جنگ سرد جدید یا جنگ تازه بین سال های ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۵ و دوره تنش زدایی جدید از ۱۹۸۵ تا فروپاشی شوروی و از فروپاشی شوروی تا سال ۲۰۰۰ می باشد. مسأله تخلیه خاک ایران از قوای متفقین، جنگ داخلی یونان و فشار شوروی بر ترکیه برای کسب امتیازات بیشتر در تنگه های بسفر و داردانل و اختلاف بر سر چگونگی اداره آلمان، از ریشه های دوره اول جنگ سرد بودند. جنگ سرد جدید نیز با ورود نیروهای شوروی به افغانستان شروع شد و تا سال ۱۹۸۵ و روی کار آمدن گورباچف ادامه یافت. روی کار آمدن آیزنهاور و فروکش کردن جو مک کارتیسم، مرگ استالین، پایان جنگ کره، پایان بحران موشکی کوبا و نشست هلسینکی از عوامل تنش زدایی دوره دوم بودند. تحولات محیط نظام بین الملل در دهه ۱۹۷۰، مسایل داخلی امریکا و شوروی نیز از عوامل تنش زدایی دوره دوم می باشند. احمد نقیب زاده، تاریخ دیپلماسی و روابط بین الملل از پیمان وستفالی تا امروز، (تهران: نشر قومس، چاپ دوم، ۱۳۸۳)، ص ۲۸۲-۲۵۰.

^۳ - شط العرب یا اروندرود؟ بر اساس اسناد تحدید حدود مرزی بین ایران و عراق (و پیش از آن عثمانی)؛ توافقنامه ارزنه الروم (۱۸۴۷)، پروتکل استانبول (۱۹۱۳)، عهدنامه سعد آباد (۱۹۳۷) و عهدنامه بغداد (۱۹۷۵ الجزایر)، عنوان به کار رفته "شط العرب" می باشد. در ماده ۲ عهدنامه ۱۹۷۵ آمده: طرفین معظمین متعاهدین، تأیید می نمایند که مرز دولتی در شط العرب همان است که تحدید آن بر اساس و طبق

وقوع درگیری های متعدد مرزی گواهی بر شدت اختلافات بود. مسأله شط العرب از جمله موضوعاتی بود که از سوی ایران در دو اجلاس شورا که در آن حضور داشتیم، عنوان گردید و همچنین در آخرین اجلاسی که شرکت داشتیم مسأله جزایر و نقطه نظرهای ایران مطرح گردید. یاد دارم عباس آرام^۱ وزیر امور خارجه در ارتباط با طرح مسأله جزایر، شرحی پیرامون سوابق مربوط به این اختلافات بیان داشت و سپس خواست ایران را که همان

مقررات مندرج در پروتکل مربوط به تحدید مرز رودخانه ای و ضمایم پروتکل مذکور که به عهدنامه حاضر ملحق می باشند، انجام یافته است. به منظور مطالعه بیشتر در باب نظام حقوقی شط العرب، مراجعه شود به: جمشید ممتاز، پیشین، ص ۱۶۷. به منظور دسترسی به متن اسناد مورد اشاره و شرحی مختصر از توافقات مرزی ایران و عراق مراجعه شود به:

Randall Lesaffer, The Iran-Iraq Border: A Story of Too Many Treaties, <https://opil.ouplaw.com/page/۵۰۲>
مهدی دانش یزدی، حقوقدان و مدیرکل پیشین حقوقی وزارت امور خارجه چنین می گوید: نام واقعی و تاریخی رود، شط العرب است همانگونه که نام واقعی و تاریخی خلیج، خلیج فارس است. در زمان شاه بخاطر اینکه اعراب نام مجعول برای خلیج فارس بکار می بردند، دولت وقت نام ارونرود را برای شط العرب بکار برد ولی این نام در اسناد بین المللی شناخته شده نیست. ما بخاطر حفظ اسامی تاریخی همیشه نام شط العرب را در اسناد رسمی و بین المللی خود بکار می بردیم تا در مورد نام تاریخی خلیج فارس به رویه ما استناد شود. نمی دانم هنوز این رویه ادامه دارد یا خیر؟ **مکاتبه با مهدی دانش یزدی، ۱۷ دی ماه ۱۴۰۰.**

شایان ذکر است قطع مناسبات سیاسی ایران و مصر در سال ۱۳۳۹ باعث شد که سخنان تلخ و زننده ای بین این دو کشور بلکه بین ایران و سوریه نیز رد و بدل شود. از آن پس مصر، اتحادیه عرب را وسیله سیاستش در خلیج فارس قرار داد و در ۲۳ مرداد ۱۳۴۲ کمیسیون اتحادیه عرب در شین نشین های خلیج عربی تصمیم گرفت که برنامه اش را برای فعالیت در منطقه به موقع اجرا بگذارد. این نخستین باری بود که نام خلیج عربی در یک سند رسمی ذکر شد و به دنبال آن اتحادیه عرب تصمیم گرفت این نام مجعول را در برنامه های درسی کلیه کشورهای عضو اتحادیه و مکاتبات رسمی به کار ببرد. عبدالرضا هوشنگ مهدوی، **سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی، ۱۳۵۷-۱۳۰۰** (تهران، نشر پیکان، چاپ پنجم، ۱۳۸۰)، ص ۳۴۹.

محمدجواد ظریف وزیر پیشین امور خارجه و مذاکره کننده جنگ می گوید: از نظر حقوقی شط العرب صحیح است و بنده از این نام در مذاکرات جنگ با عراق استفاده کرده ام. **مکاتبه با محمدجواد ظریف، ۱۷ دی ماه ۱۴۰۰.**

سعید محمودی دیپلمات پیشین و استاد حقوق بین الملل در دانشگاه استکهلم معتقد است: تا آنجایی که یاد دارم، دو واژه شط العرب و ارونرود به دو پدیده جغرافیائی اطلاق می شوند. ارونرود کوچک تر از شط العرب و در واقع بخشی از شط العرب است. اگر این مطلب را بپذیریم (موضوعی که من روی آن اصرار ندارم و مدت ها قبل آن را در یک تحقیق دانشگاهی خواندم) راحت تر می شود فهمید چرا در اسناد میان ایران و عراق واژه شط العرب بکار برده شده است. این امر بخصوص در مورد قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر بسیار گویاست. این قرار داد در موقعی نوشته شد که ایران بدون تردید در موقعیت قدرت بیشتر نسبت به عراق قرار داشت و منطقاً ایران می خواست نظرش را در بیشترین قسمت شط العرب تحمیل کند. بنظر من ایران در شرایطی بود که هر چه می خواست می توانست در قرارداد ۱۹۷۵ بگنجاند. **مکاتبه با سعید محمودی، ۱۸ دی ماه ۱۴۰۰.**

ابراهیم تیموری دیپلمات پیشین و سفیر در امارات می گوید: نام رود، شط العرب است نه ارونرود. بخشی از این رود که متعلق به ایران است و در آن جزیره ای قرار دارد را ما می توانیم به هر نامی که می خواهیم، نخوانیم، اما طبق اصول بین المللی این رود نام دیگری دارد. **سفیر اسبق ایران در امارات: جدایی بحرین تصمیم درستی بود/ شیخ زاید می گفت من خادم اعلیحضرت هستم. به آدرس:**

<https://tarikhirani.ir/fa/news/۲۰۹۹>

برای مطالعه در رابطه با قدرت های بزرگ و تحدید حدود مرزی ایران و عراق مراجعه شود به: اصغر جعفری ولدانی، **نقش قدرت های بزرگ در تحدید مرزهای ایران و عراق (با تأکید بر بریتانیا)**، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، شماره ۵۶، پاییز ۱۳۹۲، ص ۷۱-۹۹

^۱ - هشتاد و پنجمین و هشتاد و هشتمین وزیر امور خارجه ایران. برای خواندن خاطراتی از دوران آرام از زبان ابراهیم تیموری مراجعه شود به: ابراهیم تیموری، گوشه ای از خاطرات عباس آرام، **مجله فرهنگی و هنری بخارا**، شماره ۷۴، بهمن و اسفند ۱۳۸۸، ص ۳۹۰. قابل

دسترسی به آدرس: **<https://bukharamag.com/۱۳۸۹,۰۳,۵۸۳.html>**

بازگشت این جزایر به حاکمیت ایران باشد، یادآوری کرد. پس از اختتام جلسه رسمی و در محیطی خصوصی وزیر امور خارجه امریکا، ویلیام راجرز^۱، خطاب به همتای ایرانی خود اظهار داشت شما که می گویند جزایر تنب خالی از سکنه است و در این جزایر چیزی جز مار و افعی یافت نمی شود، پس چرا تا این حد در بازگرفتن این جزایر مسرید!! اگرچه وزیر امور خارجه امریکا این نکته را بیشتر در مقام مزاح عنوان نمود ولی در مورد جزایر، امریکایی ها دنباله روی موجی شدند که در حال شکل گیری بود، گرچه نقش ایران در خلیج فارس پس از خروج انگلیس از منطقه مورد تأیید آن ها بود.^۲ به هر صورت جلسات شورا تا آن حد مقرون فایده بود که فرصتی فراهم می آورد برای تبادل نظر و طرح موضوعات مبتلابه کشورهای عضو.

در اواخر سال ۱۳۴۵ اردشیر زاهدی به سمت وزیر امور خارجه منصوب گردید و این سمت را تا اواسط سال ۱۳۵۰ حفظ نمود. در این ایام ایران یکی از حلقه های ارتباطی غرب به شمار می رفت و روابط حسنه با اروپا و امریکا داشت و با تخفیف جنگ سرد این فرصت فراهم آمد روابطی متعادل و منطقی با روسیه شوروی و بالتبع با اروپای شرقی نیز شکل گیرد^۳ و از طرفی با عضویت در سنتو و مشارکت در سازمان عمران منطقه ای^۴ روابط نزدیک و تنگاتنگی با کشورهای همسایه در منطقه ایجاد گردید. در سال ۱۳۴۹ پس از سال ها قهر سیاسی و ترشروی، روابط با مصر از سر گرفته شد^۵ و یکباره رونقی تازه یافت. از دید کلی، یکی از جنبه های برقراری روابط با مصر، متعادل نمودن رویه کشورهای عرب در قبال ایران بود؛ نقش مصر در مورد مسأله جزایر در جامعه عرب خصوصاً از چین و ویتنام برخوردار بود. با کشورهای آفریقایی جوان نیز به تدریج روابط دوستانه ای برقرار گردید. روابط با سنگال نمادی از این تحرک بود. ولی ایران در همسایگی اش در خلیج فارس با یک مشکل و با یک تحول قریب الوقوع رو به رو بود. مشکل همان اختلاف دیرینه با عراق بر سر حاکمیت شط العرب بود که بار

۱ - ویلیام راجرز (William Pierce Rogers)، پنجاه و پنجمین وزیر امور خارجه امریکا (۱۹۷۳-۱۹۶۹).

۲ - برای مطالعه پیرامون سیاست امریکا در قبال ایران و خلیج فارس بعد از خروج انگلیس از منطقه و شکل گیری دکترین نیکسون مراجعه شود به رهام الوندی، نیکسون، کیسینجر و شاه؛ روابط ایالات متحده و ایران در جنگ سرد (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه، چاپ اول، ۱۳۹۵)، ص ۵۱

۳ - برای مطالعه بیشتر در مورد روابط خارجی ایران با شوروی و اروپای شرقی در این مقطع زمانی مراجعه شود به: کاتوزیان، اقتصادی سیاسی ایران، ص ۳۷۲-۳۷۰، هوشنگ مهدوی، پیشین، ص ۳۳۵-۳۱۹. رضا نیازمند بنیانگذار سازمان مدیریت صنعتی و سازمان گسترش و نوسازی صنایع نیز روایتی شیرین از روابط اقتصادی خارجی ایران ارائه می دهد، علی اصغر سعیدی، تکنوکراسی و سیاستگذاری اقتصادی در ایران به روایت رضا نیازمند (تهران: نشر لوح فکر، چاپ شانزدهم، ۱۳۹۸).

۴ - Regional Cooperation for Development (RCD)

۵ - مبارزه مصر و سوریه با شاه به دنبال انقلاب عراق شدت یافت. نخستین نشانه آن قطع ناگهانی مناسبات سیاسی ایران و مصر در شهریور ۱۳۳۹ بود که ناصر سپس دستور اخراج جمشید قریب سفیر ایران را از قاهره صادر کرد. هوشنگ مهدوی، سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی، ۱۳۵۷-۱۳۰۰، ص ۳۴۹. برای مطالعه در باب سنتو و سازمان عمران منطقه ای، روابط با همسایگان و مصر به صفحات ۳۳۵ و ۳۴۸ همین کتاب مراجعه شود.

دیگر به تدریج به صورت بحرانی در روابط بین دو کشور ظاهر می گردید و تحول قریب الوقوع همان اعلام خروج نیروهای انگلیس از خلیج فارس و شرق سوئز در سال ۱۹۷۱ بود^۱ که نیاز به استقرار نظاماتی نوین در سطح منطقه داشت. منطقه خلیج فارس ایامی پر مشغله در پیش رو داشت.

زاهدی پس از احراز مسئولیت جدید برای آشنایی با اعضای وزارت امور خارجه از ادارات مختلف، از جمله اداره همکاری های بین المللی بازدید نمود. این اولین برخورد با وی بود. تماس اداری به تدریج توسعه یافت و خصوصاً در جریان برگزاری اجلاس سالانه شورای وزیران سنتو در آنکارا با وی بیشتر آشنا شدم. اکنون مسأله جزایر جسته و گریخته در مجالس رسمی و خصوصی مطرح می گردید. آشنایی کلی که حالا نسبت به این اختلاف پیدا کرده بود انگیزه ای شد که درباره جزایر نامه ای به زاهدی بنویسم. خاطر می آید مضمون کلی نامه این بود که جزایر طبق سوابق تاریخی و ادوات حقوقی به ایران تعلق دارد و استعمار انگلیس باعث گردیده که در چند دهه اخیر نتوانیم در این جزایر اعمال حاکمیت مستمر داشته باشیم. در نامه تصریح نمودم اگر به انتظار بنشینیم که این اختلاف از طریق مراجع قضایی بین المللی حل و فصل شود، انتظار ممکن است سال ها به طول انجامد و عاقبت کار هم روشن نخواهد بود، بلکه باید از طریق انجام گفتگوهای سیاسی به این اختلاف پایان داد.^۲

در مورد جزایر باید گفته شود این مسأله خلق الساعه نبود که با اعلامیه دولت انگلیس دایر بر خروج از منطقه خلیج فارس شکل گرفته باشد. یاد دارم از همان بدو ورود به وزارت امور خارجه (سال ۱۳۲۶) که در اداره بایگانی خدمت می نمودم، پرونده جزایر واژگان آشنایی بود و به اصطلاح در کریدورهای وزارت امور خارجه گهگاه به این اختلاف و تحولات مربوط به آن اشاره می شد و تصمیم انگلیس برای خروج از منطقه باعث شد اوراق این پرونده حالا با شتاب و حساسیت بیشتری ورق زده شود. تا آن زمان وزارت امور خارجه دارای هشت اداره سیاسی بود^۳ که وظایف هر کدام ناظر بر محدوده جغرافیایی خاص خود می شد. با توجه به دوره جدیدی که در منطقه خلیج

^۱ - خروج انگلیس از منطقه تحولات جدیدی در روابط ایران و انگلیس به وجود آورد. نخستین واکنش ایران مخالفت با خروج انگلیس از خلیج فارس بود. انگلیس اظهار آمادگی کرد مذاکراتی را در این زمینه با ایران آغاز کند و در آبان ۱۳۴۶ وزیر مشاور کابینه هارولد ویلسون به تهران آمد و مذاکرات محرمانه ای را در این زمینه انجام داد. هوشنگ مهدوی، پیشین، ص ۳۵۲

^۲ - مواردی که در متن برجسته گردیده از زندفرد نمی باشد.

^۳ - تا جایی که حافظه ام یاری می کند؛ ادارات سیاسی به ۹ اداره به علاوه ادارات بین المللی رسیدند. اداره اول) کشورهای همسایه شامل عراق، ترکیه، افغانستان، یمن و عربستان. اداره دوم) شوروی و اروپای شرقی. اداره سوم) اروپای غربی. اداره چهارم) کشورهای آمریکایی. اداره پنجم) شبه قاره شامل هند، پاکستان، بنگلادش و سریلانکا. اداره ششم) کشورهای آفریقایی شامل مصر و... اداره هفتم) خاور دور، ژاپن، کره و آسیای جنوب شرقی. اداره هشتم) استرالیا، نیوزیلند، اندونزی و مالزی. اداره نهم) خلیج فارس. ادارات سازمان های بین المللی، امور اقتصادی، حقوقی و ادارات تشریفات و پذیرایی های دولت نیز سیاسی محسوب می شدند. مکاتبه با فریدون مجلسی، ۲۶ دی ماه ۱۴۰۰.

فارس در شرف ظهور بود، قرار شد اداره ای به نام اداره نهم سیایی یا اداره خلیج فارس تأسیس شود که کلیه امور به منطقه در آن متمرکز گردد. با توجه به اوضاع و احوال زمانه، اتخاذ چنین تصمیمی لازم و منطقی بود.

اداره نهم سیاسی: تحدید حدود فلات قاره در خلیج فارس

در اسفند ماه ۱۳۴۷ به سرپرستی اداره جدید نهم سیاسی منصوب شدم. نمی دانم نامه ای که چندی پیش در باب مسأله جزایر به زاهدی نوشتم تا چه حد در این تصمیم گیری وی موثر بود. شرح وظایف اداره نهم سیاسی^۱ به گونه ای بود که کلیه مسایل مربوط به خلیج فارس از جمله تهدید حدود منابع نفتی فلات قاره^۲ را در بر می گرفت. از ابتدای تأسیس اداره نهم سیاسی سعی شد وزارت امور خارجه در مذاکرات مربوط به نفت مشارکت اساسی و مستمر داشته باشد. تا حدودی هم زمینه کلی این مشارکت را وزیر امور خارجه در گفتگویی با شاه

^۱ - ماجرای جدایی بحرین از ایران، معروفترین پروژه اداره نهم سیاسی در تاریخ ایران شد. روایت زنده فرد این است که این اداره تلاش بسیار کرد تا استدلال‌های لازم علیه جدایی بحرین را تدوین کند. او البته توضیح می‌دهد این تلاش‌ها به تدوین لایحه حقوقی منجر نشد. زنده فرد نظر خود را درباره علت بی‌میلی شاه به حفظ بحرین چنین تبیین می‌کند: "برای پاسخ به این سؤال باید تاریخ و مسیر جدایی بحرین از ایران را مطالعه کرد... پس از تسلط آل خلیفه، ما دیگر اعمال حاکمیت چندانی بر بحرین نداشتیم. شاه می‌دید که سخن از مالکیت بر بحرین تنها امری ظاهری است. نکته دیگر خروج انگلیسی‌ها بود. انگیزه شاه در حل مسئله بحرین و جزایر این بود که اختلافات ارضی با انگلیسی‌ها حل شود تا بتواند جا پای انگلیسی‌ها بگذارد و به قدرت برتر در منطقه تبدیل شود...". مرحوم زنده فرد در دوران تصدی اداره نهم، پرونده بزرگ دیگری را هم پیگیری می‌کند که برخلاف ماجرای بحرین، به سود ایران به پایان می‌رسد؛ مسئله جزایر سه‌گانه، یعنی تنب بزرگ، تنب کوچک و جزیره ابوموسی که در نزدیکی تنگه هرمز قرار دارند. جزایر سه‌گانه به عنوان بخشی از قلمرو معروف به "امارات متصالحه" تحت اشغال و حاکمیت بریتانیا قرار داشته‌اند. به گفته زنده فرد، یکی از وظایف اداره نهم سیاسی فراهم آوردن زمینه آمادگی برای مذاکرات قریب‌الوقوع با بریتانیا درباره مسئله جزایر بود. فریدون مجلسی، **ماجراهای اداره نهم سیاسی وزارت امور خارجه**، به آدرس:

<https://sharghdaily.ir/fa/Main/Detail/۲۳۶۴۸۵>

^۲ - حقوق بین الملل دریاها برای هر منطقه ای از مناطق دریایی، نظام حقوقی خاصی را مقرر نموده است. این مناطق عبارتند از: آب های داخلی (میان ساحل یک کشور و خط مبدا سرزمینی)، آب های مجمع الجزایری (کلیه آب های که در پشت خطوط مبدا کشور مجمع الجزایری واقع می شوند)، دریای سرزمینی (منطقه ای از دریا که در مجاورت آبهای داخلی و بنا به مورد، آبهای مجمع الجزایری قرار دارد و عرض این منطقه حداکثر ۱۲ مایل دریایی از خط مبدا می باشد)، منطقه مجاور یا نظارت (حق نظارت بر حقوق خاصی را در منطقه ای از دریای آزاد یا منطقه انحصاری اقتصادی که خارج از دریای سرزمینی کشورهای ساحلی است و شامل صلاحیت های امنیتی و پلیسی، مالی و مالیاتی، مهاجرتی، بهداشتی و محیط زیستی است. عرض دریای سرزمینی و منطقه مجاور جمعا از ۲۴ مایل دریایی از خطوط مبدا تعیین عرض دریای سرزمینی نباید تجاوز کند)، منطقه انحصاری اقتصادی (منطقه ای که ماورا و در مجاورت دریای سرزمینی واقع شده است. حد داخلی منطقه انحصاری اقتصادی، حد خارجی دریای سرزمینی است. عرض این منطقه نباید از ۲۰۰ مایل دریایی از خطوط مبدایی که برای عرض دریای سرزمینی تعیین شده، فراتر رود)، فلات قاره (فلات قاره شامل بستر و زیر بستر دریا، در ماورای دریای سرزمینی یک کشور ساحلی و در امتداد و دامنه طبیعی قلمرو خشکی این کشور تا لبه بیرونی حاشیه قاره یا در مواردی که لبه بیرونی حاشیه قاره تا این مسافت ادامه نیافته باشد، تا مسافت ۲۰۰ مایل دریایی از خطوط مبدا دریای سرزمینی است)، دریای آزاد (کلیه قسمتهای دریا که جزء دریای سرزمینی یا آبهای داخلی یک کشور نباشد. البته منطقه انحصاری اقتصادی و آبهای مجمع الجزایری از حیطه شمول دریای آزاد خارج شده اند) و منطقه اعماق دریاها (اعماق دریاها و زیربستر آنها، ماورای قلمرو صلاحیت ملی کشورها یعنی منطقه فلات قاره و منطقه انحصاری اقتصادی). محمدرضا ضیایی بیگدلی، **حقوق بین الملل عمومی** (تهران: نشر گنج دانش، چاپ بیست و دوم، ۱۳۸۴) ص ۳۶۳-۳۱۳

فراهم آورده بود. ولی شرکت نفت که مسایل نفتی را در صلاحیت انحصاری خود می دانست با هرگونه مشارکت واقعی وزارت امور خارجه در باطن مخالفت می ورزید. رخنه در این گستره اختصاصی و واکنش شرکت نفت موجب بروز پاره ای مشکلات و سوء تفاهمات گردید. سرانجام مشارکت وزارت امور خارجه در مذاکرات مربوط به نفت خلیج فارس به تدریج به صورت مشارکتی محدود و مقطعی درآمد و مسئولیت اساسی را همچنان شرکت ملی نفت عهده دار بود.

مذاکرات مربوط به تحدید حدود فلات قاره در خلیج فارس و بحر عمان و تعیین مرزهای دریایی از ابتدای دهه ۱۹۶۰ آغاز گردید. سیر کلی این مذاکرات و نتایج حاصله را از ضلع شمالی خلیج فارس یعنی جایی که آب های ساحلی ایران و کویت با هم تلاقی می نمایند پی می گیریم.

مذاکرات طولانی مربوط به فلات قاره با کویت سرانجام به توافق سال ۱۹۶۲ گردید و آن هنگام که همه چیز برای امضای سند توافق آماده می نمود، عراق به علت اختلافات مرزی و سرزمینی با کویت مانع امضای این توافقنامه از سوی کویت گردید و در نتیجه این توافق رسمیت نیافت. در سال ۱۹۶۸ و پس از سال ها مذاکرات پر فراز و نشیب، اختلافات با سعودی بر سر فلات قاره حل و فصل گردید. این توافق دامنه ای گسترده داشت چه به موجب آن دعاوی متقابل دو کشور نسبت به مالکیت دو جزیره در خلیج فارس نیز فیصله یافت. توافق با سعودی از جهات مختلف آثار مثبتی بر جای گذاشت و افق تازه ای در مناسبات دو کشور گشوده شد. در سال ۱۹۷۰ فلات قاره با قطر تحدید حدود گردید. مرز دریایی ایران با دومی در سال ۱۹۷۱ مشخص گردید ولی رسمیت نیافت و توافق غیر رسمی دیگری بین ایران و ابوظبی در همان ایام شکل گرفت. پس از حل و فصل ادعای حاکمیت ایران بر بحرین، به نحوی که شرح آن خواهد آمد، در سال ۱۹۷۲ شاهد تعیین مرز دریایی با بحرین بودیم. در سال ۱۹۷۵ ایران و سلطان نشین عمان در مورد حدود آب های دریایی خود به توافق رسیدند و در همان سال ایران و عراق به اختلافات دیرینه خود بر سر رودخانه شط العرب پایان دادند.

توفیقاتی که در مذاکرات مربوط به فلات قاره و تعیین حدود مرزهای دریایی ایران در خلیج فارس و دریای عمان حاصل شد مدیون مذاکرات و کوشش های مستمری بود که پیش از یک دهه به طول انجامید و صرف نظر از مسایل نفتی که عمدتاً مربوط به تحدید حدود فلات قاره می شد، قضایای بحرین و جزایر دو رکن اساسی فعالیت اداره نهم سیاسی را در آن ایام شکل می دادند. این دو قضیه با آینده خلیج فارس ارتباطی مستقیم داشت. حالا که انگلیس پس از گذشت یکصد و پنجاه سال قصد خروج از منطقه را کرده بود و ایران عزم آن داشت به عنوان قدرت برتر منطقه، این خلاء را پر کند پس لازم بود اختلافات کهنه ارضی به نوعی فیصله می یافت و صحنه برای برقراری نظامات نوین و تجلی روحیه جدید فراهم می آمد. از هم اکنون کارگزاران

سیاسی انگلیس در وزارت مستعمرات^۱ خطوط کلی نوعی فدراسیون را که بعد از ۱۹۷۱، شیخ نشینان ساحل متصالحه و احتمالاً قطر و بحرین را در پناه چتر امنیتی خود گیرد، ترسیم کرده بودند. این فدراسیون آن هنگام می توانست در تأمین ثبات و امنیت منطقه سهمی ایفا نماید که ایران به عنوان قدرت برتر با این واحد سیاسی سر آشتی می داشت و از شناسایی آن استقبال می کرد. این تنها حربه موثری بود که ایران جهت تأمین خواسته های خود در اختیار داشت.

مسأله بحرین

در قرون گذشته بحرین به ایران تعلق داشت و حتی در دوره تاریخ اسلامی، در زمان سلسله های امویان و عباسیان، نواحی عمان و بحرین و سایر جزایر خلیج فارس جزئی از قلمرو ایالت فارس محسوب می شدند و جملگی یک واحد سیاسی را شکل می دادند. در سده شانزدهم میلادی اجرای حقوق حاکمیت ایران در بحرین به دنبال اشغال بحرین از سوی پرتغالی ها حدود یکصد سال قطع شد. در بعضی از مدارک مدت اشغال بحرین توسط پرتغالی ها ۸۱ سال ذکر شده است که از ۱۵۲۱ آغاز و به ۱۶۰۲ ختم می شود. در مدارکی دیگر ۱۱۵ سال احتساب شده که از ۱۵۰۷ آغاز و به ۱۶۲۲ ختم می گردد. پس از بیرون راندن پرتغالی ها از بحرین و سپس از کل منطقه خلیج فارس، حاکمیت ایران بر بحرین مجدد برقرار شد و تا ربع آخر قرن هجدهم بدون وقفه ادامه یافت. این وابستگی طولانی ایران با بحرین در ترکیب قومی و مذهبی آن تأثیر عمیق بر جای گذارده چنانچه امروز نیز پس از گذشت قرون هنوز مظاهر آن قابل تمیز است. پس از خروج پرتغالی ها، هلندی ها و سپس فرانسوی ها^۲ برای داد و ستد و تجارت به خلیج فارس روی آوردند ولی هر یک حضوری گذرا داشتند و

۱ - Colonial Office. در دوره ویکتوریا سیستم ارتباطی بریتانیا توسعه یافت. تلگراف زمینی و دریایی یا "اینترنت ویکتوریا" فضا و زمان را کوتاه کرد. قبل از آن ماه ها به طول می انجامید تا خبری از یک مستعمره به لندن منعکس شود. دسترسی سریع به مستعمرات امکان پذیر نبود و امور امپراتوری عمدتاً به نمایندگان محلی دارای قدرت نسبتاً زیاد واگذار می شد. بتدریج اداره مستعمرات که قبلاً جزئی از وزارت کشور بود در دهه ۱۸۵۰ به طور مستقل شکل گرفت و نیروهای بیشتری را به خود اختصاص داد. فرج الله احمدی، **تکنولوژی و امپراتوری مستعمراتی بریتانیا؛ مطالعه موردی کابل دریای سرخ ۱۸۷۰-۱۸۵۸م.** مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ص ۳-۴. به منظور مطالعه بیشتر در باب چگونگی شکل گیری وزارت مستعمرات مراجعه شود به:

Keith Mitchell, **Administrators of the British Empire**, <https://history.blogfa.gov.uk/08/12/2014/administrators-of-the-british-empire>

۲ - جا دارد در کنار حضور تاریخی فرانسه در خلیج فارس، به پیشینه حضور آن در خاورمیانه و ایجاد ارتباطات و وابستگی های سیاسی، اقتصادی، زبانی و فرهنگی این کشور با دولت های شکل گرفته بعد از فروپاشی عثمانی در منطقه و به تبع آن در شرایط امروز خاورمیانه نگاهی دوباره گردد. به عنوان مثال در سال ۱۹۱۴، ۴۵ درصد سرمایه خارجی بخش خصوصی در اقتصاد عثمانی از آن فرانسوی ها بود و ۶۰ درصد دیون خارجی دولت عثمانی باید به فرانسوی ها پرداخت می شد. دیوید فرامکین، **صلحی که همه صلح ها را بر باد داد؛ فروپاشی امپراتوری عثمانی و شکل گیری خاورمیانه معاصر**، ترجمه حسن کامشاد (تهران: نشر ماهی، چاپ هشتم، ۱۳۹۸)، ص ۸۹.

قدرتی که باقی ماند و در اواخر سده ۱۸ به صورت تنها قدرت فائقه تجاری در خلیج فارس ظاهر گردید همان بریتانیا بود. قدرت تجاری موجب پیدایش قدرت و نفوذ سیاسی بریتانیا در خلیج فارس گردید و مناقشه بر سر بحرین معلول این تحول تاریخی در خلیج فارس می باشد.

ربع آخر قرن ۱۸ مقارن با دوران بحران و کشمکش های داخلی ایران بود که خود موجب تنزل نفوذ و قدرت سیاسی ایران در خلیج فارس گردید. در سال ۱۷۸۳ اعراب عتوبی از مرکز شبه جزیره عربستان عبور نمودند و پادگان ایرانی مستقر در بحرین را شکست دادند و جزیره را اشغال کردند. از نظر دولت انگلیس، سال ۱۷۸۳ پایان حاکمیت ایران بر بحرین و آغاز استقلال بحرین به شمار می آید. ایران گرچه کنترل حکام عتوبی بر بحرین را تصدیق می کند ولی مدعی است حکومت شیوخ عتوبی بر بحرین به نیابت از طرف ایران صورت گرفته و هر زمان که شیوخ آزاد بودند و هر زمان که حکومت مرکزی صاحب قدرت می شد حکام عتوبی بحرین از ایران تمکین می کردند. به علاوه ایران از مدلول دو سند چنین استنباط می کرد که انگلیس در سده ۱۹، در دو نوبت حاکمیت ایران بر بحرین را به رسمیت شناخته ولی انگلیس این تعبیر را قبول نداشت. سند اول؛ قرارداد معروف به شیراز است که بین نماینده مقیم بریتانیا در خلیج فارس، سر ویلیام بروس^۱ و میرزا محمود زکی خان حاکم فارس در ۳۰ اوت ۱۸۸۲ به امضا رسید. سند دوم؛ مکاتبه ای است که بین وزیر امور خارجه انگلیس، کلارندون^۲ و محسن خان کاردار ایران در انگلیس در ۲۱ آوریل ۱۸۶۹ صورت گرفت.^۳ همچنین ایران این اصل را عنوان کرد که سرزمین متعلق به دولت مستقلی را نمی توان قانوناً از آن مجزا کرد مگر آنکه این انتزاع رسماً از طرف دولت اصلی به رسمیت شناخته شده باشد. انگلیس منکر چنین قاعده ای در حقوق بین الملل بود.

همچنین در مورد حضور روسیه در خلیج فارس نیز این روایت قابل تأمل است: در کنار نقش روس های تزاری و شوروی در توطئه چینی و توطئه پردازی، غالب ایرانیان مطامع استعماری روسیه تزاری و شوروی در ایران را به وصیتنامه ساختگی پطرکبیر نسب می دهند. این وصیتنامه را مهاجران لهستانی در پاریس به سال ۱۷۹۵ جعل کردند تا افکار عمومی فرانسویان را بر علیه روسیه تزاری که مطامع استعماری در لهستان داشت، برانگیزند و متحدینی برای خویش دست و پا کنند. بر اساس این سند جعلی، که گویا حسب تصادف روی میز تحریر سفیر روسیه در پاریس دیده شده است، سیاست پنهانی روسیه هواره باید معطوف به دو هدف باشد: سلطه بر اروپا و دستیابی به آب های گرم خلیج فارس از راه تسلط بر ایران. این سند جعلی که در اواخر قرن ۱۹ از طریق نویسندگان انگلیسی همچون لرد کرزن و دانشجویان ایرانی در اروپا و سفارت انگلیس در ایران در افواه مردم شایع شد، موجب پیدایش اعتقاد به توهم توطئه روسیه برای تسلط بر ایران شد. یرواند آبراهامیان، احمد اشرف و محمدعلی همایون کاتوزیان، **جستارهایی در باب تئوری توطئه در ایران**، گردآوری و ترجمه محمد ابراهیم فتاحی (تهران، نشر نی، چاپ دوازدهم، ۱۳۹۵)، ص ۹۶-۹۳.

^۱ - Sir Captain William Bruce

^۲ - George William Clarendon

^۳ - برای مطالعه متن فارسی و انگلیسی این دو سند مراجعه شود به فریدون زندفرد، **بحرین؛ یادی از آن استان آشنای گم شده** (تهران: انتشارات پل فیروزه، چاپ اول، ۱۳۹۹)، صص ۲۰۸ و ۲۱۸ و فریدون آدمیت، **جزایر بحرین: بررسی حقوقی و دیپلماتیک مناقشه ایران و انگلیس**، ترجمه علریضا پلاسید (تهران: انتشارات گستره، چاپ اول، ۱۳۹۴) صص ۲۶۵ و ۲۷۵.

انگلیس پس از واقعه ۱۷۸۳ در جهت عربی نمودن و یا ایرانی زدایی بحرین طرح ریزی و در این طریق مجدانه اقدام نمود و در تأمین این هدف رشته قراردادهایی با شیوخ بحرین امضاء نمود و نتیجه آن شد که تا پایان قرن ۱۹، بحرین به صورت یک مستعمره کامل العیار انگلیس درآمد. با اکتشاف و بهره برداری نفت در بحرین و واگذاری امتیازات نفتی به شرکت های خارجی در ۱۹۲۵ و ۱۹۳۰، آهنگ قطع پیوندهای سیاسی و عاطفی بحرین با ایران سریع تر گردید. **ایران توانایی مقابله نداشت و فقط ناظر سیر حوادث بود و تنها از مجاری دیپلماتیک به مداخلات انگلیس در بحرین اعتراض می کرد** و در زمان حیات جامعه ملل^۱ و پس از آن در زمان سازمان ملل متحد، از طریق این دو نهاد بین المللی نیز جهت ثبت اعتراضاتش بهره می گرفت. در مواردی چند تنها به اعتراض کفایت نکرد، چنین بود که زمان گفتگوهای مربوط به ملی شدن صنعت نفت دولت بر آن شد این قوانین را به شرکت نفت بحرین (باپکو)^۲ تسری دهد. چند سال بعد، آن هنگام که تشکیلات اداری کشور مورد تجدید نظر قرار گرفت، ایران به چهارده استان تقسیم شد و استان چهاردهم به بحرین اختصاص یافت.^۳ در تقسیم بندی پیشین، بحرین جزئی از استان فارس محسوب می شد. ایران در مورد ادعای خود تا آن حد پایبندی و حساسیت نشان می داد که شاه مسافرت رسمی خود را به عربستان سعودی که قرار بود در اوایل آوریل ۱۹۶۸ انجام گیرد، لغو کرد. علت لغو سفر این بود که چند روز قبل، ریاض از شیخ بحرین به مثابه کشوری مستقل استقبال نموده بود که بر ایران گران آمد. بدین ترتیب ادعای ایران نسبت به بحرین تا اواخر دهه ۱۹۶۰ همچنان ادامه داشت. حالا آثار تحولی که در راه بود به تدریج ظاهر می شد.

۱ - League of Nation. فریدون زندفرد کتابی درباره جامعه ملل نیز تألیف کرده است. فریدون زندفرد، **ایران و جامعه ملل** (تهران: نشر شیرازه، چاپ اول، ۱۳۷۷).

۲ - Bahrain Petroleum Company (Bapco)

۳ - چند ماهی بود وزارت کشور مشغول تهیه لایحه تقسیمات جدید کشوری بود. لایحه در آبان ۱۳۳۶ به تصویب رسید و بر اساس آن چهار استان جدید به استان های کشور افزوده شد و استان چهاردهم همان استان بحرین بود. سهم بحرین دو نماینده برای اعزام به مجلس شورای ملی در نظر گرفته شده بود. تصویب این لایحه در سراسر کشور با استقبال و خشنودی فراوان روبه رو می شود. تفویض استان چهاردهم به بحرین در داخل مرهمی بود بر التهایی مزمین و شدید ولی در خارج و در جمع کشورهای عرب به صورت دغدغه خاطری بزرگ نمایان شد. کشورهای عربی از دمشق و بغداد گرفته تا قاهره و طرابلس و ریاض جملگی یک دل و یک صدا این عمل را تقبیح می کنند و ایران را به چشم داشت ارضی نسبت به خطه ای عربی متهم می سازند. اعلامیه صادر می کنند و بحرین را دنباله طبیعی جغرافیایی شبه جزیره عربستان قلمداد می کند و ایران را از ارتکاب هر عمل خصمانه ای بر حذر می دارد. اگرچه تصویب این لایحه گام مثبت و مشخصی بود که بعد از سال ها غفلت و بی توجهی در جهت اعمال حاکمیت در بحرین برداشته شد ولی امکان اجرای آن هرگز فراهم نمی آید و لایحه به صورت سندی نمادین درآمد و در نهایت هم مشکل ساز بود تا مشکل گشا. در این فاصله بحرین تحت عنوان واحد سیاسی "تحت الحمايه" و برخوردار از حمایت آشکار بریتانیا به حیاتش ادامه می داد. از دیدی فرایند این لایحه استان چهاردهم اعترافی بود آشکاری بر ناتوانی ایران در اعمال حاکمیت در بحرین، وضعی پیش آمده بود که نیاز به تأمل و بازنگری داشت. در همین دهه ۱۹۵۰ است که می بینیم شاه در گفتگوهای خصوصی با پاره ای از شخصیت های خارجی پیرامون مسایل منطقه ای زمزمه های بی تفاوتی نسبت به بحرین را آغاز می کند. خطه ای تپه ای از مروراید و خالی از نفت که ترکیب جمعیتش نیز دیگر چنان نیست که بود، زمینه سازی برای آینده بود. زندفرد، **بحرین؛ یادی از آن استان آشنای گم شده**، صص ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۹۳.

انگلستان که بیش از ۱۵۰ سال مانع اجرای حاکمیت ایران بر بحرین شده بود و حالا که قصد خروج از شرق سوئز و خلیج فارس را داشت، آیا این احتمال وجود داشت که حاکمیت ایران بر بحرین مجدداً برقرار شود؟ بحرین در این فاصله به صورت یک واحد سیاسی عربی درآمده بود؛ حکومت، قوانین و بل آرمان های خود را داشت. با کشورهای عربی منطقه به خصوص با عربستان سعودی روابطی بس دوستانه برقرار کرده بود. در همان ایام طرح ساخت پل ده مایلی که منامه مرکز بحرین را به عربستان سعودی متصل می نمود بر سر زبان ها بود و این ارتباط در واقع از دیدگاه جغرافیای سیاسی، بحرین را عملاً در دامن عربستان سعودی جای می داد. آیا همجواری ایران و عربستان سعودی پس از یک غیبت طولانی ۱۵۰ ساله در شرایط آن ایام به نحوی مسالمت آمیز ممکن می شود؟

ایران، دوستی با عربستان را برای حفظ منافع بزرگ تر در منطقه ضروری می دید. در این راه اولین گام اساسی، همان حل اختلاف دیرینه دو کشور در مورد فلات قاره در خلیج فارس بود. طبق موافقتنامه ۲۴ اکتبر ۱۹۶۸، سرانجام پس از سال ها مذاکره نه تنها در باب ضابطه تعیین خط میانه توافق حاصل آمد، بلکه مسأله مالکیت دو جزیره فارسی و عربی نیز مشخص شد. مادام که وضعیت حقوقی این دو جزیره در ابهام می بود، ترسیم خط میانه امکان پذیر نبود. طبق این توافق مالکیت جزیره فارسی به ایران و جزیره عربی به عربستان مورد تأیید قرار گرفت. هر یک از این دو جزیره ۱۲ مایل آب ساحلی خود را دارد که از محل کم عمق ساحلی آغاز می شود و هر جا که آب های ساحلی این دو جزیره با هم تلاقی کند خط میانه از وسط آب های ساحلی جزایر می گذرد. این توافق در ارتباط با ضوابط ترسیم خط میانه، تحولی مثبت در توسعه اصول حقوق بین الملل به شمار می آید. توافق ایران و سعودی این امکان را فراهم آورد که دو کشور از منابع عظیم نفت در بستر خلیج فارس بهره برداری نمایند و در عین حال مالکیت ایران بر جزیره فارسی نیز مسجل گردید. موافقتنامه ۱۹۶۸، توافق ارزنده ای بود و مبنایی فراهم آورد برای آغاز فصل نوین روابط ایران و سعودی. چند ماهی پس از حصول این توافق، شاه در آبان ۱۳۴۷ از عربستان سعودی به طور رسمی دیدن کرد. گرچه بین این تحولات ارتباط مستقیمی وجود نداشت ولی هدف کلی کاملاً مشخص بود؛ تلاش در جهت رفع اختلاف و ناهمواری ها و فراهم آوردن زمینه ای مناسب برای همکاری بین دولت های ساحلی خلیج فارس در آستانه خروج انگلیس از منطقه. رویداد بعدی، تحول دیگر در راستای تأمین همان هدف بود.

مصاحبه مطبوعاتی شاه در دهلی نو

شاه در ۴ ژانویه ۱۹۶۹ (۱۴ دی ۱۳۴۷) در یک مصاحبه مطبوعاتی در دهلی نو اظهار داشت چنانچه مردم بحرین تمایلی به الحاق به ایران نداشته باشند، ایران در مورد ادعاهای ارضی خود نسبت به بحرین پافشاری

نمی کند و اراده مردم بحرین را مشروط بر آنکه مورد شناسایی بین المللی قرار گیرد، قبول خواهد کرد. سوال شد برگزاری یک نظرخواهی عمومی^۱ مدنظر است، جواب داد در این مرحله وارد جزئیات نمی شوم ولی به وسیله ای که تمایل مردم بحرین را مشخص کند و مقبولیت بین المللی پیدا نماید، طریق صحیحی است. در مصاحبه دیگری که قریب ۹ ماه بعد انجام داد، بار دیگر به برگزاری نوعی نظرخواهی تأکید ورزید. این ها مواد خامی بودند که در پی ریزی راه جدید با کمی تغییر و تعدیل بایستی به کار گرفته می شد. تا اوایل سال ۱۹۷۰ از مجموع گفته های شاه مشخص گردید که:

- فراهم آوردن موجباتی برای تحصیل تمایلات مردم بحرین عامل ضروری است
- ایران در تأمین دعاوی ارضی خود به قوه قهریه متوسل نخواهد شد
- اعطای استقلال به بحرین قبل از تعیین سرنوشت ساکنین آن مورد قبول ایران نخواهد بود
- اگر بحرین تحت آن شرایط به فدراسیون پیشنهادی ملحق شود، ایران از شناسایی فدراسیون سر باز خواهد زد
- باز اگر تحت آن شرایط بحرین به عضویت سازمان ملل متحد درآید ایران از سازمان ملل متحد کناره گیری خواهد کرد

ویلیام لیوس

با طرح مسأله تعیین سرنوشت مردم بحرین و دخالت دادن سازمان ملل متحد به عنوان یک نهاد بین المللی بی طرف در امر نظر خواهی قصد این بود برای تغییر رویه ایران در قبال این اختلاف کهنه، حتی المقذور توجیهی معقول یافت. وساطت سازمان ملل متحد در گذشته در مواردی از این قبیل مسبوق به سابقه بود و اثراتی مثبت در برداشت. باید اذعان کرد که منافع واقعی ایران در باب مسأله بحرین، در زمان تاریخ اعلام خروج انگلیس از منطقه، منافع سیاسی و استراتژیکی بود و نه ارضی، چه عدم اجرای حاکمیت بالفعل از سوی ایران برای مدت زمان طولانی، ذهنیت از دست رفتن بحرین را از قبل فراهم کرده بود و این تحول فکری، عاملی موثر در قضیه بحرین گردید. گرچه ساختار رفع این اختلاف اکنون به طور کلی فراهم شده بود، ولی هنوز لازم بود اجزاء آن دقیقاً تعیین و مشخص گردد.

^۱ - امیرخسرو افشار قاسملو قائم مقام وزارت امور خارجه و مذاکره کننده اصلی ایران در مسأله بحرین و جزایر سه گانه، در مصاحبه با حبیب لاجوردی در پروژه تاریخ شفاهی دانشگاه هاروارد می گوید که او پیشنهاد احاله موضوع بحرین به سازمان ملل متحد (فراندم/نظرخواهی) را به شاه داده است. اما زندفرد می گوید که افشار با کمی غلو در آن مصاحبه و چشم پوشی از پاره ای از واقعیات خود را مبتکر احاله قضیه بحرین به مراجع بین المللی معرفی می کند. زندفرد، پیشین، ص ۱۳۸. برای دسترسی به گفتگوی افشار با لاجوردی مراجعه شود به:

ویلیام لیوس یکی از اعضای ارشد وزارت مستعمرات انگلیس در اواخر سال ۱۹۷۰، به همین منظور به تهران سفر کرد و رشته مذاکراتی را در باب قضیه بحرین و مسأله جزایر با مسئولین ایران آغاز نمود. وی در سفر ماه فوریه ۱۹۷۱ به تهران با شاه نیز ملاقات نمود. ویلیام لیوس از سال ۱۹۵۶ تا ۱۹۶۰ فرماندار عدن بود و از سال ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۶ به عنوان نماینده سیاسی مقیم انگلیس در خلیج فارس خدمت می نمود. وی نماینده انگلیس در مذاکرات مربوط به بحرین و جزایر سه گانه بود. لوئیس را می توان مبتکر طرح تشکیل "امارات متحده عربی" دانست که پس از خروج انگلیس از منطقه با عضویت هفت شیخ نشین ساحل متصالحه شکل گرفت.

مذاکرات ژنو^۱

مذاکرات بحرین در دو مرحله انجام گرفت. در مرحله نخست، لیوس صورت میانجی داشت و پس از گفتگو با مقامات ایران و بحرین، نقطه نظرهایی را همراه با توصیه های خویش به طرفین منتقل می کرد. در مرحله دوم، لیوس در مذاکرات حضور نداشت و گفتگوها بین نمایندگان ایران و بحرین به صورت مستقیم انجام گرفت. این اولین برخورد رسمی و مستقیم ایران و بحرین پس از گذشت بیش از یک قرن و نیم بود و از دید تاریخی این آخرین نقشی بود که انگلیس در جدایی رسمی بحرین از ایران کرد؛ جدایی رسمیت یافت و سپس مشروعیت. تماس مستقیم هم، از دید حقوقی نیز نوعی شناسایی حاکمیت بحرین از سوی ایران تلقی می شد. ولی با توجه به هدفی که دنبال می شد مذاکرات مستقیم اجتناب ناپذیر می نمود.

نماینده ایران در مذاکرات، امیر خسرو افشار قاسملو قائم مقام وزیر امور خارجه بود و من به عنوان رئیس اداره نهم سیاسی، در مذاکرات حضور داشتم. نماینده بحرین، شیخ خلیفه بن سلمان نخست وزیر بحرین بود. شیخ محمد بن مبارک، وزیر امور خارجه بحرین هم در چند جلسه شرکت می نمود. مذاکرات به انگلیسی صورت می گرفت و مترجمی حضور نداشت.^۲ هر دور مذاکرات یکی دو جلسه به طول می انجامید و هر بار گفتگوها به طور متناوب

^۱ - پیش از مذاکرات ژنو، در سال ۱۹۶۸ و به صورت محرمانه میان نمایندگان ایران (افشار قاسملو و ابراهیم تیموری سفیر ایران در کویت) و بحرین در مونترو (در ویلای شخصی اردشیر زاهدی) مذاکراتی انجام می شود. مذاکرات مونترو این ویژگی را به ارث می گذارد که اولین تماس مستقیم بین ایران و بحرین پس از گذشت بیش از یک قرن و نیم می بود و در مفهومی کلی ممکن است این تماس و این گفتگو به نوعی شناسایی بحرین از سوی ایران به عنوان یک واحد سیاسی مستقل تلقی شود. زندفرد، پیشین، ص ۱۳۹-۱۳۷.

^۲ - در تجارب دیپلماتیک ساعد و ظریف نیز نظر به اهمیت موضوعات مذاکراتی، با موارد مشابه ای مواجه هستیم. ساعد مراغه ای در زمان کنفرانس تهران که وزیر امور خارجه بوده است می گوید: علاء وزیر دربار تلفن کرد و با عجله گفت شرفیاب شوم... معلوم شد استالین به اتفاق مولوتف بدون اطلاع قبلی برای دیدار با شاه وارد کاخ شده اند. فوراً وارد اتاق مخصوص شدم و دیدم استالین با شاه گرم صحبت کردن است و ماکسیموف کاردار شوروی که به فارسی کم و بیش آشنایی داشت، اظهارات طرفین را ترجمه می کرد ولی خوب از عهده ترجمه بر نمی آمد. خودم کار ترجمه را بر عهده گرفتم. باقر عاقلی، پیشین، ص ۱۴۶-۱۴۵. محمد جواد ظریف نیز می گوید: علیرغم اینکه هیأت (هیأت مذاکرات جنگ) مترجم رسمی داشت، من خودم تقبل کرده بودم که مطالب دکتر ولایتی را ترجمه کنم تا ظرافت های حقوقی و سیاسی ملاحظه شود. دکتر ولایتی هم استقبال کرده بود. آقای سیروس ناصری هم نکات ضروری را یادداشت می کرد و به دکتر ولایتی می داد. بعد از مذاکرات

در هتل محل اقامت نماینده ایران و بحرین که در حومه شهر ژنو قرار داشت صورت می گرفت. بین هر دور مذاکرات چند هفته تا یک ماه وقفه حاصل می شد و در این فاصله جریان مذاکرات در تهران بررسی و گفتگوها سپس از سر گرفته می شد. مذاکرات جنبه سیاسی داشت. مبنای حقوقی و شواهد تاریخی ناظر بر این قضیه هرگز در گفتگوها مطرح نگردید. هدف ایران این بود که کسب خواست های مردم بحرین بر مبنای منطقی و مشخص تحت نظارت سازمان ملل متحد صورت گیرد تا بتوان مدعی شد که در شکل گیری آینده بحرین، به هر حال سهمی داشته ایم. از سوی دیگر بحرین تلاش می کرد به طریقی از قبول مسئولیت تحقیق درباره تمایلات مردم بحرین استنکاف ورزد.

نمایند بحرین مدعی بود بحرین طی سالیان طولانی به صورت یک واحد مستقل سیاسی زیست کرده و اسلاف حاکم فعلی بیش از ۱۵۰ سال است بر این خطه حکمرانی کرده اند و اجرای هر نوع نظرخواهی، حاکمیت بحرین را زیر سوال می برد و برای مردم و حکومت بحرین قابل توجیه نخواهد بود. این استدلال صحیحی بود که در صورت انجام چنین تحقیقی در بحرین و مادام که نتیجه نظرخواهی مشخص نباشد، حاکمیت بحرین به حال تعلیق در می آمد. از سوی دیگر احراز تمایلات مردم بحرین پیش شرط هر نوع مذاکره ای در باب آینده بحرین از سوی ایران تعیین گردیده بود. پس هدفی که دیپلماسی ایران در مذاکرات ژنو دنبال می کرد همان ایجاد حالت تعلیق در مسأله حاکمیت در خلال دوره ای بود که نظرخواهی انجام می گرفت. سرانجام نماینده بحرین به قبول این دوره فترت تن در داد. دستیابی به این توافق برای دیپلماسی ایران موفقیتی به شمار می آمد، اگر اصولاً بتوان در مفهوم خاص در قضیه بحرین از موفقیت سخن به میان آورد. پس از آنکه بحرین به نوعی نظرخواهی رضایت داد، قسمت اعظم گفتگوها صرف بحث درباره جنبه های مختلف "تشخیص خواست های واقعی مردم بحرین"^۱ گردید. سرانجام توافق شد ساکنین بحرین نظر خود را در این باره که آیا خواهان استقلال و یا الحاق به ایران می باشند اعلام دارند. با حصول این توافق، زمینه ای برای مساعی جمیله^۲ از سوی سازمان ملل متحد در قضیه بحرین فراهم آمد.

رسمی هم، من و آقای ناصری، لابی های بعد از مذاکرات را انجام می دادیم؛ یعنی با دبیرکل و با همکاران دبیرکل صحبت می کردیم. آقای سفیر: گفتگو با محمدجواد ظریف سفیر پیشین ایران در سازمان ملل متحد، محمد مهدی راجی (تهران: نشر نی، چاپ اول، ۱۳۹۲)، ص ۹۵.

۱ - Ascertaining the true wishes of the people of Bahrain

۲ - مساعی جمیله (Good Offices) یا پامردی، تلاش دوستانه دولت یا شخص ثالثی است که قصد دارد با فراهم کردن زمینه های گفتگو و تبادل نظر، کشورهای در حال اختلاف را به توافق برساند. در مساعی جمیله دولت یا شخص ثالث دخالتی در حل ماهوی اختلاف ندارد و تنها شرایط انجام ملاقات و گفتگو را پیشنهاد می دهد و یا اینکه از دولت ثالث خواسته می شود تا زمینه های آن را فراهم کند. به هر حال پس از ملاقات و مذاکره طرفین اختلاف، مساعی جمیله خاتمه یافته تلقی می شود. به طور کلی، در روش مساعی جمیله، دخالت شخص ثالث بسیار

ملاقات دسته جمعی با شاه؛ من دون کیشوت نیستم

در آن زمان پاره ای از اعضای وزارت امور خارجه با توجه به داستان های کهن ادعای حاکمیت ایران بر بحرین و سرسختی که ایران در دفاع از حق تاریخی خود نشان داده بود، از تحولات اخیر مربوط به قضیه بحرین چندان خشنود نبودند. شاید اردشیر زاهدی به عنوان وزیر امور خارجه در این جمع حساسیت بیشتری نشان می داد. در اده نهم سیاسی به همت همکاران کتابی را تحت عنوان "بحرین از دوره هخامنشی تا زمان حال، ۵۵۸ قبل از میلاد-۱۹۶۶ میلادی" در تیر ماه ۱۳۴۸ تهیه کردیم. همکارم پرویز مهاجر در تهیه این نوشته سهیم بود. در مورد بحرین اثر فریدون آدمیت^۱ در دسترس بود ولی چون این نوشته به زبان انگلیسی منتشر گردیده بود، خوانندگان آن مشخص و محدود بود. گرچه ممکن است در این تحقیق (بحرین از دوران هخامنشی تا زمان حال) احساسات وطن خواهی تا حدودی سرایت کرده باشد ولی به هر حال مجموعه ای بود که دلایل و مستندات ادعای حاکمیت ایران نسبت به بحرین در آن به دقت گردآوری شده بود. قصدم این بود این نوشته زودتر رنگ روز را ببیند.

زاهدی دست به عمل بی سابقه ای زد و از شاه تقاضا کرد به عده ای از همکاران وزارت امور خارجه که وظایفشان به نحوی با مسأله بحرین ارتباط پیدا می کرد، فرصتی داده شود تا نظراتشان را حضوراً بیان نمایند. این فرصت

ضعیف است و متضمن ارائه پیشنهادات نیست. میانجیگری (Mediation) عبارت از اقدام داوطلبانه و فعال یکی از تابعین حقوق بین الملل (دولت ها، سازمان های بین المللی و افراد) جهت دستیابی به زمینه های توافق و رفع اختلافات موجود است. میانجیگری به درخواست طرفین و یا به پیشنهاد یک دولت یا شخص ثالث با در نظر گرفتن همه شرایط و عناصر اختلاف صورت می گیرد. به دلیل خصوصیات محیطی و ساختی اختلافات بین المللی، میانجیگری می تواند به انواع و اشکال مختلفی صورت گیرد. میانجیگری از دو جهت قابل تقسیم می باشد: ۱- از لحاظ کاربردی که در حفظ صلح و امنیت بین المللی می تواند داشته باشد (شامل حل اختلافاتی که منجر به جنگ نشده، حل اختلافاتی که باعث ایجاد جنگ بین طرفین اختلاف شده است)، ۲- از لحاظ وظایفی که میانجی به عهده می گیرد (میانجی به عنوان ارتباط دهنده طرفین اختلاف، میانجی به عنوان پیشنهاد دهنده راه حل اختلاف، میانجی به عنوان ضامن اجرای تصمیمات). هر چند برخی از حقوقدانان شیوه میانجیگری و مساعی جمیله را دو شیوه یکسان می دانند اما تفاوت هایی نیز دارند: ۱- در مساعی جمیله جلب رضایت خاطر طرفین اختلاف برای اقدام شخص ثالث لازم نیست در حالی که در میانجیگری، شخص میانجی باید مورد قبول و تأیید طرفین اختلاف باشد، ۲- در مساعی جمیله شخص ثالث چیزی جز ایفای کانال ارتباطی بین اطراف اختلاف نیست در حالیکه شخص میانجی نقشی فعال داشته، در مذاکرات فعالانه شرکت و نیز عمل می کند، ۳- در مساعی جمیله شخص ثالث در ماهیت دعوی وارد نمی شود و هدفش ایجاد جوی مساعد برای حل اختلاف است در حالی که از طریق میانجیگری، شخص میانجی ارائه طریق کرده و با دادن پیشنهادهای لازم در ماهیت دعوی وارد می شود. ناگفته نماند که علی رغم اختلاف های فوق، مساعی جمیله و میانجیگری دارای دو وجه اشتراک هستند: ۱- هر دو روش حل اختلاف اختیاری است، ۲- هیچگونه الزامی در قبول پیشنهادها برای طرفین اختلاف وجود ندارد. رضا موسی زاده، **بایسته های حقوق بین الملل عمومی** (تهران: نشر میزان، چاپ سوم، ۱۳۸۳) ص ۳۷۹-۳۶۹.

^۱ - فریدون آدمیت پایان نامه دکترای خود را در دانشگاه لندن با عنوان **The Bahrein Islands: A Legal and Diplomatic Controversy (New York: Fredric A. Prager Co), ۱۹۵۵** در نیویورک چاپ کرده است. این کتاب به فارسی نیز ترجمه گردیده است: **جزایر بحرین: بررسی حقوقی و دیپلماتیک مناقشه ایران و انگلیس**، ترجمه علریضا پلاسید (تهران: انتشارات گستره، چاپ اول، ۱۳۹۴). زند فرد می گوید در کتاب آدمیت کاروان تحقیق و تفحص فراتر از سال ۱۹۴۷ حرکتی ندارد. زند فرد، پیشین، ص ۱۰.

در ۲۴ دی ۱۳۴۸ فراهم آمد. زاهدی تنها فردی بود که می توانست خالق این صحنه باشد. شاه طبق عادت معمول با گام های سنگین و بلند در طول اتاق قدم می زد و بدن آنکه شخص خاصی را خطاب دهد اظهار داشت: حدود ۱۵۰ سال پیش انگلیس، بحرین را از ایران جدا کرد و حال که قصد خروج دارد می خواهد به حکام عرب منطقه استقلال دهد و بحرین را به ما پس نخواهد داد. آنگاه چیزی در این مضمون گفت که؛ من هم نمی توانم چون "دون کیشوت" رفتار کنم. شاه سپس درباره هدف بزرگتر خود که همان ایفای نقش قدرت برتر در منطقه باشد، سخن گفت و اضافه کرد که بایستی زمینه را برای اجرای این نقش و ایجاد ثبات و امنیت در منطقه را فراهم آورد و بالاخره تأکید نمود که حتی المقدور باید سعی کرد در تعیین سرنوشت مردم بحرین به نوعی اثر گذاریم. دو نکته در اظهارات شاه جلب توجه می کرد؛ پس از مصاحبه مطبوعاتی ژانویه ۱۹۶۹ در دهلی نو، حالا دیگر تکیه کلام وی شده بود که هر وقت از بحرین سخن می گفت به قدمت ۱۵۰ ساله این اختلاف توجه می داد و می خواست با این اشارت مکرر نگاه جدایی بحرین از ایران را به گردن دودمان قاجار اندازد که از دید تاریخی واقعیتی غیرقابل کتمان بود. و با بیان اینکه بایستی در تعیین سرنوشت بحرین سهمی داشته باشیم، می خواست ایران به نوعی در شکل گیری آینده بحرین مشارکت داشته باشد که مسأله در نهایت از طریق پیشنهاد ایران دایر بر احاله قضیه بحرین به سازمان ملل متحد و دخالت دادن آن سازمان در امر نظرخواهی تحقق پذیرفت. من هم در جلسه ای که حضور شاه تشکیل گردید شرکت داشتم و فرصتی شد درباره حقوق تاریخی ایران نسبت به بحرین اشاراتی کرده و توضیحاتی دهم. روز بعد، زاهدی نامه خصوصی به من نوشت و از تلاش های من و اداره نهم سیاسی تشکر نموده بود.

این نامه در واقع الگویی به دست می دهد از مکاتبات خصوصی زاهدی که گهگاه در مقام توبیخ و تشویق به این و آن می نوشت؛ نه چندان خوش خط و خوش انشاء ولی در حد زیادی رک، ساده و خودمانی. شاید برگزاری این جلسه در حضور شاه ظریف ترین حرکتی بود که زاهدی در طول مدیریت سیاسی خویش انجام داده بود. فرصتی فراهم آورد که اعتقادات خویش را از طریق دیگران و از زبان دیگران به سمع و نظر شاه برساند و در عین حال به عنوان وزیر امور خارجه اتمام حجتی بود که با خود و وجدان ملی خود انجام می داد.^۱ به هر حال مجلسی بود که دو طرف می توانست از نتیجه آن به نوعی احساس رضایت کند؛ گفتنی ها گفته شد. این نکته هم ناگفته نماند که زاهدی از داستان دون کیشوت بی خبر بود و یکی از همکاران، خارج از دفتر شاه، داستان را برایش توضیح داد.

^۱ - اتفاقاً اردشیر زاهدی دارای ریشه های ناسیونالیستی بود و اصلاً مایل نبود که لایحه جدایی بحرین را به مجلس ببرد و درباره بحرین با شاه اختلاف داشت. در واقع لایحه بحرین به زاهدی تحمیل شد و گر نه او موافق نبود. فریدون مجلسی، استقلال بحرین به زاهدی تحمیل شد، روزنامه شرق، شماره ۳۶۰۵، ۳ دی ۱۳۹۸.

مذاکرات مجلس

در مذاکرات توانسته بودیم موافقت بحرین را با انجام نوعی نظرخواهی از طریق سازمان ملل متحد به دست آوریم. به علاوه یکی از گزینه های نظرخواهی همان الحاق به ایران بود که این مفهوم را داشت که چنانچه ساکنین بحرین پس از گذشت بیش از یک قرن و نیم هنوز اندیشه الحاق به ایران را در سر دارند، چنین امکانی فراهم آمده است.

در ۹ مارس ۱۹۷۰، ایران رسماً از دبیرکل سازمان ملل متحد، او تانت^۱ تقاضا نمود مساعی جمیله خود را در امر "تشخیص خواست های واقعی مردم بحرین" به کار گیرد و نماینده ای از سوی خود تعیین کند که این مأموریت را انجام دهد. در ۲۰ مارس دولت انگلیس نیز موافقت خود را با پیشنهاد ایران به دبیرکل اعلام نمود و دبیرکل نیز به تقاضای ایران و انگلیس پاسخ مثبت داد.

اکنون لازم بود اقداماتی را که دولت تاکنون در جهت حل قضیه بحرین انجام داده بود به قوه مقننه گزارش می داد. این وظیفه به عنوان وزیر امور خارجه به زاهدی محول گردید. زاهدی به وضوح از حضور در مجلس و ارائه گزارش ماجرای بحرین ناخشنود بود. به خاطر دارم قبل از ورود به صحن مجلس و ارائه گزارش، قطرات فراوان عرق بر پیشانی و گونه هایش نقش بسته بود، چشمانش قرمز و ناآرام بود که حکایت از آشوب و التهابی درونی می کرد. گزارش را قبلاً با حروف درشت و خوانا تهیه کرده بودیم که با توجه به اضطرابی که داشت هنگام قرائت حتی المقدور مشکلی پیش نیاید.

در گزارش آمده بود که چگونه دولت انگلیس با زور و تزویر بیش از ۱۵۰ سال مانع اجرای حق حاکمیت ایران در بحرین گردید، و در این فاصله در اجرای سیاست استعماری از سال ۱۸۲۰ یک سلسله معاهداتی را به شیوخ بحرین تحمیل کرد؛ فی المثل در سال ۱۸۶۱ حاکم بحرین را وادار به امضای سندی کرد که ضمن اعلام استقلال بحرین، این جزیره را تحت الحمایه انگلیس قرار می داد و به این ترتیب انگلیس سعی بر آن داشت مداخلات خود را در بحرین موجه و اعتراضات ایران را بی اساس جلوه دهد و اثرات وابستگی این جزیره را به ایران قطع نماید. سپس در گزارش از تلاش ایران در آن مدت طولانی جهت احقاق حقوق خود سخن آمده بود؛

^۱ - سیتو او تانت (U Thant) سومین دبیرکل سازمان ملل متحد که در زمان مرگ هامرشولد (دومین دبیرکل)، معاون وی بود. وی پس از مرگ ناگهانی هامرشولد، نخست سرپرستی دبیرخانه و سپس به عنوان دبیرکل از ۱۹۶۱ تا ۱۹۷۱، مسئولیت دبیرخانه را به عهده گرفت. او تانت با توجه به سابقه حضور در دبیرخانه بر خلاف دوره قبل بیشتر تلاش خود را صرف تحول در نظام اداری داخل دبیرخانه کرد؛ ولی در مسایل بین المللی عملاً فردی بی تحرک و فاقد نقش برجسته بود. محمدجواد ظریف و محمدکاظم سجادیپور، دیپلماسی چندجانبه: پویایی مفهومی و کارکردی سازمان های منطقه ای و بین المللی (تهران: مرکز مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه، چاپ سوم، ۱۳۹۵)، ص ۴۵۹.

تلاشی مستمر و بی‌امان که همچنان ادامه یافت ولی اثری بر آن مترتب نگردید و در ادامه توضیح داده شده بود که انگلیس در سال ۱۹۷۱ قصد خروج از منطقه را دارد و شاید تصور شود پس از خروج انگلیس می‌توان با اعزام نیرو بحرین را تصرف کرد ولی ممکن است طی این مدت در ترکیب اصلی جمعیت بحرین تغییراتی صورت گرفته باشد که از آن بی‌اطلاع باشیم، و از آنجا که ایران اعلام نموده بود خلاف تمایلات مردم بحرین به زور متوسل نخواهد شد، دولت تصمیم دارد این مهم را به سازمان ملل متحد ارجاع کند و دولت انگلیس هم این راه حل منطقی را پذیرفته، و با تفویض این مسئولیت به او تانت از دبیرکل خواسته شده در درک امیال اهالی بحرین به نحوی که مقتضی می‌داند اقدام کند و نتیجه را به شورای امنیت گزارش دهد و چنانچه این گزارش مورد تصویب شورای امنیت قرار گیرد، برای دولت هم قابل قبول خواهد بود. سپس در گزارش تأکید شده بود هر آینه خواست مردم بحرین این باشد که به ایران ملحق گردند، دولت هرگونه مشکلی را تحمل خواهد کرد که این نیت مردم بحرین محقق یابد. گزارش دولت با این ابراز امیدواری خاتمه می‌یافت که این روش منطقی و دنیاپسند که تکیه بر موازین منشور سازمان ملل متحد دارد و هدف همان تحصیل آزاده نیابت واقعی مردم بحرین است به نتیجه مطلوب رسد و بر اثر این مساعی منطقه خلیج فارس از امنیت و ثبات برخوردار گردد.

گزارش در مجموع خشک و بی‌روح می‌نمود و با توجه به هدفی که تعقیب می‌شد انتظار دیگری هم نمی‌رفت. تنها نکته‌ای که در آن گزارش بر دل می‌نشست همان آوایی بود که می‌گفت که اگر مردم بحرین خواهان باشند که علقه دیرینه با ایران را تجدید نمایند، دولت هر رنجی را تحمل و هر خودگذشتگی را تقبل می‌نماید تا این خواسته تحقق پذیرد.

محسن پزشکی پور رئیس حزب پان‌ایرانیست با گزارش دولت مخالفت نمود. وی طی سخنانی اظهار داشت دولت و ملت ایران بحرین را همواره جزء لاینفک سرزمین ایران می‌شناخته و بر همین اساس بود که دولت چندی پیش، بحرین را استان چهاردهم کشور اعلام نمود و اضافه کرد مقدمه گزارش دولت و همچنین کتاب تنظیمی از سوی وزارت امور خارجه نقطه تأکیدی بر این مدعا و در این مضمون چنین گفت:

دولت گزارشی را مطرح می‌کند که تمامی مفاد مقدمه مبسوط آن حاکی از حاکمیت به حق تاریخی و مالکیت بی‌چون و چرای شاهنشاهی ایران بر جزایر بحرین می‌باشد ولی روشی که در این مورد از سوی دولت به عنوان گزارش کار به مجلس شورای ملی ارائه شده است جز تعارض آشکار با تمامیت ارضی ایران و جز نقض اصل حاکمیت ملی... چیز دیگری نمی‌باشد...

سپس خطاب به وزیر امور خارجه بحث خود را چنین ادامه داد:

گروه پارلمانی پان ایرانیست گزارش های وزارت امور خارجه را در این مورد و نیز کتاب جامعی را که اداره نهم سیاسی وزارت امور خارجه زیر عنوان "بحرین از دوره هخامنشی تا زمان حال" تنظیم نموده است به دقت بررسی کرده ایم... در اینجا به شما تبریک می گویم که چه در گزارش و چه در کتاب مزبور به خوبی مدارک و مستندات قاطع و غیرقابل انکار را که حاکی از حاکمیت و مالکیت مستمر ملت ایران نسبت به بحرین و نیز حاکی از دسیسه های غیرقانونی استعمار انگلیس برای انتزاع بحرین از ایران می باشد گردآوری کرده اید. از شما هم چنین انتظاری بود... می بینم اشک در چشمان شما حدقه زده و در چشم های ما هم همینطور. نمی بایست شما این گزارش را با این کیفیت در مجلس شورای ملی مطرح می کردید...

سخنان پزشکپور در مجموع افسوسی بزرگ بر از دست دادن حق تاریخی دیگری بود، ولی طرح مشخصی جز آنچه مدنظر دولت بود از سوی مجلس عنوان نگردید. مجلس گزارش دولت را تأیید کرد^۱ و در نتیجه اقدامات مربوط به ارجاع قضیه بحرین به سازمان ملل متحد دنبال گردید.

سازمان ملل متحد و نظر خواهی در بحرین

ویتوریا وینسپر گویی سی یاردی^۲ رئیس دفتر اروپایی سازمان ملل متحد در ژنو از سوی او تانت به عنوان نماینده مخصوص جهت "تشخیص خواست های مردم بحرین" تعیین گردید. نماینده دبیرکل در رأس یک هیأت پنج نفری عازم بحرین گردید و مأموریتش از ۲۹ مارس تا ۱۸ آوریل ۱۹۷۰ به طول انجامید. نماینده دبیرکل نتایج مشاهدات خود را طی گزارشی به دبیرکل به عنوان مبنایی برای رفع این اختلاف ارائه داد. در گزارش هیأت تحقیق آمده بود که جمعیتی ایرانی تبار که در شهر و روستا زندگی می نمایند و از سطح فرهنگ بالایی برخوردارند و همچنین دستجات دیگری متمایل به الحاق به ایران می باشند ولی گزارش تأکید داشت که این عده در مجموع نسبت ناچیزی را تشکیل می دهند و "قابطه قریب به اتفاق" ساکنین بحرین خواهان ایجاد یک دولت کاملاً مستقل و حاکم در بحرین هستند و اکثریت طالب آن است که این دولت یک دولت عربی باشد. شورای امنیت نیز در ۳۰ آوریل گزارش دبیرکل را تأیید نمود.^۳

^۱ - برای خواندن متن گزارش وزارت امور خارجه (اداره نهم سیاسی)، تصویب نامه های مجلس شورای ملی و مجلس سنا در خصوص استقلال بحرین مراجعه شود به تارنمای کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی به آدرس:

جدایی-بحرین-از-ایران-۵۱۵۶-۱۳۹۹۰۹۲۶۱۰۵۱۵۶/Content/_/۱۳۹۹۰۹۲۶۱۰۵۱۵۶-ایران-۵۱۵۶-۱۳۹۹۰۹۲۶۱۰۵۱۵۶

^۲ - Vittoria Winspeare Guicciardi

^۳ - مجید تفرشی می گوید: خاندان آل خلیفه اصرار می کنند که از برگزاری همه پرسی سازمان ملل متحد صرف نظر شود چرا که به گفته آن ها، انجام همه پرسی خطرناک است و ممکن است مردم روزی برای آینده سلطنت آل خلیفه هم تقاضای فراندوم کنند. نماینده سازمان ملل

استقلال بحرین

گفتیم دولت از پیش قبول نموده بود چنانچه گزارش دبیرکل مورد تصویب شورای امنیت قرار گیرد، مفاد آن را می پذیرد. پس حالا بار دیگر لازم بود قوه مقننه موضع خود را در قبال گزارش هیأت تحقیق سازمان ملل متحد مشخص نماید. باز گروه پان ایرانیست بود که صدای اعتراض سر داد و گزارش را بی اعتبار قلمداد کرد. پزشکپور در توجیه اعتراض خود استدلال می کرد که شرایط در بحرین به گونه ای است که احراز تمایلات واقعی مردم امکان پذیر نیست و در نتیجه گزارش نماینده او تانت نمی تواند مبنای قانونی برای تصمیم گیری شورای امنیت و بالتبع تنظیم گزارش دولت قرار گیرد. او این نکته را چنین بیان نمود:

استعمار انگلیس بیش از یکصد سال در این گوشه از وطن ما مستقر شد. عوامل خود را مستولی کرد، سازمان ها و پایگاه هایی به وجود آورد، زندان هایی برای به زنجیر کشیدن ایرانیان ایجاد کرد، اقدامات ضد ایرانی به نحو وسیع انجام داد... نماینده او تانت در چنین شرایطی به چنین سرزمینی رفت برای اینکه نظرات و تمایلات مردم بحرین را استفسار یا استخبار کند. بدیهی است قبل از هر چیزی وجود آن سلطه استعمار، وجود این سازمان های استعماری در سرزمین بحرین هر نوع تصور وجود محیط آزاد را برای کسب تمایلاتی که بتواند مبنا و پایه های قانونی و حقوقی برای جدایی بحرین باشد از بین می برد... در چنین شرایطی و در زیر سایه شوم و سنگین این سازمان های زاده استعمار و سالب آزادی مردم بحرین اقدامات خود را دنبال کرد...

اعتراضات پزشکپور نسبت به وضع حاکم در بحرین و محدودیت های موجود در کسب تمایلات مردم بحرین، در واقع اعتراض به نتایج همان سیاست استعماری انگلیس بود که موجب گردید در این فاصله زمانی ۱۵۰ ساله ترکیب اصلی جمعیت و در نتیجه خواست های مردم دستخوش تغییر گردد. اگرچه آثار ناسیونالیسم ایران و فرهنگ شیعه هنوز هم در بحرین محسوس و قابل شناخت است ولی در این مدت این عناصر به حاشیه رانده

هم به جای برگزاری فراندوم دست به نوعی استفسار و نظرخواهی موردی می زند. به این ترتیب که با مراجعه به گروه های مختلف مردمی، مثلاً در باشگاه های تفریحی و فرهنگی یک نظر کلی را از آن ها می پرسد. به هیچ وجه فراندومی در بحرین برگزار نشده که سند تاریخی برای آن وجود داشته باشد. مجید تفرشی، فراندومی در بحرین برگزار نشد، به آدرس:

<http://tarikhirani.ir/fa/news/۸۹۳>

در قضیه بحرین شکایتی در میان نبود. به عبارت دیگر، رسیدگی به وضعیت یا اختلافی که ادامه آن احتمال داشت صلح و امنیت بین المللی را به خطر اندازد، مطرح نبود. بلکه دبیرکل به درخواست ایران و بریتانیا و خارج از چارچوب مواد ۹۸ و ۹۹ منشور، یعنی بدون داشتن مأموریتی از سوی شورای امنیت اقدام به ارائه مساعی جمیله خود نمود. فریده شایگان، ایران و شورای امنیت: از تخلیه آذربایجان تا جنگ ایران و عراق (تهران، انتشارات سمت، چاپ اول، ۱۳۹۹)، ص ۵۴.

شده و اکثریت ساکنین بحرین را در زمان نظرخواهی، اعراب سنی گرای عتوبی و وهابی تشکیل می دادند و در آن شرایط شاید نتیجه ای بیش از آنچه گزارش نماینده دبیرکل از آن حکایت می کرد، انتظار دیگری نمی رفت. در واقع هدف نهایی که دیپلماسی ایران تعقیب می نمود همان ایجاد راهکاری حتی المقدور، منطقی و آبرومند برای خروج از این تنگنای ادعای تاریخی بود.

مجلس با ۱۸۷ رأی موافق و ۴ رأی مخالف گزارش دولت را تصویب کرد. در مجلس سنا هم ۶۰ عضو سنا بدون هیچ گونه صدای اعتراضی بر گزارش دولت صحنه گذاشتند.

در ماه مه ۱۹۷۰ هیأت حسن نیت ایران به ریاست (منوچهر ظلی) معاون سیاسی وزارت امور خارجه به منامه مرکز بحرین اعزام گردید که من هم یکی از اعضای گروه بودم. در این سفر با شیخ عیسی بن سلمان آل خلیفه حاکم بحرین و پاره ای از مقامات بحرینی ملاقات و گفتگو کردیم. چندی بعد شیخ عیسی در رأس هیأتی به تهران سفر کرد که با شاه دیدار و ملاقات نمود. سفر شیخ عیسی به تهران، بازدید اردشیر زاهدی وزیر امور خارجه از بحرین را به دنبال داشت. در این سفر که زاهدی را همراهی می کردم از وی در منامه تجلیل زیاد کردند. به این نحو، موجودیت بحرین به عنوان یک واحد سیاسی مستقل پس از گذشت یک قرن و نیم از سوی ایران به رسمیت شناخته شد و پس از چندی روابط سیاسی بین ایران و بحرین برقرار گردید.

(ب) مذاکرات اعاده جزایر سه گانه

مسئله جزایر: بازهم ویلیام لیوس

در آن ایام با قضیه دیگری که باز از آثار سلطه طولانی انگلیس در خلیج فارس بود رو به رو بودیم؛ جزایر تنب و ابوموسی. این بحث را با ذکر مقدمه ای صرفاً به منظور آشنایی کلی با خصوصیات اصلی این اختلاف آغاز می کنم و سپس به رشته مذاکراتی می پردازم که جهت حل قضیه جزایر انجام گرفت.

جزایر تنب و ابوموسی در غرب تنگه هرمز قرار دارند. تنب بزرگ و کوچک با ساحل اصلی ایران (لنگه) قریب ۵۰ کیلومتر و با ابوموسی ۶۲ کیلومتر فاصله دارند (در برخی مدارک این فاصله ۶۷ کیلومتر ذکر شده است). ابوموسی تقریباً روی خط منصف خلیج فارس نسبت به دو کرانه قرار دارد. از دید جغرافیا، تنب بزرگ و کوچک در واقع ادامه فلات قاره ایران به حساب می آیند، در حالی که جزیره ابوموسی از همان ترکیب سنگی جزیره سیری برخوردار است. قبل از آغاز دوره استعمار انگلیس در خلیج فارس، جز ایران حکومت سرزمینی دیگری در منطقه وجود نداشت. ایران به اعتبار کثرت جمعیت و وسعت سواحلش تنها قدرت اصلی در خلیج فارس به شمار می آمد. در آن ایام کلیه جزایر خلیج فارس از ابواب جمعی استان فارس یا کرمان به حساب می آمدند که از

طریق فرمانداری بندر لنگه اداره می شدند. از موارد استثنایی می توان از جزایری نام برد که در جنوب خط میانه قرار گرفته که یا غیرمسکونی و یا فاقد هرگونه حکومت شناخته شده ای بودند. زمان طولانی سپری شد تا آنکه قبایل قواسم در صحنه خلیج فارس ظاهر شدند، یعنی آن گروه اعرابی که از عمق سرزمین عمان ترک موطن کردند و به صورت نیمه دایم در سواحل جنوب غربی شبه جزیره مسندم سکونت گزیدند.

در نیمه قرن ۱۸ شاخه ای از قواسم موفق شدند به بندر لنگه راه یابند و در آنجا سکونت اختیار کنند. با گذشت زمان نفوذ قواسم ساکن بندر لنگه توسعه یافت تا آن حد که توانستند حکم "فرمانداری خودمختار لنگه" را از حکومت مرکزی به دست آورند و امور این خطه را به نیابت از سوی حکومت ایران اداره نمایند. قواسم بندر لنگه در عین حال مناسبات قبیله ای و خویشاوندی خود را با قواسم ساحل جنوبی در جلفار حفظ کردند. عامل عطوفت و مدارا در دوران حاکمرانی کریم خان زند (۱۷۹۱-۱۷۵۶) نه تنها بر سیاست داخلی، که بر مناسبات خارجی هم اثر گذاشت. کریم خان نسبت به قبایل عرب کرانه ها و جزایر ایرانی رفتاری ملایم و دوستانه پیش گرفت و همین امر سبب گسترش بیشتر نفوذ و قدرت قواسم شبه جزیره مسندم در اواخر قرن ۱۸ و اوایل قرن ۱۹ گردید. دوران حکمرانی کریم خان شاید دوران طلایی قبایل قواسم به حساب آید. این ایام مقارن گردید با آغاز کاهش حاکمیت سرزمینی ایران در بخش جنوبی خلیج فارس که همچنان ادامه یافت. ادعای مالکیت قواسم بر جزایر تنب و ابوموسی ریشه در همین دوران دارد. در اوایل قرن ۱۹، قدرت قواسم به آن حد رسید که مزاحمت های جدی برای تردد کشتی های تجاری انگلیس و سایر ملیت ها ایجاد نماید. انگلیس به بهانه برقراری صلح و آرامش در خلیج فارس توانست رشته قراردادهایی با شیوخ کرانه جنوبی، از جمله شیوخ قاسمی شارجه و رأس الخیمه و حتی بحرین امضا کند. امضای این قراردادها با قبایل عرب، موجب پیدایش پدیده "امارات تحت الحمایه" گردید و مفهوم این، همان بیگانه نمودن و یا راندن ایران از کرانه جنوبی بود. مجمل آنکه در سال های پایانی قرن ۱۹، انگلیس به صورت قدرت بلامنازع در سواحل جنوبی خلیج فارس قد علم نمود. در این احوال قواسم بندرلنگه کماکان به عنوان اتباع ایران، فرمانداری خودمختار لنگه را در اختیار داشتند. ولی وضع فرمانداری بندر لنگه نیز حالا در شرف تغییر بود. در سال ۱۸۸۵ ایران تصمیم گرفت در تقسیمات کشوری که بازمانده دوران صفوی بود و با نیازهای زمانه هماهنگی نداشت، تجدیدنظر نماید. به موجب تقسیمات جدید، تصدی امور بنادر و جزایر خلیج فارس به واحد جدید التأسیس "ایالت بنادر خلیج فارس" سپرده شد. در سال ۱۸۸۷ امین السلطان دستور عزل و سپس دستگیری حاکم قاسمی بندر لنگه را داد و به این نحو به غائله خودمختاری قبیله قاسمی در بندر لنگه خاتمه داده شد.

در سال ۱۸۷۷ انگلیس برای اولین بار مدعی شد که جزایر تنب، ابوموسی و سیری ملک موروثی قبیله قواسم است و چند سال بعد به گفته خود عمل کرد و بدون توجه به اعتراض ایران، در سال ۱۹۰۳ پرچم ایران در ابوموسی و تنب بزرگ پایین آورده شد و به اصطلاح پرچم شیوخ شارجه و رأس الخیمه در این جزیره برافراشته شد و در سال ۱۹۰۸ همین عمل را در قبال تنب کوچک تکرار کردند. بی شک در ورای این اقدامات، انگیزه های سیاسی نهفته بود زیرا چنین تصمیمی فاقد مبنای صحیح تاریخی و حقوقی بود.^۱

اسناد رسمی و نیمه رسمی منتشره از سوی مقامات انگلیس در خلال قرن ۱۸ و ۱۹ که اشاره ای به این جزایر دارند، ایران را مالک این جزایر می شناسند و تنها در آغاز قرن ۲۰ بود که زمزمه جدایی این جزایر از ایران آغاز گردید. در آن ایام حکومت مرکزی ایران ناتوان و با گرفتاری های عدیده داخلی از جمله مشغله بزرگ مشروطه خواهی رو به رو بود و در بعد خارجی هم از رقابت دیرینه و مخرب دو ابرقدرت روس و انگلیس به تنگ آمده و رنج می برد. رقابتی که در سال ۱۹۰۷ به آن حد رسید که طرفین رضایت دادند پیکره ایران را به دو منطقه نفوذ تقسیم نمایند. تلاش انگلیس این هدف را تعقیب می کرد که حتی المقدور رقبا را از صحنه خلیج فارس دور نگه دارد و موقعیت خویش را در منطقه استحکام بخشد.

اسناد وزارت امور خارجه انگلیس در باب برافراشتن پرچم آشکارا بر این نکته دلالت دارد که مقامات انگلیس بیش از شیوخ شارجه و رأس الخیمه در قبولاندن مالکیت این جزایر به شیوخ اصرار می ورزید. در تأیید این معنا می توان به واقعه سال ۱۹۳۵ اشاره داشت. در این سال شیخ رأس الخیمه پرچم خود را از تنب بزرگ پایین آورد و جزیره را به ایران تحویل داد ولی با دخالت مقامات انگلیس مجدداً بالا کشیده شد. به هر حال بعد از وقایع

^۱ - با توجه به اینکه دولت انگلستان به صورت آشکار از ادعای ایران در خصوص حاکمیت بر جزایر تنب و نیز به طور غیرمستقیم بر جزیره ابوموسی در سال های ۱۸۸۷-۱۸۸۸ آگاه گردید و در عین حال هیچ ایراد یا اعتراضی به ادعای ایران ننمود و با آن مخالفت نکرد و به علاوه بر این در سال های ۱۸۹۲ و ۱۸۹۷ نیز با دو نقشه رسمی دیگر، جزایر تنب و ابوموسی را جزایر ایرانی نشان داد، به طور منطقی می توان نتیجه گرفت که فقدان عکس العمل حقوقی از سوی بریتانیا به منزله رضایت و تأیید ادعای ایران می باشد. چرا که محاکم بین المللی (مانند قضیه شیلات نروژ و انگلیس) نظر داده اند که فقدان عکس العمل توسط یک دولت به منزله ابراز رضایت و یا شناسایی نظر دولت دیگر در خصوص مناطق خاصی است. به همین جهت اعتراض انگلستان بعد از گذشت ۶۲ سال بعد از آن نمی تواند از لحاظ حقوقی نافذ و پذیرفته شود. داود هرمیداس باوند، **مبانی تاریخی، سیاسی و حقوقی حاکمیت ایران بر جزایر تنب و ابوموسی**، ترجمه بهمن آقایی دیبا (تهران: نشر گنج دانش، چاپ اول، ۱۳۷۷)، ص ۴۸. اشاره هرمیداس باوند به اصل "حاکمیت ناشی از مرور زمان" (Prescription) می باشد. این اصل به مفهوم کسب حق حاکمیت بر سرزمین از طریق اعمال بلامعارض حاکمیت در عرض یک دوران طولانی می باشد. در این اصل فرض می گردد که حاکمیت حاکم قبلی به خاطر وقفه یا رها کردن یا غفلت یا عدم اعتراض به ادعای جدید یا ارتکاب برخی اعمال غلط از بین رفته است. رابرت بلدسو و بلسلاو بوسچک، **فرهنگ حقوق بین الملل**، ترجمه بهمن آقایی دیبا (تهران: نشر گنج دانش، چاپ اول، ۱۳۷۵)، ص ۲۲۳-۲۲۲.

سال ۱۹۰۳ و ۱۹۰۸ که منجر به اشغال جزایر ابوموسی و تنب گردید، دولت در حد توان و به انحاء مختلف^۱ تلاش نمود در این جزایر اعمال حاکمیت نماید، در حالی که اشغال جزایر را به کرات محکوم و به این عمل معترض بود.^۲

در این احوال ارتباط طبیعی سرزمین ایران با این جزایر قطع نشد. جزیره قشم کماکان تنها منبع تأمین آب آشامیدنی و مواد غذایی برای اهالی تنب بزرگ به شمار می رفت. تردد و مراودات بین جزیره ابوموسی و بندرلنگه و همچنین ابوموسی و جزیره سیری ادامه یافت. این خود مبین وجود ارتباط ژئوپلیتیک - اقتصادی بین این جزایر و سرزمین اصلی ایران و به ویژه بندرلنگه بود.

گزارش اداره نهم سیاسی

این نیم پرده ای بود از دیگر آثار سیاست استعماری انگلیس در خلیج فارس. حال که انگلیس قصد داشت در اواخر ۱۹۷۱ از منطقه خارج شود و به ارتباط قراردادی خود با شیوخ خلیج فارس پایان دهد، بدین ترتیب سیر حوادث فرصتی فراهم می آورد که پس از گذشت قریب به هشتاد سال بتوان بر سر مالکیت جزایر تنب و ابوموسی با انگلیس به گفتگو نشست و در جهت حق از دست رفته تلاش نمود. اداره نهم سیاسی به عنوان واحدی که امور منطقه خلیج فارس در آن متمرکز گردیده بود، قهراً مبداء این حرکت تاریخی قرار گرفت.

قبل از آنکه امارات خلیج فارس به کسب استقلال نایل آیند، تماس ایران با شیوخ منطقه عمدتاً از طریق سفارت ایران در کویت انجام می گرفت؛ سفیر به اتفاق هیأت کوچکی به تناوب از منطقه دیدن می کرد و تحولات، مشاهدات و گفتگوهای خود را طی گزارشاتی به تهران منتقل می کرد. اکنون در آستانه خروج انگلیس از منطقه برقراری تماس و ایجاد زمینه آشنایی با حکام امارات خلیج فارس هم ممکن بود و هم ضروری. بر اساس این معادلات از سوی وزارت امور خارجه طرحی تنظیم گردید و از کلیه شیوخ منطقه دعوت به عمل آمد که به تهران سفر کرده و با مقامات ایرانی در باب مسایل مختلف منطقه گفتگو و تبادل نظر نمایند. برای تحبیب بیشتر از مهمانان عرب، در برنامه سفر، ملاقات با شاه نیز منظور گردیده بود. گرچه در این مرحله شیوخ، طرف

^۱ - از سوی مقامات بندر قشم در سال ۱۹۰۶ به یک تجارتخانه آلمانی به نام ونکهایس (Wönckhaus) امتیاز بهره برداری از منابع احتمالی معدنی جزیره ابوموسی داده شد. بهره برداری از این امتیاز که عمدتاً ناظر بر استخراج خاک سرخ جزیره می شد آغاز گردید. پس از گذشت قریب به یک سال ناو انگلیسی HMS Lapwing تعداد زیادی تفنگدار را در جزیره پیاده کرد و افراد مسلح به سوی کارگران آتش گشود و نماینده صاحب امتیاز را زخمی کردند و جمعیت فعال جزیره را به خارج منتقل نمودند. نماینده ونکهایس پس از بازگشت به آلمان درصدد جبران خسارت از دولت انگلیس برآمد، در حالی که ایران به شدت تعرض به جزیره ابوموسی را محکوم کرد. پاره ای از جراید اروپایی آن زمان به این ماجرا اشاره ای دارند.

^۲ - قایق های گشتی ایران به تناوب به جزایر ابوموسی و تنب بزرگ به منظور تحقیق و بازرسی سر می زدند.

مذاکره رسمی نبودند ولی در حاشیه بحث مربوط به آینده منطقه، یاد دارم اردشیر زاهدی، وزیر امور خارجه، به وضوح به شیوخ شارجه و رأس الخیمه توضیح می داد که جزایر تنب و ابوموسی به ایران تعلق دارند و قصد این است پس از خروج انگلیس از منطقه بر این جزایر اعمال حاکمیت نماییم. یاد دارم واکنش شیخ رأس الخیمه، شیخ صقر القاسمی، با تعصب بیشتری همراه بود. از شیوخی که به تهران آمدند، شیخ راشد آل مکتوم، حاکم امارت دومی را بیش از دیگران به برقراری ارتباط نزدیک با ایران علاقمند دیدم. آزاداندیشی وی در حوزه اقتصاد و سیاست بود که زمینه پیدایش هنگ کنگ دیگری را در ساحل جنوبی خلیج فارس فراهم آورد.

به منظور ایجاد آمادگی برای مذاکراتی که با انگلیس در پیش بود، به اتفاق همکاران اداره نهم سیاسی به تدوین گزارش تفصیلی در باب جزایر پرداختیم. در تهیه این گزارش عمدتاً از اسناد حکومت انگلیس در هند و مدارک قدیمی وزارت امور خارجه انگلیس استفاده نمودیم.^۱ این اسناد قبلاً از طرف هیأتی نسبتاً عریض و طویل که به لندن اعزام شده بود با همکاری سفارت، گردآوری و در دسترس بود. این بار نخست بود که از این مجموعه اسناد در ارتباط با جزایر تنب و ابوموسی استفاده می شد. حالا مقامات ایران با تکیه بر اسناد و مدارک جمع آوری شده، با قوت و اطمینان بیشتری از تعلق این جزایر به ایران سخن می گفتند. مطالعات و گزارشات متعدد مأمورین سیاسی انگلیس در منطقه به حکومت انگلیس در هند و همچنین مجموعه ای از نقشه های رسمی و نیمه رسمی انگلیس از جمله اسناد مفید و به دردخوری بود که به دست آمد.

در گزارشی که تهیه گردید، سابقه تاریخی جزایر مرور شد که نشان می داد در ازمنه قدیم این جزایر مانند دیگر جزایر خلیج فارس به ایران تعلق داشته و حاکمیت ایران مورد تردید نبوده است. قرن ۱۸ از این قاعده مستثنی نبود. قرن ۱۹، قرن انگلیس در منطقه خلیج فارس بود؛ رقبا را از صحنه خارج کرده بود و اینک یکه تاز میدان می نمود. با توجه به نفوذ در حال گسترش انگلیس در سواحل جنوبی خلیج فارس، کارگزاران سیاسی انگلیس در منطقه لازم دیدند جزایر ایرانی و غیرایرانی را شناسایی و تفکیک نمایند. در همین دوران است که به گزارشات متعددی از مأمورین انگلیس بر می خوریم که جزایر تنب و ابوموسی را به وضوح به عنوان جزایر ایرانی در طبقه بندی خود منظور نموده اند.^۲

^۱ - اسناد حکومت انگلیس در هند در India Office و اسناد قدیمی وزارت امور خارجه انگلیس در Public Record Office نگهداری می شوند.

^۲ - ساموئل هنل کارگزار سیاسی انگلیس در خلیج فارس، در ماه مه ۱۸۳۵ خط فرضی از ۱۰ مایلی جنوب جزیره ابوموسی ترسیم می نماید که به سمت شرق و غرب ادامه می یافت. این خط که بعداً به restrictive Line معروف گردید، گرچه عمدتاً به منظور جلوگیری از دزدی دریایی ترسیم شده بود، ولی در عین حال حدود مرز دریایی سواحل متصلحه و حد نهایی قلمرو انگلیس در خلیج فارس را مشخص می کرد. طبق این مرزبندی، هر واحد سرزمینی که در شمال این منطقه قرار می گرفت، مانند جزایر تنب و ابوموسی به ایران تعلق داشت. سایر مأموران

در گزارش اداره نهم سیاسی به این مدارک استناد نمودیم. محور اصلی ادعای انگلیس در باب تعلق این جزایر به شیوخ قواسم، به طوری که بعدها عنوان گردید، متکی بر این فرض بود که قواسم خلیج فارس که در نیمه دوم قرن ۱۸ به این منطقه راه یافتند واحد کل و غیرقابل تفکیکی را تشکیل می دادند و این جزایر ملک موروثی کل طایفه قواسم به حساب می آید. استدلال ما این بود که قواسم کرانه جنوبی خلیج فارس با قواسمی که در بندر لنگه سکونت گزیدند، دارای هویتی جدا و متمایزند؛ چه این شاخه از قواسم به عنوان تبعه و مأمور ایران بر لنگه و جزایر حاشیه ای آن حکومت می کردند به علاوه این گروه از قواسم به علت همزیستی با ایرانیان علائق و تمایلات خاص خود را احراز کردند. بر له تمایز قواسم کرانه های شمالی و جنوبی خلیج فارس دلایلی ارائه کردیم و از جمله به نظریه حقوقی ادوارد بکت^۱ مشاور حقوقی وزارت امور خارجه انگلیس تکیه نمودیم که توضیح می داد قواسم بندر لنگه به عنوان مأمورین ایران بر این خطه حکمرانی می کردند و نه بر اساس اصالت قبیله ای. سپس اشغال جزایر در اوایل قرن بیستم را مطرح کردیم و گفتیم این اشغال صرفاً بر پایه ملاحظات سیاسی و عامل وسوسه انگیز ضعف مفرط حکومت مرکزی ایران در آن ایام صورت گرفت؛ اشغالی که همواره از سوی ایران محکوم گردید و هرگز بلامنازع رها نشد و اعتراضات مکرر ایران خود عاملی شد که ادعای مالکیت بر جزایر شامل مرور زمان نگردد و مشروعیت حقوقی آن حفظ گردد.

مشورت با هنری لورن

وزارت امور خارجه سنت گرا پس از گذشت قریب هجده سال هنوز برای هنری رولن^۲ قاضی بلژیکی مهتری بر دل داشت. او همان حقوقدانی است که دفاع لایحه ایران در مورد عدم صلاحیت دادگاه بین المللی دادگستری را در مورد ملی شدن صنعت نفت به عهده داشت که سرانجام با پیروزی ایران پایان گرفت. قرار شد رولن گزارش اداره نهم سیاسی را مطالعه و دیدگاه خود را اظهار نماید، بدین منظور راهی بروکسل شدم. توسط سفارت اتاکی در یکی از هتل های مرکز شهر که در نزدیکی خانه رولن قرار داشت، در نظر گرفتند، هتل قدیمی و حزن آور بود. رولن را در خانه اش ملاقات کردم، فردی موقر و تنومند که به حریم سالخوردگی قدم گذاشته بود. قرار شد گزارش را در فاصله چند روز مطالعه کرده و نظریاتش را ارائه کند. گرچه مأموریتم جنبه سری نداشت ولی در تهران توصیه شده بود تنها در صورت ضرورت با سفارت تماس گیرم. پس از گذشت چند روز به سراغ رولن رفتم. گزارش را مطالعه کرده بود و سوالاتی را مطرح کرد که پاسخ دادم. در آن جلسه دستیار وی ژان سالمون^۳

انگلیس در منطقه چون هین، رابرت تیلور و جورج بروک نیز در گزارشات خود جزایر تنب و ابوموسی را به عنوان جزایر ایرانی شناسایی و معرفی نموده اند.

^۱ - Eduard Beckett

^۲ - Henri Lorin

^۳ - Jean Salmon

هم حضور داشت. پس از گفتگو با وی به این نتیجه رسیدیم که برای شناخت بهتر وضع حقوقی قواسم بندرلنگه به مدارک و توضیحات بیشتری نیاز دارد. پس لازم بود به تهران مراجعت و در رفع کم و کاستی ها اقدام نماییم. چنین کردم و بعد از گردآوری اسناد تکمیلی و تهیه متون توضیحی مجدداً راهی بروکسل شدم.

رولن در خلال یک هفته لایحه اش را در باب پرونده جزایر تنظیم و ارائه نمود. لایحه را در چند نسخه به تهران آوردم و در اختیار امیرخسرو افشارقاسملو قائم مقام وزارت امور خارجه گذاشتم و یک نسخه را هم به رئیس دفتر حقوقی تسلیم نمودم. رولن نکته جدیدی که از دید ما پنهان مانده باشد عنوان ننموده بود و اصولاً نمی توانست چنین کند، زیرا وی تحقیق تازه و بکری را آغاز نکرده بود بلکه نظریات ارائه شده، صرفاً متکی بر اسناد و متن تهیه شده در تهران بود. در ارزیابی اسناد، مجموعه نقشه های رسمی بیشتر توجه اش را جلب نموده بود و در محدوده نقشه ها هم، طبیعتاً بیشترین ارزش را برای نقشه سال ۱۸۸۶ قائل گردیده بود. این همان نقشه ای است که بخش امنیتی وزارت جنگ انگلیس ترسیم کرده بود. در این نقشه رنگ های مختلفی به کار گرفته شده است ولی سه جزیره تنب و ابوموسی به همان رنگی ترسیم گردیده اند که سواحل و سایر جزایر ایرانی مشخص شده اند. این نقشه در سال ۱۸۸۸ طی تشریفات خاصی توسط وزیرمختار انگلیس در تهران، درومند ولف^۱ از جانب ملکه انگلیس به ناصر الدین شاه اهداء گردید. یعنی ارائه سندی رسمی از سوی بالاترین مقام در انگلیس به بالاترین مقام در ایران؛ مقام سلطنت. در مجموع قضاوت کلی رولن درباره پرونده جزایر این بود که ایران دلایل و مدارک محکمه پسندی دارد. رولن را انرژی مصرف شده ای یافتیم و بر این باورم که مطالعه اصلی درباره این پرونده از سوی دستیار وی انجام گرفت و خودش نظارت کلی بر امر تحقیق داشت. دستیار رولن استاد حقوق بین الملل در یکی از دانشگاه های بروکسل بود.

مذاکرات در تهران و لندن

در مذاکراتی که در اواخر سال ۱۹۷۰ در مورد جزایر آغاز گردید، مانند مسأله بحرین، ویلیام لیوس نماینده انگلیس و از طرف ایران هم امیرخسرو افشارقاسملو قائم مقام وزارت امور خارجه بود و من هم همچون گفتگوهای بحرین ولی این بار به عنوان مدیرکل خاورمیانه، در مذاکرات حضور داشتم. باز هم مانند قضیه بحرین در این مذاکرات جنبه های تاریخی و حقوقی مسأله جزایر مطرح نگردید و گفتگوها صرفاً جنبه سیاسی داشت. لیوس رابط بین شیوخ شارجه و رأس الخیمه بود و مذاکرات را در آن سوی خلیج فارس انجام می داد و نتیجه را در تهران منعکس می کرد. در ابلاغ نظریات شیوخ شارجه و رأس الخیمه، همانطور که این تصور در گفتگوهای خصوصی با شیوخ در تهران برایم حاصل شده بود؛ شیخ رأس الخیمه در مورد قضیه مالکیت قواسم بر

جزایر تنب پافشاری بیشتری می کرد و سرسختی بیشتری نشان می داد. در تهران هم به موازات مذاکراتی که انجام می گرفت از طریق دعوت و برقراری تماس سعی می شد به نحوی از این شیوخ تحیب و دلجویی شود. من باب مثال در تهران، شیخ صقر القاسمی، شیخ رأس الخیمه اظهار علاقه نمود از لحاظ تسلیحاتی به وی کمک شود. این تقاضا به مقامات نظامی منعکس گردید و در نتیجه محموله سلاح به این شیخ نشین حمل شد. من هم متعاقباً به رأس الخیمه سفر کردم. ولی بعد متوجه شدم سلاح های ارسالی، تعداد نسبتاً زیادی تفنگ برنو ساخت چکسلواکی و از رده خارج شده جنگ جهانی دوم است. شیخ صقر محموله را به تهران عودت داد.

بعد از چند جلسه مذاکره که با فواصل چند هفته ای انجام می گرفت، نمودار کلی حل اختلاف به تدریج شکل می گرفت؛ انگلیس جزایر تنب را به ایران مسترد می کرد و یا حداقل مانع اعمال حاکمیت ایران در جزایر نمی شد و در ابوموسی نوعی حاکمیت مشترک برقرار می گردید. در این مرحله از مذاکرات من مأمور (سفیر) به سفارت کویت شدم و افشارقاسملو هم به عنوان سفیر عازم لندن گردید. به این ترتیب ادامه مذاکرات بین افشار و لیوس در لندن انجام گرفت که منتهی به تفاهم نامه ۲۹ نوامبر ۱۹۷۱ گردید. پس ساختار اصلی حل این اختلاف که جنبه سیاسی داشت حاصل مذاکرات تهران بود و جنبه های فنی و حقوقی موضوع در مذاکرات لندن مورد توافق قرار گرفت.

افشارقاسملو در لندن درباره پاره ای از جنبه های حقوقی متن تفاهم نامه با حقوقدان انگلیسی، لاتریپا، مشورت می نمود. طبق این تفاهم نامه، نیمه شمالی جزیره ابوموسی متعلق به ایران شناخته شد و نیمه جنوبی به شارجه اختصاص یافت.^۱ در ۳۰ نوامبر ۱۹۷۱ یعنی یک روز قبل از تاریخ خروج رسمی انگلیس از خلیج فارس و پایان دوره تعهدات قراردادی آن کشور نسبت به شیوخ منطقه، نیروهای ایران در جزایر سه گانه مستقر شدند. به این نحو یکی از دعاوی تاریخی ایران پس از گذشت قریب حدود به هشتاد سال از دایره شکایت و اعتراض خارج و به حقیقت پیوست. روز خوبی برای دیپلماسی ایران بود.

^۱ - در این تفاهم نامه ابهاماتی وجود دارد. انگلیسی ها مجبور کردند که تفاهم نامه را امضا کنیم و ایران این را پذیرفت. من فکر می کنم حتی به افشار اجازه ندادند که آن را به درستی مطالعه کند. من به افشار گفتم که شما می توانستید بعضی از کلمات شبهه دار را عوض کنید اما او ناراحت شد و گفت شما که آنجا نبودید. انگلیسی ها این را تهیه کردند و گفتند که عیناً باید این را امضا کنید و حتی نمی توانید یک کلمه اش را عوض کنید. او مسأله را به شاه اطلاع می دهد، شاه هم که می ترسید مبادا انگلیسی ها بدون پذیرفتن تفاهم نامه منطقه را ترک کنند و مشکلات بعدی پیش بیاید، این مسأله را پذیرفت. تیموری، پیشین.

حال که صحبت از تفاهم نامه ۱۹۷۱ و شکل حاکمیت در جزیره ابوموسی در میان است خاطره ای را در ارتباط با مسأله حاکمیت در این جزیره نقل می کنم که شاید روشنگر نکته ای باشد. پس از توقف کوتاهی در کویت (به عنوان سفیر) به علت تحولات مربوط به جزایر و ناخرسندی مقامات کویت ناگزیر به مراجعت به تهران شدم و در بازگشت به دیدن وزیر امور خارجه، خلعتبری رفتم. تصادفاً همان زمان از نزد شاه بر می گشت و با اشاره به نامه ای در باب جزایر و شاید هم در لحنی عتاب گونه کلماتی به این مضمون به زبان آورد؛ شاه میل ندارد گفته شود نصف جزیره ابوموسی متعلق به ما است. به موارد پراکنده دیگری برخورد کردم که همین استنباط را تقویت می کرد. (این استنباط با مفاد تفاهم نامه ۲۹ نوامبر مغایرت ندارد، زیرا ایران از حاکمیت خود نسبت به کل جزیره ابوموسی صرف نظر نکرده است). ولی آنچه حاصل مذاکرات لندن بود و در تفاهم نامه ۲۹ نوامبر منعکس است، استقرار حاکمیت مشترک و یا مشاع در ابوموسی می باشد و عملاً هم قصد نهایی در مذاکرات همان تقسیم حاکمیت بود. در یادداشت ۲۵ نوامبر ۱۹۷۱ وزیر امور خارجه ایران خطاب به وزیر امور خارجه انگلیس، پذیرش تفاهم نامه از سوی ایران مشروط بر آن گردیده که ایران در حفظ امنیت کل جزیره ابوموسی و نیروهای مستقر در آن به هر اقدامی که ضروری تشخیص می دهد، مبادرت ورزد. اگر یادداشت ۲۵ نوامبر را جزء لاینفک تفاهم نامه به حساب آوریم، آیا حاکمیت ایران و شارجه در ابوموسی صورت یکسان و برابر پیدا می کند؟ به هر صورت یادداشت ۲۵ نوامبر متمم تفاهم نامه است و از لحاظ ایران عنصر مثبتی به شمار می آید.^۱ (با توجه به

^۱ - این یادداشت تفاهم دارای یک مقدمه و ۶ بند است: در ابتدای سند، طرفین یادآور شدند که ایران و شارجه از ادعاهای خود بر ابوموسی صرف نظر نکرده، ادعای طرف دیگر را نیز به رسمیت نشناخته اند. آنگاه ترتیبات مقرر را در ۶ بند آورده است: ۱- استقرار نیروهای ایران در ابوموسی (در مناطقی که بر روی نقشه ضمیمه یادداشت، مشخص شده است)، ۲- صلاحیت طرفین ایران و شارجه در جزیره (الف) در مناطق متصرفی توافق شده، ایران صلاحیت کامل خواهد داشت و پرچم ایران برافراشته خواهد شد، ب: شارجه در باقی مانده جزیره صلاحیت کامل دارد و پرچم بر فراز پاسگاه نظامی همچنان برافراشته خواهد ماند، همانگونه که پرچم ایران بر فراز فرماندهی نظامی ایران در اهتزاز است)، ۳- شناسایی و قبول عرض ۱۲ مایل دریایی برای دریای سرزمینی جزیره از سوی طرفین (ایران و شارجه)، ۴- استخراج نفت ابوموسی و بستر و زیر بستر آب های سرزمینی و ترتیبات تقسیم درآمد آن، ۵- حقوق مساوی برای اتباع ایران و شارجه برای ماهیگیری در آب های سرزمینی ابوموسی، ۶- موافقتنامه کمک مالی (که بین ایران و شارجه به امضا رسید). به دنبال این یادداشت تفاهم، خلعتبری وزیر خارجه در ۲۵ نوامبر ۱۹۷۱ به وزیر خارجه بریتانیا نامه ای نوشت که در بخشی از آن چنین آمده است: ترتیبات یادداشت تفاهم مزبور، مانع آزادی ایران در اتخاذ هر اقدامی در ابوموسی که بنا به نظر ایران برای حفظ امنیت جزیره و یا نیروهای ایرانی لازم باشد، نخواهد بود. وزیر خارجه بریتانیا نیز در نامه ای به وزیر خارجه ایران اطلاع داد که مراتب به شیخ شارجه ابلاغ و تفهیم شد. به این ترتیب اگر ایران بر اساس تفاهم و توافق موجود در مورد ابوموسی، در حال حاضر برای حفظ امنیت ابوموسی به اقداماتی متوسل شد، این اقدامات خارج از توافق های به عمل آمده نخواهد بود. توجه به این نکته حائز اهمیت است که در این یادداشت تفاهم، به استقرار نیروهای نظامی دولت ایران و استقرار پرچم شارجه بر پاسگاه پلیس اشاره شده است. با توجه به اینکه نیروهای مسلح (ارتش) از نظر حقوق بین الملل، مظهر اعمال حاکمیت دولت ها هستند و پلیس چنین نقشی از نظر حقوقی ندارد، استحکام موضع ایران در این یادداشت تفاهم کاملاً آشکار بوده است و شیخ شارجه به خوبی می دانسته است که حفظ امنیت خارجی جزیره به عهده ایران است. تهران در عین حال توافق با شارجه را از دیدگاه حقوقی، متناقض با حق حاکمیت ایران بر سراسر

هدف و مضمون کلی یادداشت ۲۵ نوامبر، شاید سایه ای از فلسفه ماده ۶ قرارداد ۱۹۲۱ با شوروی در آن قابل تمیز باشد).

تفاهم نامه ۱۹۷۱ از لحاظ اقتصادی نیز سند با ارزشی محسوب می شود. استقرار در بخش شمالی جزیره ابوموسی، ایران را در بهره برداری از میدان نفت مبارکه سهیم می نماید. امتیاز این حوزه نفتی که در آب های کرانه ای جزیره ابوموسی قرار دارد در اواخر سال ۱۹۶۹ به شرکت نفت بیوتس^۱ واگذار گردیده بود ولی پس از ابرام این تفاهم نامه، ایران در بهره برداری از حوزه نفت مبارکه که صاحب نفتی با کیفیت است، بالمناصفه شریک گردید.

امیر خسرو افشار قاسملو

همانطور که قبلاً اشاره گردید پرونده جزایر پرونده ای آشنا بود که به مرور زمان ورقی جدید بر اوراق کهنه پیشین اضافه می گردید. ولی با تعیین ضرب الاجل از سوی انگلیس که قصد ترک منطقه را در سال ۱۹۷۱ داشت، حل و فصل این اختلاف قدیمی یکباره در دستور کار وزارت امور خارجه از اولویت خاصی برخوردار گردید. مسأله جزایر احساسات زیادی بر می انگیخت. در اواخر سال ۱۳۴۵ یعنی از زمان تصدی اداره همکاری های بین المللی که نامه ای در باب جزایر به زاهدی نوشتم، رشته ای عاطفی مرا به این قضیه پیوند می داد. سپس اداره نهم سیاسی تأسیس گردید که به عنوان سرپرست این اداره منصوب شدم؛ واحدی که کلیه امور مربوط به خلیج فارس در آن تمرکز می یافت. تقدیر بر این بود که این اداره از همکاری تنی چند از اعضای جوان و مستعد وزارت امور خارجه بهره مند باشد که دل سوز وطن و علاقمند به تحقیق و تتبع بودند. به تدریج اسناد و مدارکی گردآوری شد که منبعی گردید برای تدوین گزارشات ادواری که در مجموع ذهنیتی تازه در مورد قضیه جزایر فراهم آورد؛ گرد و غبار کهنگی در حدی زدوده شد، امکانات جلوه ای دیگر یافت و بر اساس یکی از همین تحقیقات بود که هنری رولن لایحه ای در باب قضیه جزایر تنظیم کرد.

در فراسوی اداره نهم سیاسی اردشیر زاهدی قرار داشت. زاهدی در مورد سابقه تاریخی و جنبه های حقوقی این اختلاف چندان بصیرت نداشت ولی به محض آنکه این باور به وی دست داد که این جزایر روزگاری جزئی از ایران بوده است، بی محابا قدم پیش گذاشت و از هیچ تلاشی در رسیدن به مقصود باز نیاستاد. زاهدی به مثابه

ابوموسی ندانست. داوود آقایی، سازمان های بین المللی (تهران: انتشارات نسل نیکان، پچاپ سوم، ۱۳۸۳)، ص ۲۴۰-۲۳۹. چنانچه اجرای مفاد یادداشت تفاهم با مشکلاتی همراه باشد، باید از طریق مذاکره دوجانبه ایران و امارات به حل آن امید بست. جمشید ممتاز، پیشین، ص ۲۵۱.

قدرت محرکی درآمد و نقش اساسی که وی به اعتبار روابط نزدیک با شاه ایفاد نمود همان تقویت هر چه بیشتر ذهن مساعد شاه در طریق استرداد جزایر بود. در حوزه فعالیتیم در هیچ موردی چون مسأله جزایر، شاه و زاهدی را همفکر ندیدیم، در مورد بحرین چنین نبود.

رکن دیگر مسأله جزایر، امیرخسرو افشارقاسملو بود که به عنوان نماینده اصلی ایران در مذاکرات در صحنه ظاهر گردید. بین او و زاهدی علقه خاصی برقرار بود و بدون آنکه رشته قرابتی در میان باشد زاهدی او را پسر عمو خطاب می کرد. افشار در مذاکرات بیش از آنکه دقیق و آگاه باشد، باهوش به نظر می آمد. وی به طور کلی از اعتماد به نفس بالایی برخوردار بود و شاید همین ویژگی باعث آن می گردید که گهگاه به عنوان فردی متکبر و خودخواه جلوه نماید. خصلت و طبعش با آن مسئولیت سازگاری تام داشت؛ فرصتی بود برای کسب شهرت و پله ای دیگر در صعود از نردبان ترقی حرفه ای. از قضا در ویلیام لیوس، همتای انگلیسی افشار هم همین ویژگی ها را احساس می کردم. وی مایل نبود دنیس رایت سفیر انگلیس در تهران دخالتی در امر مذاکرات جزایر داشته باشد. سفیر انگلیس در ایجاد ساختار حل قضیه جزایر هیچ سهمی نداشت. ویلیام لیوس نماینده تام الاختیار انگلیس در مورد جزایر و بحرین بود. **کسی مطلقاً به حریم مذاکرات راه نیافت** و شرکت من هم در مذاکرات حد و حدودی مشخص داشت. وانگهی من رئیس اداره مربوطه بودم که به کمک فکریم نیاز داشت وهم به روحیه ام آشنا بود. به هر صورت افشار به عنوان مذاکره کننده اصلی آن مسئولیت را تا انتها بر عهده داشت. این ها اجزای ترکیب کننده یک کل شدند، کلی که در خدمت تحقق هدف ملی به کار گرفته شد و جزء اوراق ارزنده تاریخ معاصر جای گرفت.^۱

^۱ - محمد صفایی، معاون وقت سفارت ایران در لندن می گوید: از سال ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۶ به عنوان نفر دوم در سفارت ج.ا.ا در لندن مشغول بکار بودم. یکی از موضوعات، بحث جزایر سه گانه ایرانی بود که در آن زمان مورد توجه اداره کل خلیج فارس قرار گرفته بود. مرحوم امیرخسرو افشار یکی از افراد مهم ذیربط مانند بسیاری از همتهای خود مقیم لندن بود. به همین دلیل ارتباط با ایشان در دستور کار نمایندگی قرار گرفت. علیرغم خبر ترور مخالفین ج.ا.ا در پایتخت ها/شهرهای اروپایی و با توجه به مواضع سیاسی آقای امیرخسرو افشار، ایشان صرفاً به خاطر منافع ملی/تمامیت ارضی و وطن پرستی با دیپلمات های ج.ا.ا در لندن برای ارائه سوابق مذاکرات مربوط به جزیره ابوموسی و نقش وکیل بین المللی ایران در ماجرا، ملاقات و گفتگو کرد که سوابق آن به صورت مکتوب به مرکز ارسال شد.

ملاقات ها در هتل ریتز لندن صورت می گرفت. ایشان قبل از حضور دیپلمات های ایرانی در هتل یاد شده حضور می یافت و بعد از خروج دیپلمات ها نیز از هتل خارج می شد. پرداخت صورتحساب هتل را با اصرار متقبل می شد. در گفتگوها صراحتاً اعلام می کرد که علیرغم اختلافات سیاسی با دولت ج.ا.ا نسبت به تمامیت ارضی و منافع ملی ایران حساس بوده و از هرگونه همکاری و کمک به دولت ایران مضایقه نخواهد کرد. با توجه به شرایط زمانی و مکانی و فضای آن ایام، دیدار یک عضو عالی رتبه دولت شاهنشاهی با یک دیپلمات ایرانی، و برخورد مرحوم امیرخسرو افشار صمیمانه، سخاوتمندانه و قابل درک خواهد بود.

در جریان جزئیات تصمیم مرکز برای ایجاد تماس با امیرخسرو افشار نیستیم. احتمالاً به دلیل طرح ادعاهای امارات در نشست های اتحادیه

عرب، سازمان کنفرانس اسلامی و نهادهای بین المللی دیگر، معاون وقت مدیرکل خلیج فارس، آقای حسین ملاتک، عازم لندن و ملاقات با آقای امیرخسرو افشار در دستور کار قرار گرفته بود. بنده و ملاتک خدمت مرحوم افشار در هتل ریتز رسیدیم. ملاقات های بعدی (تعداد آن

آخرین پرده در شورای امنیت

آخرین نقشی که افشار در ارتباط با قضیه جزایر ایفا کرد، دفاع از موضع ایران در قبال شکایت چند کشور عرب در جلسه ۹ دسامبر ۱۹۷۱ شورای امنیت بود. تصادفاً در آن زمان به منظور شرکت در بیست و هفتمین اجلاس سالانه مجمع عمومی سازمان ملل متحد در نیویورک بودم و فرصتی شد که در جلسه شورا حضور داشته باشم. افشار در نیویورک هم از مشورت درباره جزایر، خصوصاً در این مرحله، گریزان بود و مایل نبود کسی به این حوزه اختصاصی راه یابد. با توافقی که قبلاً با هیأت نمایندگی انگلیس به عمل آمده بود که مفید هم واقع شد، قرار شد پاسخ ایران به شکایت اعراب موجز و مختصر باشد و حتی المقدور از درگیری های لفظی و اطناب بحث پرهیز شود و به همین نحو هم عمل شد. اگر رعایت ایجاز مد نظر نبود، پاسخ ایران به شکایت اعراب می توانست جامع تر و موثرتر ایراد گردد.^۱ در جلسه شورای امنیت افشار بیشتر روی نقشه های رسمی و نزدیکی جزایر به ساحل اصلی ایران تکیه نمود.^۲ پس از استماع سخنان چند نماینده عرب، طبق پیشنهاد نماینده سومالی و موافقت

یادم نیست) دو نفره در همان محل انجام و گزارش آن به مرکز منعکس می شد. سفارت با برخی از چهره ها مانند علیرضا نوری زاده، جعفر رائد (سفیر در عربستان)، مهرداد خوانساری (دیپلمات و فرزند پرویز خوانساری) و... ارتباط نسبتاً خوبی داشت. بخاطر ندارم دقیقاً از طریق کدامیک از آنان تماس اولیه با مرحوم امیر خسرو افشار برقرار شد.

همانطور که عرض شد ملاقات ها در هتل و فضای دوستانه برقرار شد. به دوستان می گفتم: این طبیعی است که زمان و مکان ملاقات را آقای افشار تعیین کرده و به دلایل امنیتی خودش قبل از ملاقات، در محل حاضر شده و بعد از اتمام ملاقات و پرداخت هزینه هتل، در آنجا باقی بماند تا دیپلمات ایرانی صحنه را ترک کند. احتمالاً به مبادی ذریبط کشور متوقف فیه نیز برای تأمین امنیت اطلاع رسانی صورت می گرفت و با توجه به فضای آن ایام، اعضای دولت قبل از انقلاب بایستی برای دیدار با دیپلمات ایرانی در آن زمان احتیاط لازم را بعمل می آوردند. موضوع ملاقات، یادداشت تفاهم ۱۹۷۱ بین ایران و شارجه بود که آقای افشار در جریان جزئیات آن بوده و مذاکرات مربوطه زیر نظر ایشان انجام گرفته بود. مکاتبه با محمد صفایی، ۱۹ دی ماه ۱۴۰۰.

۱ - نمایندگان الجزایر، یمن جنوبی، لیبی و عراق طی نامه ای خطاب به ریس شورای امنیت تقاضای تشکیل جلسه فوری به منظور وضعیت ناشی از اشغال جزایر سه گانه توسط ایران در ۳۰ نوامبر ۱۹۷۰ گردیدند. در نامه آن ها اقدام ایران برای اعاده حاکمیت خود بر جزایر سه گانه، اشغال توصیف شده بود. خواست دولت های تندرو عرب آن بود که وضعیت مورد بحث در چارچوب ماده ۳۹ و فصل هفتم منشور به عنوان تهدید بر صلح و امنیت بین المللی مطرح شود. لیکن شورای امنیت بدون ورود در ماهیت مسأله با پذیرش پیشنهاد نماینده سومالی (بدون هیچگونه مخالفتی) بر اساس فصل ششم و ماده ۳۳ مبادرت به اتخاذ تصمیم نمود و حل و فصل مسالمت آمیز قضیه را به طرفین توصیه نمود. موضوع در شورای امنیت کنار گذاشته شد و قطعنامه ای در این خصوص صادر نشد. شایگان، پیشین، ص ۶۷-۶۲. سکوت دیگر اعضای دائم شورای امنیت نشانه ای است از تصمیم شورا در به تعویق انداختن موضوع، بی آنکه تاریخی را برای بررسی آن معین کند. از مجموع این وقایع چنین برمی آید که جامعه بین المللی به استثنای چند کشور، اقدام ایران را تأیید کرده اند. ممتاز، پیشین، ص ۲۵۲.

۲ - افشار حضور خود در جلسه ویژه شورای امنیت را تنها برای اعلام این مطلب دانست که این سه جزیره جزء جداناپذیر کشور ایران بوده و هستند و این مسأله از امور داخلی ایران است و هیچ سازمان بین المللی مجاز به دخالت در امور داخلی ایران نیست. افشار می گوید در آن جلسه نمایندگان لیبی، کویت، عراق و یمن جنوبی هر یک خطابه ای پر شور علیه ایران ایراد کردند، ایران را سخت مورد حمله قرار دادند شاید به ایران امید که من در مقابل مانند آن ها عمل کنم که در نتیجه مشاجره برای مدتی به طول بینجامد که دلخواه آنان باشد. هنگامی که از من خواسته شد جلسه را با پاسخ خود روشن سازم تأکید کردم که من برای گفتگو درباره هیچ مسأله ای به اینجا نیامده ام و اضافه کردم که هیچ قدرتی در جهان قادر نیست ایرانیان را از جزایر بیرون کند... به دنبال این گفته ها سکوتی بر جلسه حاکم شد و سرانجام نماینده موریتانی که

شورا، بحث درباره شکایت اعراب، بدون آنکه وقت دیگری برای ادامه بحث تعیین گردد خاتمه پذیرفت و این خود در عرف حقوق بین الملل به این معنا است که مطلب دیگر پیگیری نخواهد شد.^۱

دیپلماسی موفق ایران در خلیج فارس

اکنون در نیمه دوم سال ۱۳۵۰ مرزهای دریایی ایران در خلیج فارس عمدتاً تحدید حدود شده بود و بر اثر تعیین مرز فلات قاره با سعودی بود که مالکیت ایران بر جزیره فارسی ابرام گردید، ایران و سعودی در یکی از منابع سرشار نفتی خلیج فارس به سهمی مساوی دست یافتند. در مورد حاکمیت ایران بر جزیره سیری اختلاف هرگز به گونه ای جدی با انگلیس بروز نمود. انگلیسی ها با ابراز نرمش در قبال ادعای حاکمیت ایران بر این جزیره عمدتاً قصد داشتند از این رهگذر ایران را تشویق نمایند ادعای حاکمیت قواسم مسندم را بر جزایر تنب و ابوموسی به رسمیت شناسند. جزیره سیری در سال ۱۹۶۲ (۱۳۴۲) تحت حاکمیت کامل ایران قرار گرفت.

مشکل کهنه بحرین به نحوی که بیان گردید خاتمه پذیرفت و راه را برای برپایی و گسترش روابط با کشورهای منطقه فراهم آورد. حاکمیت ایران پس از قریب به هشتاد سال بر جزایر تنب و ابوموسی اعاده گردید. تسلط بر ابوموسی صرف نظر از جنبه های ارضی و امنیتی،^۲ منافع بزرگ اقتصادی نیز به همراه داشت. این اوراق کارنامه ای مثبت از نقش دیپلماسی ایران در خلیج فارس به شمار می آیند، کارنامه ای که در سال ۱۳۵۴ با توافقی که در الجزایر به دست آمد، برگ ارزنده دیگری بر آن رقم خورد. به موجب قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر (بغداد)،^۳ مالکیت ایران بر نیمی از شط العرب مورد تأیید قرار گرفت و حالا آرزوی دیرین که همان تسلط بر ساحل شرقی یعنی شناسایی مرز باختری ایران در تالوگ^۴ شط العرب باشد تحقق می یافت. به وسعت مساحت

از اعضای اتحادیه عرب بود پیشنهاد کرد که موضوع همانجا خاتمه یابد. پیشنهاد وی تصویب و پرونده شکایت بسته شد. رضا موسی زاده، حقوق سازمان های بین المللی: حقوق شورای امنیت (تهران: نشر میزان، چاپ اول، ۱۳۸۹)، ص ۳۹۵.

۱ - قاعده Sina Pia.

۲ - تنب کوچک پشت تنب بزرگ واقع شده و دارای اهمیت استراتژیک است. جزایر ایرانی لارک، ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک به عنوان رینگ دفاعی تنگه هرمز، از اهمیت استراتژیک بالایی برخوردارند. ابوموسی و تنب ها با تشکیل یک حالت نعل اسبی در تنگه هرمز امکان بهره برداری نظامی برای تسلط بر تنگه هرمز را برای ایران فراهم می سازد. حبیب الله سیاری و حسین خانزادی، **تنگه های راهبردی جهان** (تهران: دفتر پژوهش های نظری و مطالعات راهبردی نیروی دریایی ارتش، چاپ اول، ۱۳۹۱)، ص ۶۷

۳ - گرچه در مراحل اولیه، دولت الجزایر نقش میانجی به عهده داشت و قرارداد ۱۹۷۵ در الجزایر مذاکره شد ولی این قرارداد در بغداد امضاء گردید. بنابراین عنوان قرارداد الجزایر صحیح نیست و نباید گفته شود قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر. عنوان درست، قرارداد ۱۹۷۵ بغداد می باشد. **مکاتبه با مهدی دانش یزدی**، ۲ خرداد ۱۳۹۷.

۴ - قاعده کلی حقوق بین الملل عرفی درباره آبراههای قابل کشتیرانی، تعیین مرز بر اساس خط تالوگ است که دولت ها نیز در موارد بی شمار از آن تبعیت کرده اند. در اکثر معاهدات، خط تالوگ مترادف با خط میانه مسیر اصلی قابل کشتیرانی آبراه شده است. این تعریف از تالوگ که مرسوم ترین آن است، از آن روی به معیار قابلیت کشتیرانی اتکا دارد که از قرار گرفتن کامل مسیر اصلی کشتیرانی رودخانه در بخش تحت

دو جزیره تنب بزرگ و کوچک و به اندازه نیمی از مساحت جزیره ابوموسی و نیمی از شط العرب، پهنه سرزمینی ایران گسترش یافت. (در منابع مختلف وسعت این جزایر یکسان ذکر نشده است. حتی آمار رسمی دفتر تقسیمات کشوری وزارت کشور، نیز قابل استناد به نظر نمی رسد. به همین جهت از ذکر ارقام مشخص ناظر به مساحت جزایر خودداری می کنم. این عدم هماهنگی در ارقام، در مورد طول شط العرب هم صادق است.) بی شک دستیابی به این توفیقات در صحنه سیاسی خلیج فارس نمادی موفق از دیپلماسی ایران عرضه می دارد؛ طی دهه های اخیر هرگز دستگاه دیپلماسی ایران در منطقه چنین موفق عمل نکرده بود.

از آن هنگام که دولت انگلیس در ۱۶ ژانویه ۱۹۶۸ اعلام نمود نیروهایش را در ۱۹۷۱ از خلیج فارس و شرق سوئز خارج خواهد کرد، ایران این هدف را تعقیب می نمود که به عنوان یک قدرت منطقه ای این خلاء را پر کند. این فرضیه که خلیج فارس به کشورهای ساحلی تعلق دارد و دیگران حق دخالت در امور آن را ندارند توجیهی است بر همین تحول ساختاری قدرت در خلیج فارس و غربی ها نیز با ایفای چنین نقشی از سوی ایران نظر موافق داشتند. با رفع موانع اکنون به نظر می رسد بستری مناسب برای اجرای این فرضیه فراهم آمده است.

به این نکته هم اشاره ای شود که بین مذاکرات بحرین و جزایر هیچ ارتباطی وجود نداشت و هیچ بده بستانی صورت نگرفت. با آن دو قضیه به صورت دو موضوع مجزا برخورد گردید. وانگهی بین حل قضیه بحرین و جزایر حدود یکسال و نیم فاصله افتاد. این تصور که با حل مشکل بحرین انگلیسی ها بدون مانع و مشکلی جزایر مورد ادعای ایران را مسترد می نمودند، فرض باطلی است. به احتمال قوی حل مشکل بحرین میزانی انعطاف در رویه انگلیس به همراه آورد ولی اصالت همان ویژگی هم با توجه به سیاست دفع الوقتی که انگلیسی ها در مرحله پایانی مذاکرات پیش گرفتند مورد سوء ظن قرار گرفت. مذاکرات سال ۱۹۷۱ در مورد جزایر حساس بود و فشرده. عامل زمان مهم بود. کمی تردید و تأمل به منظور دستیابی به سهمی بیشتر و یا حتی تلاش در جهت حل پاره ای ابهامات، چه بسا موجب می گردید آنچه به مرارت حاصل شده بود، از کف رود. حال که به گذشته فکر می کنم داشتن سهمی در حل قضیه جزایر به عنوان ارزنده ترین واقعه دوران خدمت در وزارت امور خارجه

حاکمیت یکی از طرفین اجتناب شود. این معیار به بهترین شکل به اعمال اصل برابری طرفین می انجامد، اصلی که اساس روش تالوگ را تشکیل می دهد. جمشید ممتاز، پیشین، ص ۱۷۲-۱۷۱. ابراهیم تیموری می گوید: یکی از مسایلی که در لندن حین جمع آوری اسناد مربوط به بحرین، جزایر سه گانه و شط العرب فهمیدم این بود که دربارداری انگلیسی به وزارت امور خارجه این کشور نامه ای نوشته که در تعیین مرز این رود کدام خط (منصف یا تالوگ) را ملاک قرار دهند. وزارت امور خارجه هم در پاسخ می گوید که ایرانی ها نمی دانند که این دو خط چه فرقی با هم دارند! هر کدام که به نفع ما است را انتخاب کنید. در واقع می خواهم بگویم آن زمان ما تا چه حد از مسایل حقوق بین الملل بی اطلاع بودیم. مسأله دیگر این بود که تا قبل از بررسی این اسناد، ما اطلاعاتی از اینگونه سوابق انگلستان نداشتیم. تیموری، پیشین.

در ذهنم نقش گرفته است. پس از حل مشکل جزایر نامه ای خصوصی از اردشیر زاهدی دریافت نمودم، زاهدی پیش از آن نیز طی نامه ای رسمی از همکاری من در باب مسأله جزایر تشکر نموده بود.

سخن پایانی

رویدادها و دیدگاه ها

در پایان این نوشتار و به منظور جمع بندی، دیدگاه صاحب نظران در قبال رویدادهای جدایی بحرین و اعاده جزایر سه گانه، بیان می گردد.

(۱) عباس میلانی مورخ و استاد علوم سیاسی دانشگاه استنفورد: فکر استراتژیک شاه این بود که خطر برای ایران از منطقه خلیج فارس خواهد بود و ایران بایستی هر چه بیشتر موقعیت خود را در خلیج فارس مستحکم کند. قضاوت شاه در آن زمان، قضاوت واقع بینانه سیاسی بوده است. یقین دارم اگر ایران سعی می کرد بحرین را به زور بگیرد با مقاومت انگلیسی ها و دیگر کشورها مواجه می شد. نگاه استراتژیک شاه این بود که آنچه را که نمی شود محقق کرد و ابگذار و آنچه که برای سلطه نظامی ایران در خلیج فارس اساسی بود یعنی سه جزیره را که از لحاظ نظامی مهم ترین هستند، بگیرد.^۱

(۲) شیرین هانتر دیپلمات پیشین: بحرین جنبه نمادین برای ایران پیدا کرده بود. نماد تمام مصیبت هایی که ایرانیان فکر می کردند از دست قدرت های بزرگ کشیدند. در آن زمان ایران چاره ای نداشت و فکر میکنم معامله ای غیر رسمی بین ایران و بریتانیا صورت گرفت که ایران تمام ادعاهای خود را نسبت به بحرین کنار بگذارد و در مقابل بریتانیا حقوق ایران را در مورد جزایر سه گانه به رسمیت بشناسد.^۲

(۳) فریدون آدمیت دیپلمات پیشین و مورخ: نخست، ادعای انگلیس بر حق مالکیت بر بحرین با ابزار معتبر از نظر حقوق بین الملل به دست نیامده است؛ دوم، وضعیت بحرین عملاً با سامان بین المللی همخوانی ندارد؛ سوم، میان وضعیت بالفعل و وضعیت قانونی این جزیره همچنان ناهمخوانی وجود دارد؛ چهارم، حق مالکیت ایران بر جزیره بحرین بر پایه قواعد حقوقی است. این حق را واقعیات تاریخی و رویه های حقوقی بسیار پشتیبانی می کند. دعوای ایران، تلویحات سیاسی آن هرچه باشد، وجاهت قانونی دارد.^۳

(۴) داوود هرمیداس باوند دیپلمات پیشین: ایران با توجه به ترتیبات جدید امنیتی در منطقه در چارچوب بازدارندگی محدود، نقش محوری داشت. به طور منطقی می شد نتیجه گرفت که احراز چنین مسئولیت مهمی

^۱ - خشیار جنیدی، پنجاهمین سالگرد استقلال بحرین، جزیره ای که استان چهاردهم ایران بود، به آدرس:

<https://www.youtube.com/watch?v=Tco-۳v۵VjWk>

^۲ - پیشین.

^۳ - آدمیت، پیشین، ص ۲۶۳-۲۶۲. (البته در مورد استدلال های آدمیت باید به تاریخ چاپ کتاب وی، سال ۱۹۵۵، توجه داشت).

مستلزم حل و فصل رضایت آمیز مسایل موجود با شیخ نشین های حاشیه خلیج فارس باشد. در این میان برخوردهای ارفاق آمیز نسبت به شیخ نشین های منطقه که به شدت از نابودی چتر حمایتی بریتانیا نگران بوده و در عین حال از برنامه های همسایگان بزرگ تر خود در منطقه بسیار هراسناک بودند، ضرورت داشت. موضع گیری ارفاق آمیز و سازش کارانه ایران نشان دهنده سهم عظیم ایران در کمک به حل این مسأله قدیمی است. موضع گیری ارفاق آمیز ایران نه تنها به حل مسأله بحرین از طریق انصراف از حقوق تاریخی خود بر این مجمع الجزایر محدود نمی شد بلکه در قضیه ابوموسی نیز آشکار است. ایران بزرگترین بازنده مسأله جزایر بود. زیرا در سیاست بین المللی رسم است راه حل های سازشی مستلزم توازنی بین ادعاهای متقابل می باشد. ولی نتایج مذاکرات ایران و انگلیس که در چارچوب معامله یک جایی صورت گرفت برای ایران عادلانه نبود. ایران از حق تاریخی خود بر بحرین چشم پوشید و با انعقاد یادداشت تفاهم، امتیازات بزرگی به شارجه در خصوص ابوموسی داد و در مقابل فقط دو جزیره کوچک خودش را که در چند مایلی قلمرو اصلی بود پس گرفت. در واقع نتایج این سازش نه یک بده بستان واقعی بود-آن طوری که عده ای تصور می کنند-و نه معامله یک کاسه (Package Deal) عادلانه ای که انتظار می رفت.^۱

۵) فریدون مجلسی دیپلمات پیشین: به نظر من جزیره بحرین و کل بحرین شامل کویت و ساحل شمالی عربستان از ۲۵۰ سال پیش از ایران جدا شده و ترکیب جمعیتی آن نیز بیشتر عربی بود و یک ادعا باقی مانده بود. درحالی که جزایر (سه گانه) توسط انگلیس اشغال شده بود و رفع اشغال شد. من حذف ادعا نسبت به بحرین را شجاعانه می دانم!^۲ هیچ ارتباط رسمی بین ماجرای سه جزیره و قضیه بحرین وجود نداشت. در وزارت امور خارجه هم تأکید می شد که مبدا این دو موضوع با هم مخلوط شوند چون مخلوط دانستن این دو موضوع می توانست نشانه این باشد که جزایر مورد معامله قرار گرفته اند و همین می توانست استرداد جزایر را لغو کند. هرچند گاهی احساس می شد که بده و بستانی در این مورد انجام شده ولی این احساس درست نبود و هیچ گاه چنین اتفاقی نیفتاد. حقانیت حاکمیت ایران بر جزایر هیچ ارتباطی با ماجرای بحرین نداشته و ندارد. توجه داشته باشید که آن روزها مسأله جزایر مثل الان مطرح نبود. آن زمان شیخ نشین ها خیلی مفلوک بودند، یک بیمارستان شیر و خورشید ایرانی در آنجا وجود داشت که بهترین بیمارستان در کل آن منطقه بود، یک مدرسه ایرانی هم آنجا بود که همه اعراب آرزو داشتند بچه هایشان را در آنجا ثبت نام کنند ولی فقط خانواده های شیوخ و برخی ثروتمندان با کلی پارتی بازی می توانستند به آن مدرسه بروند. روزی دکتر جمشید ممتاز استاد برجسته حقوق بین الملل به من گفت که آیا آن زمان در وزارت خارجه کسی نبود تا در متن انگلیسی، برای کلمه

^۱ - هرמידاس باوند، پیشین، ص ۹۷-۹۲

^۲ - مکاتبه با فریدون مجلسی، ۲۳ دی ماه ۱۴۰۰.

occupied فکری بکنند؟ گفتم نمی‌دانم چون بنده در جریان کارهای اداره اول وزارت خارجه نبودم اما این سوال را از فریدون زندفرد و ارسلان نیر نوری و دکتر حسین شهیدزاده که سفیر ایران در عراق بود، پرسیدم. همه آن‌ها گفتند که اصلاً مسأله این نبود. مگر می‌شد ما فرق میان واژه‌ها را نفهمیم؟ انگلیسی‌ها اصلاً زیر بار نرفتند و تا روز آخر هم نپذیرفتند. ما هم گفتیم که دیگر فرصتی برای چانه‌زنی نیست، با کمال آگاهی این قرارداد را امضا کردیم تا جزایرمان را پس بگیریم. این‌ها زهرهایی بود که انگلیسی‌ها در این جریان ریختند تا جایی برای حرف و حدیث‌های بعدی باقی بماند و روزی دیگر بتوانند با عرب‌ها بر سر آن چانه بزنند و امتیاز بگیرند.^۱

۶) ابراهیم تیموری دیپلمات پیشین و سفیر در امارات^۲: وزارت امور خارجه برای جمع آوری اسناد درباره بحرین، جزایر و شط العرب، چهارسال من را به لندن فرستاد. من ۵۰۰ جلد اسناد و مدارک جمع آوری کردم که به وزارت امور خارجه دادم که فکر می‌کنم هنوز موجود باشد. نباید فراموش کرد که اماراتی‌ها هم بیکار ننشسته‌اند و چون پول فراوان دارند، چند اروپایی را استخدام کرده‌اند تا اینگونه اسناد را برای آن‌ها جمع آوری کنند. انگلیسی‌ها هم به دلایلی آن‌ها را به ایران ترجیح می‌دهند. در مورد بحرین و جزایر سه گانه که معمولاً با هم مطرح می‌شوند، باید بگویم که در برخی از موارد با برداشتی غلط از اصل ماجرا می‌گویند که شاه، بحرین را داد تا جزایر سه گانه را بگیرد. آنچه من می‌دانم تماماً اصل این ادعا را رد می‌کند. شاه از بحرین صرف نظر کرد و برخی هم به این مسأله انتقاداتی وارد می‌کنند. باید اعتراف کنم که من هم در آن زمان همین نظر را داشتم اما در حال حاضر فکر می‌کنم که تصمیم او درست بود زیرا اگر این کار را نکرده بود، بحرین بار گرانی می‌شد بر دوش ایران! شاه توان به دست آوردن بحرین را از لحاظ نظامی و سیاسی نداشت و به این مسأله هم کاملاً آگاه بود. گفتگوهای من با وزیر خارجه وقت و گزارش‌هایی که در آن زمان دریافت می‌کردم هم گواه همین مسأله بود. اگر بحرین به ایران می‌پیوست، تا امروز هم هر اتفاقی که در این منطقه می‌افتاد، ایران باید

^۱ - مجلسی، تفرشی و دبیری در میزگرد تاریخ ایرانی بررسی کردند/ ردپای انگلیسی‌ها در تاریخ معاصر ایران به آدرس:

<http://tarikhirani.ir/fa/news/۷۴۱۸>

^۲ - ایران در اسرائیل سفیر نداشت زیرا دو کشور روابط سیاسی نداشتند. اما ایران موجودیت اسرائیل را به صورت دوفاکتو (واقعیت) شناسایی کرده بود و به همین دلیل در اسرائیل سفارت و سفیر نداشت. ولی عملاً نمایندگی ایران در اسرائیل در پوشش شعبه ای از سفارت ایران در برن سوئیس و به نام برن ۲ قرار داشت و دکتر تیموری رئیس آن شعبه بود و به همین دلیل بعد از انقلاب حقوق بازنشستگی ایشان قطع شد. بعد از این مسئولیت، ایشان سفیر در امارات شدند. دکتر هوشنگ مهدوی در کتاب خود (تاریخ سیاست خارجی ایران) با توجه به محل مأموریت و درجه سفیری ایشان، وی را سفیر در اسرائیل نوشته است که درست نیست. نماینده اسرائیل در ایران هم در قالب مدیریت یک شرکت کار می‌کرد و همه او را سفیر می‌نامیدند. مکاتبه با فریدون مجلسی، ۲ بهمن ماه ۱۴۰۰.

وارد منازعات سیاسی می شد. واقعیت تاریخی این است که از زمان نادرشاه، بحرین از ایران جدا شد و هیچ وقت ایران در آنجا اعمال حاکمیت نکرد.^۱

اما فریدون زندفرد چه جمع بندی را در این رویدادها دارد، به گمانم شایسته است که حسن ختام دیدگاه ها را به او اختصاص دهیم:

با عدم اجرای حاکمیت بالفعل در بحرین برای مدت زمان طولانی، ایران با ذهنیت از دست رفتن بحرین خو گرفته بود. این عاملی بود خموش و مهجور ولی بسیار تأثیرگذار در تسویه نهایی قضیه بحرین. حل مشکل بحرین ابتکار شخصی شاه بود و در مسیر حل این قضیه هیچ شخصیت، گروه و نهادملی مورد پرسش و مشورت قرار نمی گیرد. شاید آنان که با دید توأم با احساس و عواطف فردی به این مشکل می نگرند هرگز نتوانند با این جدایی سر آشتی پیدا کنند و کسانی هم که از تلخی و جفای سیاست استعماری توشه ای در ذهن دارند، بازگشتش را پس از فترتی چنان بعید هرگز محتمل نمی پنداشتند. قضاوتی است کلی و نه چندان مطمئن. حتی خود شاه در خلوت با وزیر دربارش نجواگرانه پرسش می کند نمی دانم آینده از ما به خیانت و یا خدمت یاد خواهد کرد. شاید در همین احساس تردید و دودلی است که راز آن پیوند معنوی با خطه بحرین نهفته است. قضاوت عجولانه روا نیست. نهیب و فریاد زمان را باید شنید و سنجید و به واقعیات نیز باید فرصت دفاع و براءت داد. تحقیق و تتبع راهگشا خواهد بود. باید به سطحی از بینش و آگاهی دست یافت که صدور حکم خیانت و یا خدمت روزی ممکن آید.^۲

تهیه و تنظیم

معین نیک طبخ - بهمن ماه ۱۴۰۰

^۱ - تیموری، پیشین.

^۲ - زندفرد، بحرین؛ یادی از آن استان آشنای گم شده، ص ۱۹۶-۱۹۵

(۱) کتاب‌ها

- ۱- آبراهامیان، پرواند، اشرف، احمد، و همایون کاتوزیان، محمدعلی، جستارهایی در باب تئوری توطئه در ایران، گردآوری و ترجمه محمد ابراهیم فتاحی (تهران، نشر نی، چاپ دوازدهم، ۱۳۹۵)
- ۲- آدمیت، فریدون، جزایر بحرین: بررسی حقوقی و دیپلماتیک مناقشه ایران و انگلیس، ترجمه علیضا پلاسید (تهران: انتشارات گستره، چاپ اول، ۱۳۹۴)
- ۳- آقایی، داوود، سازمان‌های بین‌المللی (تهران: انتشارات نسل نیکان، چاپ سوم، ۱۳۸۳)
- ۴- الوندی، رهام نیکسون، کسینجر و شاه؛ روابط ایالات متحده و ایران در جنگ سرد (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه، چاپ اول، ۱۳۹۵)
- ۵- الهی، صدرالدین، سید ضیاء: عامل کودتا (تهران: نشر ثالث، چاپ سوم، ۱۳۹۵)
- ۶- بلدسو، رابرت و بوسچک، بلاسلاو، فرهنگ حقوق بین‌الملل، ترجمه بهمن آقایی دیبا (تهران: نشر گنج دانش، چاپ اول، ۱۳۷۵)
- ۷- تاجبخش، غلامرضا و نجم آبادی، فرخ، ناگفته‌هایی درباره‌ی سیاست نفتی ایران در دهه‌ی پس از ملی‌شدن و یادداشت‌های فواد روحانی نخستین دبیرکل سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) (تهران: نشر نی، چاپ اول، ۱۳۹۳)
- ۸- خاطرات آندره گرومیکو، ترجمه مهوش غلامی (تهران: انتشارات موسسه اطلاعات، چاپ چهارم، ۱۳۹۳)
- ۹- خاطرات امیر اصلان افشار، آخرین رئیس کل تشریفات محمدرضا شاه پهلوی، در گفتگو با علی میرفطروس (مونترال: نشر فرهنگ، چاپ اول، ۲۰۱۲)
- ۱۰- راجی، پرویز، در خدمت تخت طاووس، ترجمه حسن کامشاد (تهران: انتشارات طرح نو، چاپ اول، ۱۳۸۱)
- ۱۱- راجی، محمدمهدی، آقای سفیر: گفتگو با محمدرضا ظریف سفیر پیشین ایران در سازمان ملل متحد، (تهران: نشر نی، چاپ اول، ۱۳۹۲).
- ۱۲- زندفرد، فریدون، ایران و جهانی پرتلاطم: خاطراتی از دوران خدمت در وزارت امور خارجه ۱۳۵۹ - ۱۳۲۶ (تهران: نشر شیرازه، ۱۳۹۸)
- ۱۳- فریدون زندفرد، بحرین؛ یادی از آن استان آشنای گم شده (تهران: انتشارات پل فیروزه، چاپ اول، ۱۳۹۹)

- ۱۴- زندفرد، فریدون، محمدعلی فروغی در صحنه دیپلماسی بین الملل (تهران: انتشارات کتابسرا، چاپ اول، ۱۳۹۷)
- ۱۵- ساعد مراغه ای، محمد، خاطرات سیاسی محمد ساعد مراغه ای، به کوشش دکتر باقر عاقلی (تهران: نشر نامک، چاپ دوم، ۱۳۹۳).
- ۱۶- سریع القلم، محمود، پیشوایی فراتر از زمان؛ درآمدی بر نظام فکری و سیره عملی امام موسی صدر (تهران: موسسه فرهنگی تحقیقاتی امام موسی صدر، چاپ سوم، ۱۳۹۵)
- ۱۷- سعیدی، علی اصغر، تکنوکراسی و سیاستگذاری اقتصادی در ایران به روایت رضا نیازمند (تهران: نشر لوح فکر، چاپ شانزدهم، ۱۳۹۸)
- ۱۸- سیاری، حبیب الله، خانزادی، حسین، تنگه های راهبردی جهان (تهران: دفتر پژوهش های نظری و مطالعات راهبردی نیروی دریایی ارتش، چاپ اول، ۱۳۹۱)
- ۱۹- شایگان، فریده ایران و شورای امنیت: از تخلیه آذربایجان تا جنگ ایران و عراق (تهران، انتشارات سمت، چاپ اول، ۱۳۹۹)
- ۲۰- ظریف، محمدجواد و سجادیپور، محمدکاظم، دیپلماسی چندجانبه: پویایی مفهومی و کارکردی سازمان های منطقه ای و بین المللی (تهران: مرکز مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه، چاپ سوم، ۱۳۹۵)
- ۲۱- ضیایی بیگدلی، محمدرضا، حقوق بین الملل عمومی (تهران: نشر گنج دانش، چاپ بیست و دوم، ۱۳۸۴)
- ۲۲- فرامکین، دیوید، صلحی که همه صلح ها را بر باد داد؛ فروپاشی امپراتوری عثمانی و شکل گیری خاورمیانه معاصر، ترجمه حسن کامشاد (تهران: نشر ماهی، چاپ هشتم، ۱۳۹۸)
- ۲۳- کندی، پل، ظهور و سقوط قدرت های بزرگ؛ تحولات اقتصادی و کشمکش های نظامی در سال های ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰، ترجمه محمد قائد، ناصر موفقیان و اکبر تبریزی (تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۸۲)
- ۲۴- ممتاز، جمشید، ایران و حقوق بین الملل، با همکاری امیرحسین رنجبریان (تهران: نشر دادگستر: چاپ اول، ۱۳۷۶)
- ۲۵- موجانی، سید علی و سخایی، سیدباقر، فرهنگ رجال و کارگزاران دیپلماسی ایران (تهران: انتشارات مجلس شورای اسلامی، چاپ اول، ۱۳۹۱)
- ۲۶- موسی زاده، رضا، بایسته های حقوق بین الملل عمومی (تهران: نشر میزان، چاپ سوم، ۱۳۸۳)
- ۲۷- موسی زاده، رضا، حقوق سازمان های بین المللی: حقوق شورای امنیت (تهران: نشر میزان، چاپ اول، ۱۳۸۹)
- ۲۸- میلانی، عباس، معمای هویدا (تهران: نشر اختران، نوزدهم، ۱۳۸۷)

۲۹- نقیب زاده، احمد، تاریخ دیپلماسی و روابط بین الملل از پیمان و ستفالی تا امروز (تهران: نشر قومس، چاپ دوم، ۱۳۸۳)

۳۰- هرمیداس باوند، داوود، مبانی تاریخی، سیاسی و حقوقی حاکمیت ایران بر جزایر تنب و ابوموسی، ترجمه بهمن آقایی دیبا (تهران: نشر گنج دانش، چاپ اول، ۱۳۷۷)

۳۱- همایون کاتوزیان، محمدعلی، اقتصاد سیاسی ایران: از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی (تهران: نشر مرکز، چاپ بیستم، ۱۳۹۳)

۳۲- همایون کاتوزیان، محمدعلی، فرهنگ، تاریخ و سیاست (مقالات و گفتگوهای دکتر کاتوزیان)، به کوشش محمد صادقی (تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ دوم، ۱۳۹۶)

۳۳- همایون کاتوزیان، محمدعلی، مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران، ترجمه فرزانه طاهری (تهران: نشر مرکز، چاپ چهارم، ۱۳۹۷)

۳۴- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی، ۱۳۵۷-۱۳۰۰ (تهران، نشر پیکان، چاپ پنجم، ۱۳۸۰)

۳۵- Williamson Murray and Kevin M. Woods, *The Iran-Iraq War: A Military and Strategic History*, (London: Cambridge University Press, ۲۰۱۴).

۲) مقالات

۳۶- احمدی، فرج الله، تکنولوژی و امپراتوری مستعمراتی بریتانیا؛ مطالعه موردی کابل دریای سرخ ۱۸۷۰-۱۸۵۸م. مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران.

۳۷- جعفری ولدانی، اصغر، نقش قدرت های بزرگ در تحدید مرزهای ایران و عراق (با تأکید بر بریتانیا)، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، شماره ۵۶، پاییز ۱۳۹۲

۳) تارنماها

۳۸- تفرشی، مجید، رفراندومی در بحرین برگزار نشد، به آدرس:

<http://tarikhirani.ir/fa/news/۸۹۳>

۳۹- تیموری، ابراهیم، گوشه ای از خاطرات عباس آرام، مجله فرهنگی و هنری بخارا، شماره ۷۴، بهمن و اسفند ۱۳۸۸، ص ۳۹۰. قابل دسترس به آدرس:

<https://bukharamag.com/۱۳۸۹,۰۳,۰۵۸۳.html>

۴۰- جنیدی، خشایار، پنجاهمین سالگرد استقلال بحرین، جزیره‌ای که استان چهاردهم ایران بود. به آدرس:

<https://www.youtube.com/watch?v=Tco-۳v۰۷jWk>

۴۱- دبیری، محمدرضا، در رسای دکتر فریدون زندفرد؛ تدبیر و تخصص در دیپلماسی، به آدرس:

<https://www.etemadnewspaper.ir/fa/Main/Detail/۱۳۰۶۲۴>

۴۲- دبیری، محمدرضا، وزیر خارجه‌ای که پایش را در وزارت خارجه گذاشت! به آدرس:

<http://www.irdiplomacy.ir/fa/news/۹۶۷۸>.

۴۳- دیپلمات مورخ، به آدرس:

<https://www.irna.ir/amp/۸۳۴۶۳۶۳۷/>

۴۴- خاطرات منتشر نشده ابراهیم یزدی از دوران وزارت امور خارجه، به آدرس:

<http://tarikhirani.ir/fa/news/۶۴۳۸/>

۴۵- کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی به آدرس:

https://www.ical.ir/ical/fa/Content/_/۱۳۹۹۰۹۲۶۱۰۵۱۵۶-از-ایران-جدایی-بحرین

۴۶- مجلسی، فریدون، استقلال بحرین به زاهدی تحمیل شد، به آدرس:

<https://sharghdaily.com/fa/main/detail/۲۵۵۶۲۰/استقلال-بحرین-به-زاهدی-تحمیل-شد>

۴۷- مجلسی، فریدون، دریغ از دکتر فریدون زندفرد، به آدرس:

<https://sharghdaily.ir/fa/Main/Detail//۲۳۶۴۸۴>

۴۸- مجلسی، فریدون، فریدون زندفرد در عقد قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر نقش اساسی داشت. به آدرس:

<http://farhangemrooz.com/news/۵۹۹۴۶/>

۴۹- فریدون مجلسی، ماجراهای اداره نهم سیاسی وزارت امور خارجه، به آدرس:

<https://sharghdaily.ir/fa/Main/Detail/۲۳۶۴۸۵>

۵۰- مجلسی، تفرشی و دبیری در میزگرد تاریخ ایرانی بررسی کردند/ ردپای انگلیسی‌ها در تاریخ معاصر ایران به آدرس:

<http://tarikhirani.ir/fa/news/۷۴۱۸>

۵۱- میانجی گر صلح ویتنام، به آدرس:

<https://www.dw.com/fa-ir/میانجیگر-صلح-ویتنام/a-۵۵۴۶۹۴۶۷>

۵۲-Randall Lesaffer, **The Iran Iraq Border: A Story of Too Many Treaties**, <https://opil.ouplaw.com/pag/e/۵۰۲>

۵۳-Keith Mitchell, **Administrators of the British Empir**, <https://history.blogfa.gov.uk/۰۸/۱۲/۲۰۱۴/administrators-of-the-/british-empire>

۴) جراید

۵۴- تفرشی، مجید، فریدون زندفرد و وظیفه دشوار اعتدال و استقلال رأی: دیپلمات آری، سیاستمدار نه (روزنامه اعتماد، شماره ۴۴۳۶، ۱۹ مرداد ۱۳۹۸)

۵۵- مجلسی، فریدون، استقلال بحرین به زاهدی تحمیل شد، (روزنامه شرق، شماره ۳۶۰۵، ۳ دی ۱۳۹۸)